ثرای سوروس چند کتاب ساخته‌ایم در شرح تاثیر کواکب در عالم ترکیب که منفعت
ان در شناختن حوادث پیش از وقوع اس بسیار است و این کتاب ثمره
در آن جمله است که از کتابها بر آن مشتمل است و اینجا خلاصه آن جملات که
بتجربه معلوم شود است و معرفت این کتاب راه نماید کسی که نظر بسیار کرده
باشد در آن کتابها که [illegible] در علمها دیگر یعنی علم ریاضی پس
تو موقوف ترین کتب [illegible] کتابها که علم
مقدمه معرفت یعنی احکام نجوم ساخته است [illegible] و از سخن او
درون مواضع و در اربع مقالات معلوم میشود که [illegible] اشارت بسوروس کرده
است همچنان که در مجسطی و خود در اربع مقالات [illegible] که مجسطی
ساخته‌ام و مجسطی مسایل [illegible] کرده است و بعضی از افراد این سخن است
که جماعتی را ظن برده است که بطلمیوس صاحب مجسطی غیر بطلمیوس صاحب
احکام است و آن ظن خطا بوده است و ما یک یک کلمه از کتاب ثمره منفصل
که ترجمان با عربی کرده اند [illegible] و ترجمان بر هر یکی اکراه کرده‌ایم و ما یک اشارتی
بیان مقصود از آن ایراد کنیم و از شرحهایی که این کتاب را ساخته‌اند
دو شرح یافته‌ایم یکی شرح احمد بن یوسف المغربی المهندس و کاتب آل طولون

ترای سودس بعد کتاب ستفتایم در شرح ما ثیر کواکب در عالم ترکیب کرده است
ان در شناختن حوادث پیش از وقوع اس بسیار دست و این کتاب ثمره
در آن جمله است کر از کتابها بر ان مشتمل است و ابجد خلاصه ان جملات که
بتجربه معلوم شده است و موقت این کتاب وراه شناسد کسی کی نظر بسیار کرده
باشد در آن کتابها کر [illegible] علما دیگر یعنی علم ریاضی پس
توقف ترس کتب [illegible] کتب از کتابها که علم
مقدمه معرفت یعنی احکام نجوم ساخته است [illegible] و در سخن او
درون مواضع و در اربع مقالات معلوم شود کر [illegible] استادی سودس کرده
است همچنان کر در مجسطی و خود در اربع مقالات [illegible] است کر مجسطی
ساختم المجسطی مسایل سوال کرده است و بعض از امرا این سخن را نیست
کر جماعتی را ظن برده است کر بطلمیوس صاحب مجسطی غیر بطلمیوس صاحب
احکام است و آن ظن خطا بوده است و ما یک یک کلمه از کتاب ثمره منتقل
کر ترجمان ما عربی کرده اند [illegible] و ترجمان بر حجمی اکراه کرده ایم تا بکر اشارتی
بیان مقصود آن ایراد کنیم و از شرحهایی کر این کتاب را ساخته اند
دو شرح یافته ایم یکی شرح احمد بن یوسف المعروف المهندس بکاتب آل طولون
دیگر شرح ابو العباس احمد بن علی الاصفهانی کاتب و ما بعد از تحریر این سخن
شرحها مطالعه کردیم الجواب هر جا ایراد کردن الحاق کردیم و تحقیق احمد و عویص





قال بطلمیوس

واین کتاب صد کلمه است قال بطلمیوس کلمه ا علم النجوم منک ومنها
درین موضع مراد بنجوم علم احکام نجوم میخواهد و آن ستر معرفت کاینات متجدد
باشد بطریق استدلال از اوضاع فلکی و در علم حکمت مقرر شده است که هر امر
که در عالم کون و فساد متجدد شود هر اینه از فاعلی بوده باشد و قابلی و فاعل
عبارت از موجد است و آن شرطهایی که ایجاد بی آن ممکن نباشد و قابل
عبارت از ماده یا موضوع باشد مثلا در تولد الحیوان فاعل وجود دهنده اوست
و شرط ملاقات نر و ماده بر وجهی خاص و قابل نطفه است و آن ماده ایست
که صورت حیوانی بان پیوندد و در اضائت از آفتاب فاعل آفتابست و قابل
سطحی کثیف که محاذی آفتاب باشد و قبول نور آفتاب کند و شرط عدم حجاب
پس در متجددات عالم کون و فساد نیز فاعل و قابل ضرورت باشد و فاعل و دیگر
ممکنات قدرت الهی است و شرط اوضاع بجوهرها که تجدد هر امر موقوف بر حصول متجددی ام
ان شرطهاست پس بسبب حصول آن شرطها تجدد بوقتی خاص شده
است دون وقتی دیگر و قابل اجسام این عالم که مواد یا موضوعات باشد و آنچه
تعلق باجسام دارد مانند صور که اجزای اجسام است و نفوس که مدبرات
بعضی اجسام باشند و اعراض که باجسام و نفوس قایم اند و چون فاعل اینها
کفایت نیست در وجود فعل بل تا وجود فاعل وجود قابل نیز ضرورتست
پس دانستن اوضاع فلکی و تاثیرات آن در علم متجددات کافی نباشد

از وقوع مضادت میان هر دو زیادت شود همچنان باشد که اول اما اگر در طرف سعادت
متفاوت بود چون سعادت اختیار مساوی تقوی مضادت باشد از آن بود و اگر دو
اختیار اثر زیادت سعادت محسوس نشود همچنین اگر کمتر از آن بود و اگر چه استعمال
اختیار در آن هر دو صورت سودی باشد بصلاح حالی که چون بود آن اختیار از فایده
فی نفس الامر خالی نبود و برین قیاس باید کرد احکام که مقام دو طرف بود و دیگر
تمام در دیگر طرف یا هر دو در طرف نحوست بود و در بعضی نسخها فصل ما بین الراین
است و تفسیر چنان بود که اگر نحوست وقت باشد در کاری که باختیار عمل ابتدا کرده باشند
زایل بود بر تغییرات دلایل بعد از آن یا اوقات اثنا اسفاع بان اختیار بود معنا
ظاهر شود و آن کار چنانکه مراد باشد تمام شود و اگر کمتر از آن بود اثر نفع آن
ظاهر نشود و اگر چه از نفعی خالی نبود بهیچ حال — لیس یصل الی الحکم
علی تمزج الکواکب الا العالم بالاطلاق والامتزاج الطبیعی — بجملة عناصر را کیفیات
متضاد است چون ممتزج شوند کیفیتی میان هر چهار حادث شود که آنرا مزاج مرکبی گویند
که از آن عناصر حاصل شود مقتضیات اوضاع کواکب را نیز با یکدیگر آمیزشی باشد
تا از آن میان جمله اثری حاصل شود که مقتضیات مجموع آن اوضاع بود و در علم
اخلاق نیز معلوم شده است که مبادی افعال ارادی سه قوت است شهوی و غضبی
و نطقی و از اعتدال شهوی خلقی پسندیده حاصل آید که آنرا عفت میخوانند و از
افراطش خلقی ناپسندیده که آنرا فجور خوانند و از تفریطش خلقی ناپسندیده که

از ایشان خواستند و از ترکیبات این اخلاق در جهت شهوی خلقها بسیار بود چنانکه
حیا و رفق و صبر و قناعت و سخاوت و اضداد هر یک از دو طرف و از اعتدال قوه غضبی
خلقی پسندیده بود که آن را شجاعت خواستند و از افراط و تفریط آن دو خلق ناپسندیده
که آن را تهور و جبن خواستند و از ترکیبات این هر سه در جهت غضبی اخلاق بسیار بود
استقلال و ثبات و شهامت و تواضع و حمیت و اضداد هر یک از دو طرف و از اعتدال
نطقی خلقی پسندیده بود که آن را حکمت خواستند و آن حکمت نه حکمت بود که اسم
از علوم باشد و خلقی پسندیده از افراط و تفریط آن دو خلق ناپسندیده که آن را
جربزه و بله خواستند و از ترکیبات این هر سه در جهت نطقی اخلاق بسیار بود چنانکه
ذکا و حسن تعقل و تحفظ و تفکر بصواب و تذکر و تصرف در معانی و اضداد هر یک
از دو طرف و این سه نوع اخلاق را نیز با یکدیگر امتزاجها بسیار باشد و از تألیف
این سه خلق با اعتدال خلقی پسندیده که آن را عدالت خواستند و از افراط و تفریط
دو خلق که آن را ظلم و انظلام خواستند و از ترکیبات این هر سه در جهت عدالت
اخلاق بسیار باشد چون صداقت و وفا و شفقت و تودد و تسلیم و توکل و اضداد هر یک
از دو طرف چنانکه علم اخلاق بر بیان آن مشتمل باشد و در ترکیب احکام
نجوم بیان کرده باشند که هر خلقی را از تأثیرات کدام کواکب و امتزاج نظرهای ایشان
حاصل آید و بطلمیوس در این کتاب بیان کرده است که علم بر استخراج تأثیرهای کواکب
ستاره اگر دلیل کسی که واقف شود از تأثیرات هر صنف و ما هر و تولد و ترکیبات هر

باشد و در کتب اخلاق
و استخراج

پس علم بوجود قوابل هم بباید و هر چند علم باوضاع از طریق یقینی حاصل توان
شد معرفت تأثیرات این اوضاع جز به تجربه و استقرا و حدسی که مبتنی بر ظنون
باشد ممکن نباشد و معرفت حال قوابل از معرفت احوال اجسام و نفوس
حاصل شود که مبنی باشد بر احساس و تجارب و قضایایی که بحدس معلوم
شود و از این جهت نمود علم النجوم شک و بینها اشارت معرفت قوابل کرده
بتأثیر اوضاع در قوابل و بینها اشارت بقوابل که اوضاع فلکی اندر وجود افعال
موقوف بر حصول آن اوضاع است مثلا هر دو دلیل فلکی اقتضای سردی کنند نظر
در آن دلیل باید کرد در بلاد گرم در فصل تابستان که مستلزم نقصان حرارت هوا
کنند و در بلاد سرد در فصل زمستان که مستلزم افراط و توابع آن و این اختلاف
بسبب اختلاف قبول قوابل است و اگرچه در هر دو دلیل سماوی یکسان
است و تقدیم قسم اول بر قسم دوم بسبب تقدم احساس کرده است بر دیگر ادراکات
و احدی از سلف ارشاد از اجرام علویه و معرفت بوحی و الهام یا کهانت
و خواب را است معلوم شود از قبیل قسم اول شمرده است که بعضی منکر اشارت
باین قسم کرده است و این سخن مطابق آن عبارت نیست چه جمعی
منکر بوده‌اند و اکثر علم نجوم بر آن اطلاق و ابو العباس اصفهانی گفته است
مرتبه نفس بالأمر تبع اجسام است و نفوس فلکی را انسانی که کل محرک
افلاک است و بواسطه نجوم و افلاک مؤثر در عالم کلی بی واسطه مؤثر در ارکان

قال بطلمیوس

مرتبه از پس منکشف شود اشارت به این دو باز است و این معنی در بیان موضع پس
نیکو است کلمه ۴ ليس للعالم ان يبين صورة الاشكال الشخصية كما
ليس للحاس ان يقبل صورة المحسوسات الشخصية لكنه يقبل صورة موافقة
لها في الجنس وهذه حال من يقضي على الشيء بكيفيته فانه لا يستطيع ان يدل على الصور
التي في الفاعل والتي تنبعث من هذه الصورة فاما الحسد فهو من جهة العنصر والقابل
يكون اهو صور الحكم في هذه الصناعة ويجري مجراها انما يكون بين الشيء والحدس
وهذا انما غلب عليه امتزاج الطبائع وخدمة التاثير احساس محسوسات
بحصول صورتی یا کیفیتی تواند بود که در حاسه حاصل شود مانند آن صورت
یا کیفیت که در محسوس باشد مثلا حرارتی در حاسه حاصل شود از مجاورت
لمس حادث م
آتش شبیه بحرارت آتش که بدان حرارت ادراک حرارت آتش کند چه اگر
حرارت آتش در حاسه حاصل شود حاسه سوخته شود و از احساس باز
ماند و همچنین در حاسه شم و ذوق و در سمع کیفیتی که از قرع در هوا حادث شود
و هوا آن کیفیت بسمع رساند در سمع کیفیتی شبیه بدان کیفیت حادث شود نه
عین آن کیفیت چه عرض انتقال نتواند کرد و در بصر دو رای گفته اند یکی را
رای جماعتی که ابصار بانطباع صورتی باشد یعنی صورت متصور در باصره
و یکی دیگر رای جماعتی که ابصار بخروج شعاع چشم باشد که مدد شعاع
نیرین است از آفتاب و آتش که بدان بپیوندد بر مبصر و بر جمله آن بیان که از

مبصر



مبصر در بصر حادث شود غیر هیات مبصر باشد در حقیقت پس معلوم شد که در
همه حواس احساس بحصول صورتی یا کیفیتی است که در حاسه حادث شود
شبیه بمحسوس او نیز باید دانست که صورت فاعل مستولی بر وجود اثر باشد در قابل
بر سبیل وجوب و صورت قابل با وجود او نباشد الا بر سبیل امکان چه با وجود
صورت آتش احراق واجب باشد که فعل اوست و اما وجود سبب احراق چه ممکن
بود و چون واقع شود فعل سبب بود فعل فاعلی دیگر بود و از جا گفته اند علم بعلت
مقتضی علم بمعلول بود چه حصول صورتی مساوی معلول از علت از آن جهت که
علت بود ممکن نتواند بود از حصول صورتی مساوی معلول در قابل این
حکم صحیح نباشد و چون این مقدمات روشن شد گوییم بطلمیوس درین کلام اشارت
میکند به آنکه از طریق صناعت نجوم مقدمه معرفت متجددات تعیین شود
و معنی سخن او اینست که عالم بعلم نجوم اخبار نتواند کرد از افعال که از اوضاع
فلک صادر شود بعینها چنانکه حاسه قبول نتواند کرد عین صورت محسوس
را بل قبول صورتی مثل نتواند کرد که شبیه بود بصورت محسوس همچنین
کسی که حکم کند بر صورت عنصر بحسب کیفیات او یعنی بر قابل و احوال او
در قبول تاثیر حکم کند و از آن استدلال نتواند کرد بر صورتی که فاعل بحسب
آن صورت فعل میکند و حکم تعیین بعد از اطلاع بر آن صورة میسر شود
پس آنکس که نظر در احوال قابل کند بمجرد آن نظر او را علم تعیین حصول آن

متجدد حاصل نگردد غایت پس آن بود که بحدس و قوتی باید از جهت
قابل و احوال او پس تحصیل صورت حکم درین صناعت و دیگر صناعتی که
شبیه بود باین صناعت استفاد بود از بعضی مقدمات ظنی و حدس و نتیجه
یقینی نتواند بود جز بهانکه نتیجه تابع اخس مقدمات بود و این حدس نیز در
مواضعی صورت بندد که استقراء احوال قابل و تتبع آثار اوضاع در و غالب باشد بنخ ٤
و در غیر آن مواضع حدس میسر نشود و بخدمت ما اثر ما بعینها آن چیز آمد که
وقوف بر وقوع اثر متجدد بطریق استقراء از آن آثار صورت بندد و حاصل است
کر علم نجوم که مقتضی تقدمه معرفت متجددات باشد مشتمل بر دو چیز است یکی علم باوضاع
فلکی و آن یقینی است و دوم علم باحوال قوابل در وقت قبول تاثیر اوضاع
و آن ظنی است و بعضی از آن که اعتماد را بهتر شاید و آن تجربی است پس تقدمه
معرفت متجددات باین طریق یقینی نتواند بود و درین کلمه روشن میشود که مراد
از ممکن و متنها در کلمه متقدم معرفت حال قابلست که از نوات و تاثیر اوضاع که
از فلکیاتست نه تقدمه معرفت بطریق نجوم و بطرق دیگر غیر این صناعات و اعلم
و در بعضی نسخها این کلمه با کلمه اول یک کلمه شمرده‌اند که اگر دو کلمه شمرند مجموع کتاب
صد و یک کلمه شود و بعضی شارحان در شرح این کلمه زیادت وجهی ندارد

قال بطلمیوس کلمه ۳ فالذین جودت نفوسهم المعرفة من الجزء الافضل فیهم
فانهم یتنبؤن من صورة النفس ما فیهم من القوة الالهیة وان لم یکن معهم من



العلم الموضوع کثیرش در علم حکمت مبرز کرده‌اند که انسان مرکب است از جوهری
مجرد که آنرا نفس ناطقه میخوانند و از جوهری مادی که آنرا بدن انسان میخوانند
و نفس مربوط است ببدن او متصرف در وی و مدبر او و ستدیر آلی و بیجا که آثار
او در بدن ظاهر است از بدن هم اثر بنابر او سرایت میکند و آن ملکات فاضله
و ردیه و احوال دیگر است و از اعراض نفسانی خوانند و آن مانند شهوت و
غضب و میل بلذات و نفرت از مولمات و حب مال و جاه و امثال آن و نفس
بحسب تجرد مستعد ادراک حقایق و وصول مبادی و اطلاع بر مغیبات باشد و
بسبب ملکات و عوارض مذکور از آن محجوب باشد و اگر نفسی باشد معزول از اعراض
اراجع مقتضی حجاب او باشد بر غیب مطلع شود بی هیچ کسبی و آن نفوس انبیا
و اولیا باشد و اطلاع او بر غیب بطریق انعکاس باشد منقوش که در عقول
و نفوس سماوی که مبدا حرکت و افعال اجسام سفلی است منتقش باشد بر مثال
انعکاس از اینها بدیگر اینها که تحاذی باشند و اگر گاه منتقش شود در امور بدنی
و گاه منقش شود بان طرف نتابت نفوس کاملان باشد که چون شواغل
بدنی دور کنند و با عالم حقیقت رجوع کنند اطلاع یابند بر بعضی مغیبات بحسب
استعداد باشد که چون مستعد اطلاع شوند از جهت توجه بان عالم مخصص
محتاج شوند که بر حالی خاص دون دیگر احوال واقف شوند و آن مخصص
ما مکر باشد که در ضمیر ایشان سانح شود یا آوازی که از بیرون نشوند یا امری

که متجدد شود دران حال یا پیشانی که در سابق بود دانان غیب ما در سخن او
احساس کنند یا بدلیلی نجومی از اوضاع کواکب تمسک کنند و بیان امر متجدد بر
مطلوب استدلال کنند و خواه اینها راست که مخبر بود از غیب همین حکم دارد و هم نفس
دران وقت از تدبیر اعراض کرده باشد و مستعد شده استعانت را بشرش ان
عالم پس منتقش شود منتقش بنقاشی که فکر او در مبادی مخصوص ان نقش
باشد از جا بشرش ممکن بود این صنف مردم منقسم شوند و قسم دیگر انکه مجبول
باشند بر خلاف العادات اطراف و اعراض ازین طرف و ان کسانی باشند که در نظر مردم
و الدولی مرد شمن نمایند و از ایشان سخنانی شنوند مخبر از غیب و دیگر قسم کسانی
باشند که گاه باین جانب ملتفت باشند و گاه بان جانب و بحسب ارادت
خود از طرفی بطرفی انتقال توانند کردن و معنی سخن بطلمیوس بعد از تقریر
این مقدمه انست که بعد از معرفت از جزا افضل باشند یعنی از نفس ناطقه انسانی
نفس بهتر که مستعد بان نزدیکتر باشند و بقوت الهی که در ایشان مرکوز باشد
و ان استعداد استعانت بکشف ثبوتش که در مبادی متجددات حاصل باشد
کان شورش منتقش و وجود ان متجددات و چون علم انست منتقش علم مجبول
باشد انچه ایشان را از غیب معلوم شود واجب الحصول بود و سلسله یقینی بود
و انچه گفت اگرچه با ایشان از علم موضوع جهت مقدمه معرفت یقینی علم احکام
نجوم زیادت چیزی نباشد مراد انست که ایشان بر غیب اطلاع یابند و اگر

جا از نجوم بسیار نباشد پس اگر کسی را گمان افتد که در کلام اول شک بازاینها جهت
این مطالعه اخر گفته است ان گمان خطا باشد چه درین صورت لمعلب? منکر
است و منها نیست بالان امد گفت و تقریر این تقریر مقدمه معرفت باشد درین فرع
منتقسم منکر و منها نیست منه علم نجوم که مطلوب از تعلیم ان مقدمه معرفت باشد
و این مناقض کلام اول باشد پس معلوم شد که این گمان باطل است اذا
طلب المختار الافضل فلیس بینه و بین المطبوع فرق مختار و مطبوع متقابلان
باشند مختار کسی بود که بر فعلی و ترک کاری یا بر دو فعل متقابل باشد عدل
و جور قادر باشد و بحسب ارادت یک طرف را ترجیح دهد و مطبوع کسی بود که
بطبع مجبول بود بر میل بیک طرف تا ان طرف از و صادر شود از وی بالتفات
بدیگر طرف و معنی این کلام انجا انست که انکس که او را اختیار توجه باشد وقتی
بجانب مبادیها و وقتی بجانب امور بدنی چون توجه کند بارادت خود بمبادی
و او را از ان جهت علم بمتجددات پیش از تجدد حاصل شود و انکس که مجبول
باشد بر خلاف العادات و از ان جهت عالم باشد بمتجددات پیش از تجدد میان ایشان
مردو فرقی نباشد در معرفت متجددات و اطلاع هر دو بر انچه مذکور باشد برابر بود
یعنی یکسان بود کلمه ٤ المطبوع فی الشی هو الذی یوجد فی دلیل
ذلک الشی قوة بانی مولده از انچه در پیش گفته امد معلوم شد که بعضی مردمان مطبوع
اند یعنی مجبول اند بر معرفت غیب و بعضی غیر مطبوع اند که باکتساب و توجه

ارادی بان مرتبه برسد اینجا حکم عام بیان کرد و گفت که هر کسی که بطبع از امور
از امور صادر شود چنانکه کسی در عشق تحصیل مایل بان امر دلالت ان امر
در فلک قوی بوده باشد در وقت ولادت او یعنی در طالع او و قوت کواکب بعضی
ذاتی بود وان در خانه و شرف و حد و مثلثه و وجه و تشریق یا تغریب و امثال ان
بود و بعضی عرضی بود وان مانند بودن در خیر و وتد یا مایل وتد یا فرح بود و اما مرتبت
ادلالجان بود که مثلا اگر زحل قوی بود ان کس بطبع عمارت و زراعت خواهد
و اگر مشتری قوی بود عدل و قضا و زهادت خواهد و اگر مریخ قوی بود شجاعت و
سواری برو غالب باشد و اگر شمس قوی بود تکبر و تسلط و اگر زهره قوی بود
لهو و زینت و اگر عطارد قوی بود کتابت و حساب و اگر قمر قوی بود تقلب در امور
و تطلع اخبار و اثار کلمه ٥ النفس المطبوعة على شدة المعرفة تحكم
على ثواني النجوم ويكون اصابتها اكثر من اصابة كثير ممن يحكم على النجوم
انفسها و در بعضی نسخها ثواني النجوم است ثوانی نجوم احداث هوا را گویند
که در اثار علوی ذکر کرده اند مانند باد و ابر و هاله و قوس قزح و نیازک و شهب
و صواعق و رعد و برق و امثال ان و دلالت ان بر متجددات مانند دلالت
باشد از یک معلول علتی بر دیگر معلول همان علت چنانکه از شعاع بر حرارت
و نفس مطبوع انست که گفته اند که مجبول باشد بر توجه بطریق [illegible] و چنان
نفس را اگر دلیلی را کفایت بود در حکم متجددات چه اطلاع بر غیب
بحدس



و جه طبیعی از وسایط واقف شود از تاثیرات مختلف بر حصول انچه اثر او در مجموع
از تاثیرات وان اثر تمام مذکور باشد در فصل گذشته کلمه ٦
النفس الحكيمة تعين العمل الفلكي كما يعين الزراع القوى الطبيعية بالحرث
والتنقية در کلمه متقدم بیان کرد که منجم دفع بسیار از افعال کواکب تواند کرد بحسب
تصرف در قوابل اینجا بیان میکند که نفس حکیم که داند که حفظ اثری که حادث
شود چه باشد ملایم مرکبات و متجددات را مبادی چگونه باشد بر ترتیب
قوابل بر وجهی که واجب باشد تا اموری که متجدد شود بر وجهی متجدد شود که باید
چنانکه برزگر چون خواهد که زمین مثلا گندم بار آورد بحرث چنانکه باید بسازد
و اموری که تجدد ان ملایم نباشد دفع ان بکند برزگر زمین را که خار بار آورد تنقیه
از او غبار پاک کند و اصل این حکم از انجاست که هر متجددی را فاعلی و قابلی باید
چنانکه گفتیم و هر چند که فاعل فلکی از تصرف اهل این عالم خارج است بسیاری از
قوابل در تحت تصرف ایشانست پس بعون متصرف حکیم باشد هر که اجنبی
تدبیر کند که حادث ملایم ارادت او باشد کلمه ٧ الصور التي في عالم
التركيب مطيعة للصور الفلكية ولهذا يستعملها اصحاب الطلسمات عند حلول
الكواكب فيها [illegible] بصور فلکی حمل و ثور و صورة مثل اینکه منجمان
از ثوابت تصور کرده اند بیست و یک در شمال و دوازده بر منطقة البروج و پانزده
در جنوب با صور درجات که اصحاب طلسمات گفته اند که با هر وجهی یا هر درجه

بصورت طلوع کنند و بصور عالم ترکیب نباتات و حیوانات بهم آمد و این حکم
که درین کلمه یاد کرده است اصلیست که اصحاب طلسمات بنا علم خود بران نهاده اند
مثلا در وقت طلوع صورتی یعنی ظهورش از تحت شعاع شمس یا طلوعش از
افق بر شکلی مناسب آن عمل نقشی بکنند که بر زعم ایشان مرادی که خواهند
از آن جنس حیوان یا نبات حاصل شود چنانکه بر وقت کژدم و مار نویسند
بر وقت طلوع عقرب و حیه و بر جمله از مطالعه کتب آن طایفه کتب اهل صناعت
تفاصیل اعمال ایشان معلوم شود پس بر تقدیر حصول مراد از هر حیوانی در وقت
طلوع صورت آن حیوان یا رسیدن کوکبی بآن صورت میماند که آن حیوان یا آن
نبات درین عالم مطیع آن صورتست از فلک و در اختیارات ازین کلمه نفع
باشد چنانکه تعلیم را برجی اختیار کنند که بر صورت مردم باشد و دفع موذیات
را برجی که بر صورت آن موذی باشد کلمه ۱۰ استخدم النحوس في
الاختيارات و استعملها في الموضع الذي يليق بها كما يستعمل الطبيب الحاذق
من السمومات في الدوا المقدار الكافي اطبا در ادویه مولفه مخدرات
بکار دارند در دفع الام را برودتی یا مقادیر اجزایی که دفع مضرت مخدرات کند
دیگر چه مخدرات از سموم شمرند همچنین باید که منجم در اختیارات نحوس بکار
دارد در مواضعی که بآن لایق بود باشد چنانکه در دفع اعدا و قمع
و در دفع خصوم و ابرا و دلیل مطلوب و خانه مطلوب دور دارند و اوتاد

ساقط و زایل کرده شوند تا در حصول مطلوب فعلی نکنند کلمه ۹
لا تستعمل الاختيار الا بعد تصحيح الرأي في طبيعة الامر المختار و تعرف
قوة الارادة منه لتناسب بين القوة الفلكية و القرانات و كذلك ...
على ما توجبه القضية عليه و لا تعرف ... الطبيعة الفلكية وحدها ...
... السابق المطلوب ليس يورث عن جرى منها المجرى
... یعنی طبیعت آن کار که مطلوب باشد از اختیار معلوم کرده باشی و رای
تو بران قرار گرفته و دانسته باشی که قوت اراده تو در آن مطلوب تا چه حد تواند
بود یعنی اختیاری که کنی تا چه غایت ممکن باشد که آن مطلوب حاصل کنی از آن
جهت که نسبت داده باشی میان قوت فلکی و حالی که قابل را اثر باشد و امکان
قبول اثر فلکی مثلا کسی که اختیار کند جهت طلب فرزند بر انسته باشد که فرزند
از وی در وجود آید و جهت شرط وجود جنین وقت و جنین ... از جنس ... اگر این معانی
در قابل حاصل نباشد طمع داشتن خطا است این شرایط که واجب باشد رعایت
آن مجرد اختیار فلکی از مرادی که باشد در موضعی که باشد بر وجهی که باشد در کنز
وقت بدان عمل که در خیال ... که بالا ... شود حاصل ... ایدان طمع
طمع محال بود و همچنین باید که در اکثر ... از آن وقت اختیار کرده باشند نظر کنی
که چند بار ... از ... اختیاری مطابق ارادت آمده ... بوده
بدان قیاس کنی مطلوب ... در طبیعت فلکی ...

جانب قابل و شد را امکان قبول دوری اعتبار کنی که انگاه مثل خود مثل کسی
باشد که نامه بخواهد و ان لغت نداند که نامه بدان لغت نوشته بود چه بدلیل دیگر
نامعلوم باشد که گفتیم اعتماد نباشد و اگر حکمی کنند درست نیاید
الجديد
المنفصل تقول ان بالتركر من الاصابة وظهور النفس بصر النظر والاعتبار باسم النصير
والصواب حينئذ فذكر محبت اقتضا چیز خواستن کند محبوب و مبغوض اقتضا
خواستن کند مبغوض پس محبت و بغض در ابتدا تعلق بمحبوب و مبغوض داشته
باشد و میل حال نباشد اگر چیزی اقتضا طالع ایشان باشد چه در ان میل زیادت
کند و بغض میل بنقصان و در شر تعلق پس کسی که حکم کند بر طالع کسی باید
که از محبت و بغضت النفس خالی باشد و همچنین طبیب که علاج کند و حاکم که
فصل خصومات کند و چون این حکم که ذکر کرد بعد از بیان ان علت این حکم بیان
کرد با که ظهور نفس یعنی میل روح حیوانی از باطن بیرون بظاهر بزرگ دا خود شود
واختفاء نفس یعنی میل روح حیوانی را از ظاهر بباطن خود دا بزرگ شود و ظهور
نفس حالتی بود که در حال خشم و شجاعت و دفع و محبت و امثال ان حادث
شود در حیوان چه در ان حال تصور (?) بود که ملایم را فوق کرد او منافی را قهر کند
واختفاء نفس حالتی بود که در حال خوف و جبن و عذر و دشمنی و امثال ان
حادث شود چه در ان حال منافی را احتراز ان در حساب کرد که باشد
ملایم را کمتر از ان کند پس باید که نفس که در معرض باشد که حکمی کند در

حال اعتدال بود و از عوارض که مقتضی میل باشد خالی بود
اذا رعدت القوة الفلكية شيئاً يستشهد عليه شواهد النجوم مثل این گفته امور
که شواهد نجوم دلایل عقلی است باشد ابار علوی و غیر ان و ایجا امارات را نجوم اسد
یعنی چون اوضاع فلکی اقتضا عهد امری کند مثلاً که اگر امارات عهد دیانی ان
امارات بمنزلت گواهی باشد بر حکم فلکی پس تراعم حاصل اید بسیار خواهد بان
حکم مثلاً اگر اوضاع فلکی اقتضا بیماری بسیار کند در بهار و در زمستان مقدم امطار
بسیار حادث شود ظن غالب شود بوقوع بیماری در بهار و در بقیاس ه
اكثر ما يكون خطأ المنجم اذا كان السابع وصاحبه معوجين
طالع دلیل سایل باشد و سابع دلیل مسئول عنه پس چون در طالع سوال سابع
و صاحبش منحوس یابند دلیل باشد که مسئول عنه یعنی منجم بر حالی که باید نباشد و چون
چنین باشد در رای او خطا بسیار متوقع باشد و این حکم خاص است بطالع سوال
و مشروط با که سوال از امور نباشد که منسوب باشد بسابع است خصومت و حرب
و زوج و شرکت چه در ان صورت نحوست سابع و صاحبش خاص نباشد بمسئول
عنه
طوالع اعداء الدول هي البروج السواقط من طالع العاهد وطوالع
المتمكنين منها اوتادها وطوالع المتصرفين فيها مايلي الاوتاد منها وطوالع المدف
فاکان منها عند ثنا بها دل على ما يحدث فيها وما كان منها عند تسلط كلك عليها دل
على ما يحدث في دولته بها وكذلك اذا كانت النظير وديت دلت على ما يحدث في

ذلک الدین سلک المدینه     در اصلاح منجمان برج زایل دیگر است وان باز او وتد

زایل الوتد باشد وساقط دیگر وان باز او ناظر باشد وزایل چهار است سیوم وششم

ونهم ودوازدهم وسواقط چهار دوم وششم وهشتم ودوازدهم از بهر ضعیف تر دو خانه

باشد که ان هم زایل است وهم ساقط وان ششم ودوازدهم است ودرین عبارت

بروج سواقط وزایل خود کشتاست جه باز او ان زایل الوتد ووتد بکار دیگر است

پس چون خواهند که بدانند که مولودی در دولتی جه رتبت خواهد داشت اگر طالع

او از طالع دولت زایل باشد دلیل سازند که از اعوان ان دولت خواهد بود

واگر زایل الوتد باشد دلیل سازند که از متصرفان باشد دران دولت باشد ووزراء

ونواب وعمال واگر یکی از اوتاد باشد دلیل سازند که از محکمان باشد دران دولت

چون ملوک وولی عهدان ایشان وبراین دلیل تمام حکم سنوان کرد تا دلیل اوتاد

بیوت وموافقت ومخالفت با طوالع ملوک ووزرا واعدا وغیر ایشان بالان منضم

نشود واما در طالع شهر باسر وجه اعتبار کرده اند یکی طالع بنا شهر وان دلیل باشد

بر حوادث که دران شهر باشد از خیر وشر ما دام که ان شهر باشد ودوم طالع استیلاء

پادشاهی دران شهر وان دلیل باشد بر انچه در دولت ان پادشاه دران شهر

حادث شود از نیک وبد ما دام که ان پادشاه بران شهر مستولی باشد وسیوم طالع

دینی دران شهر وان دلیل باشد بر انچه دران دین حادث شود دران شهر ما دام

که ان دین ظاهر باشد وادین طالع ما بر جه طالع وقت ان حدوث معلوم نشوان

کرد طالع سالی که دران سال ان ملک یا ان دین ظاهر شود بجای طالع دین وملک

بکار دارند اله     اذا تولت السعود مواضع الخوف جادت بالمکاره

من نوی السعود الی ملک الاکفه اذ کانت فیها دهت ذلک الخوف ذلل حسب مغرا

فتل اذا الابع التربعات     مواضع خوف در مقابل امن باشد وسعود در مقابل نحوس

وازین ان دو باین دو چهار صورت حاصل شود اول انکه مستولی بر مواضع خوف

سعود باشند ومواضع خوف هشتم باشد وششم ودوازدهم چه از اول خوف مرگ نکبت

بود واز دوم خوف مرض واز سیوم خوف از اعدا او باشد که از هفتم خوف از خصومت

بود وخصم واز چهارم خوف از عواقب واستیلاء سعود بر موضع خوف دلیل باشد که

مردی که متوقع باشد از اهل سلامت باشد چنانکه عدو او بر کسی که راهی دهند که او را

زیان دارد یا خویشان وبرادران او حقوق او تلف کنند دوم انکه مستولی بر مواضع

خوف نحوس باشند وحکمش بر خلاف اول بود یعنی مکروه از اهل شر وفساد رسد سیوم

مستولی بر موضع امن ونعم سعود باشند ودلیل بود بر انکه فواید از نیکان وبزرگان رسد

وچهارم انکه مستولی بر مواضع نعم نحوس باشد دلیل باشد بر انکه از اهل شر وفساد

فایده یابد ونظر سعود باین مواضع خیر بیفزاید وشر کم کند ونظر نحوس شر بیفزاید وخیر کم کند

واین حکمها بیشتر در طوالع سوالات باشد ودر طوالع موالید هم اعتبار کردن درست

باشد     اینر طبیعة الشیء عوده فعله واشبه الفعل بتقدیم القضا علیه

یعنی از انکه حکم کنی بر چیزی اول طبیعت اصل انچه امتحان کنی وبر آن وقوف حاصل


١٠
٣
٤

کن و همچنین بر فعل و انتقال آن از اصل و سیر و آزمایش بود و نسخ اصل مثلا حکم با بر
نوع انسان یکی یا بر دول و ملک یا بر مدن و اقالیم یا بر غیر ان و بر یکی را بنا آن مدتی حکمی
بود خلاف دیگری و در فصل و انتقال همچنین مثلا از وقت حکم شیخ را بنا حیوان حکم
شود که طفل را و تولید از صاحب سن معین حکمی بود و از صاحب سنی دیگر حکمی
شود و از ذکور فعلی دیگر حکمی بود و از اناث فعلی دیگر و از خصیان ایضا از ایشان
حکمی در اصناف نوعی دیگر حکمی شود پس باید که حصه هر یکی از انواع و اصناف بحکم
علیه از ابعد مطلوب بود در حکم معلوم باشد تا حکم صحیح تر افتد بود و این حکما از آن جملات
که متعلق تناسل بود        اذا کان النیران فی دقیقة واحدة وکان
سعد فی جزء الطالع فان السعادة فی ذات الید وکذلک اذا کان القمر فی دقیقة الاستقبال
والسعد فی درجة السابع ویکون القمر مضر منه اذا کان النحس موضع السعد
سهم السعادة را بروز از آفتاب گیرند تا بقمر چند آنکه باشد از طالع بر توالی بهمان عدد
شمرند انجا که رسد موضع آن سهم بود و بشب از قمر با آفتاب گیرند و از طالع بر توالی بهمان
عدد شمرند با موضع آن سهم بود یا از آفتاب تا قمر گیرند و از طالع بر خلاف توالی شمرند
و متاخران بشب همچنان شمرده اند که بروز اما متاخران سهم الغیب اعتبار کرده اند
و آن بروز از ماه تا آفتاب گیرند و بشب از آفتاب تا ماه پس هر گاه که آفتاب و ماه
در یک دقیقه مجتمع باشند این هر دو سهم در حقیقت طالع باشند و هر گاه که آفتاب و ماه
در یک دقیقه متقابل باشند هر دو سهم در حقیقت سابع باشند و در صورت اول سعد در

طالع



طالع سهم السعادة بود و در صورت دوم سعد در سابع همچنان و آن مقارنت اقتضا
آن کند که دلیل مال وافر باشد و بسیار یا فراط و سهم سعادة دلیل مال بسیار باشد
و اگر نحس در طالع یا سابع بود حکم در آن نقصان مال و فقر و فاقه و وقوع خسران
بسیار و این حکم هم در طالع اصل و طالع تحویل و طالع سوال باشد و هم بر این
قیاس باید کرد هر کجا سهم السعادة مقارن سعدی یا نحسی باشد در غیر طالع و سابع
از منجم و ما ثر ابت        من تناول دواء المسهل والقمر مع المشتری
نقص عمله و ضعف فعله        قمر بنوع قوت طبیعی باشد و چون مشتری باشد طبیعت
قوی باشد پس موثری عرب سهولت مستعمل گردد و این سبب عمل مسهل
کرد آن وقت تناول کنند ضعیف باشد و نیز و این فعل آنکه جذب او بر
ترسش اخلاط و ترطیب باشد        مس العضو بالحدید والقمر فی برج
ذلک العضو مکروه        هر عضوی منسوب برجی سر بحمل و گردن بثور و دو دست
بجوزا و هم برین قیاس تا پای که منسوب بحوت و چون قمر در برج عضوی باشد
رطوبات بر آن متوجه بان عضو باشد و اقتضا انصباب مواد کند پس جراحت
رسانیدن با حصول رطوبات او ولی و استعداد تنقص موجب ضرر باشد
و برین قیاس سر بطالع منسوب و گردن بثانی تا آخر خانها و هم اگاه که قمر در آن
خانه که عضو بدو منسوب است ایمن بود رسانیدن مصلحت نباشد
تناول الدواء المسهل والقمر فی السرطان او العقرب والحوت و صاحب

اختیار

اختیار

الطالع يتصل بكوكب تحت الارض محمود وان اتصل صاحب الطالع بكوكب في
وسط السما انقذف الادواء ولم يبق بودن قمر در برجهاى الى اقتضا حصول رطوبات
كند در ابدان حيوانات و بحصول رطوبات دارو مسهل را زياده نكاهى
نتوانند بود و سيلان اخلاط با سهال بيشتر كردد بهتر ان بود كه در حد زهره بود
و اتصال قمر بكوكبى دليل حركت اخلاط و دارو باشد جهت ان كوكب تحت الارض
باشد دارو متوجه باسافل بدن شود جهت اسهال كند و اگر كوكب بر وسط السما باشد
دارو اعالى كند و قى برايد بر حد اتصالش بكوكبى فوق الارض در طلب اسهال
محمود نباشد اما در تناول دارو قى بر عكس بود و محبوب اتصالش قمر بكوكب
٢٤ سفلى در تناول مسهلات محمود باشد و بكوكب علوى غير محمود كلمة ٢٤
اللابس المتجرده مكروه علما واستعمالها والقمر في الاسد واعظم اذا كان منحوسا
الى مقابلة الشمس مراد از عمل قطع جامه نو است و بعضى خياطت و بسيج هم
مكروه داشته اند و اولى انست كه ابتدا خياطت و نه ابتدا بسيج اما استمرار در عمل
محتاج نباشد باختيارى و چون ساعت در جامها معلوم است و استبدال
محمود نيست در ابتدا عمل و استبدال استعمال بعضى بپوشيدنها و بان زينت
كردن قمر در برج ثابت شايد و ثابت ترين اسد است جه بسمت راس نزديك
و مطالعش و ادوار بلاد شمال بسيار و صورت اسد الال باشد بر توحش
و تسلط و بعد از اسد عقرب ثابت تر باشد و درين باب سوم تر است جه برط

قمر در خانه مريخ و بعد از ان دلو كه خانه زحل است و زحل دليل ثقل و ثبات
و تزوكم غالب تر باشد كه خانه زهره است و شرف قمر و چون قمر در برج ثابت بود و منحوس
در شر سفر ابد و دليل نامرادى باشد در وقت استعمال ان جامه و مستقضا طبيعت
ان نحس و مقابله اقتابستها با سنوده است بجا اقتضا ان كند كه نامرادى
از جهت ملوك و سلاطين باشد كلمة ٢٥ مشاكلة القمر في المواليد ٢٥
للكواكب محل للمولود منه كما مدل عليه فان اتفق ان يكون الكواكب قوية
في خانه دلت على قوة فيه وان كانت ضعيفه دلت على ان حركة اقوى من حركة
وظهورها تحرك فيه يكون من تمكن تلك الكواكب في الاوتاد الظاهرة وما يليها
والاستفاع به يكون من سعادتها كل هذا افتس بالتي من القسم مشاكلة
القمر الكواكب نظر قمر بود بكواكب و امتزاجش با ايشان و نظر با مقارنه باشد يا
تسديس يا تثليث يا تربيع يا مقابله يا اتصال و ان مشاكلة در مواليد اقتضا
ان كند مولود بسى در ان معنى كند كه طبيعت ان كوكب بران دلالت كند مثلا اگر كوكب
زحل باشد دليل باشد بر انكه مولود صبر و ثبات و وقار و تانى باشد و اگر مشترى
بود دليل باشد بر انكه مولود با صلاح و سداد و ديانت و مروت باشد و اگر مريخ
بود دليل باشد بر انكه با شجاعت و مروت و هيبت و تسلط باشد و اگر زهره بود
دليل باشد بر انكه با لهو و طرب و معاشرت و لباقت باشد و اگر عطارد دليل
باشد كه كياست و فطنت و ذكا و تميز باشد و در حال حرة و ضعف و ظهور و خفا

وسعادت ونحوست ان کوکب نظر باید کرد چه قوت ان کوکب دلالت کند بر

انکه مقدم مولود مقتضای طبیعت ان کوکب شود نظر زیادت از ان باشد

کر سوء حال وضعف دلالت کند بر انکه مقدم او حمل زیادت باشد که بشرح او همچنین

دلیل ظهور ان طبیعت از مولود مکن ان کوکب باشد در اوتاد یا فوق الارض وباقی الاوتاد

خارج از شعاع ودلیل خفا ان طبیعت در مولود اضداد ان باشد ودلیل امتناع

وقتح مولود از ان طبیعت مسعود بودن ان کوکب باشد ودلیل انکه مولود از ان

طبیعت امتناع نیاید او را خلل در نیاید منبا شد از ان منحوس بودن ان کوکب

وترکیب این احوال از شش نوع تواند بود که از ضرب در دو حاصل اید وان

شش نوع است اول قوی ظاهر مسعود دوم قوی ظاهر منحوس سیوم قوی خفی ۲۴

مسعود چهارم قوی خفی منحوس پنجم ضعیف ظاهر مسعود ششم ضعیف ظاهر منحوس

هفتم ضعیف خفی مسعود هشتم ضعیف خفی منحوس واحکام هر یکی بحسب امتزاج

دلالات مذکور باشد سعادت ونحوست اکر بحسب سیارات باشد بحسب

مقاربت ثوابت اعتبار باید کرد واکر در حال اسیر بود قوت بود قوت وضعف

وزیادت ونقصان اعتبار باید کرد وبحسب ان حکم باید کرد کلمه ۲۶ ۲۶

کسوف النیرین فی اوتاد الطالع المرالید وعودات السنین ضار بطبیعة ذلک

البرج والوقت فیمان یکون نسبة ما بین جزو الطالع وجزو الکسوف الی قت

کنسبة ما بین ابتداء مدة الکسوف وذلک الوقت الذی المدة والمدة لکل ساعة سن

اکر بود

کسوف الشمس سنون کسوف القمر شهور کسوف وخسوف یعنی اکر در وقتی از اوتاد باشد

طالع مولودی ضرر رسانند ان مولود را در ابتدا اول وقت باشد مثلا طالع در تن

او دعا شد درجاه او وسابع در ازدواج وشرکا او ورابع در اباء واملاک او ودر دیگر خانها

هم برین قیاس الاانکه در اوتاد ظاهر تر باشد در اوتاد وخانها حول هم ضرر کند

کمتر از انکه ان برج که کسوف در وی باشد مثلا در حمل وثور وجدی اول در سابع ودر

جوزا وسنبله ومیزان ونصف اول قوس ودلو در نوع انسان ودر سرطان

وحوت در حیوانات اب در اسد ودر سباع ودر عقرب در هوام ودر نصف

اخر قوس در دواب ودر ابتدا کسوف تا اخر انجلا نگاه کنند باشند ساعت

ودقیقه بود اکر قامت از اتا اخرانجلا فوق الارض بود والا از ان وقت ان قدر

که فوق الارض بود بگیرند پس در افتاب هر یک ساعت مستوی را یک سال

گیرند وهر یک دقیقه را شش روز ودر ماه یکساعت را یکماه وهر یک دقیقه را

چند انکه بر اید زمان باثر کسوف باشد از ابتدا کسوف تا اخر وقت ولیکن

معظم اثر کسوف در زمانی خاص بود در ان وقت وان چنان بود که اگر کسوف

در جزو طالع کسوف بود معظم اثر در اول زمان اثر باشد واکر در جزو سابع

باشد معظم اثر در اخر زمان اثر باشد واکر کسوف در جزوی دیگر باشد میان سابع

وطالع ما بین جزوی که کسوف در وی باشد در جه وسط کسوف بباید گرفت تا نسبت

ان ابتدا را بعد وشناخته درجه که میان سابع وطالع باشد ونسبت بزمانی بود

کار اول کسوف بود با وقت سمت با تیر با قامت زمان با تیر وان چهار مقدار مستا
بود با ثالث مجهول پس از سه مقدار معلوم مجهول استخراج باید کرد یعنی باین
اول کسوف و وقت سمت با تیر بآن معلوم شود و ظاهر سخن بطلمیوس دال
بر انست که این اجزا بروج سوی اگر نزد و مطلوب از بروج مطالع میگیرند وان چنان
بود که مطالع نیز یعنی جزوی اگر نزد آن باشد از معدل النهار و سیلها و مطالع طالع
کسوف نقصان کند انچه بیرون آید و سمت آن با دو از ده جزو باین اول کسوف
و وقت سمت با تیر باشد با قامتی زمان با تیر و ابو نصر تمّی طالع کسوف طالع بود
کسوف میگیرد و دیگر منجمان طالع وسط کسوف میگیرند و این درست تر است ٢٧ ٢٤

کلمه ٢٧ سیر الدلیل اذا کان فی وسط السما فی کل بلد بمطالع الفلک
المستقیم و اذا کان فی درجة الطالع بمطالع ذلک البلد و فیما بینهما بمطالع الدرجة
علی حسب سوقها او للوضع المتأملین اما علی حسب ذلک و سیر السهام مدرها
لانه کلما دار دسیر مبادیها تاخرت هر دلیل که خواهند که فرض کنند دایره عظیم فرض
کنند کی بآن دلیل و بدو نقطه شمال و جنوب در افق بگذرد یعنی دو قطب دایره اول
سموت بگذرد و آن دایره و افق حادث آن دلیل خواستند باد دایره و قیاس آن
دلیل و چون دایره عظیم تصور کنند که بدو قطب معدل و دو قطب افق آن دلیل
بگذرد یعنی دایره نصف النهار و آن افق انچه میان قطب معدل النهار و آن
دایره باشد از جانب اقصر عرض آن افق و آن را عرض افق حادث خوانند





و از تصور این دو دایره معلوم شود که هر دلیل که بر افق شرقی باشد افق بلد افق
حادث آن دلیل باشد و عرض بلد عرض افق حادث لا محاله سیر او بمطالع طالع
باید کرد و آن بلد و سیر سوی لا و چنان بود که هر سالی و انگه درجه بمطالع او
افزایند انچه حاصل اید با درجه سوا کنند با موضع تسیر بر توالی بروج معلوم شود
و هر دلیل که در عاشر یا در رابع بود دایره نصف النهار یا بگذرند دایره نصف
النهار که افقی است از افاق خط استوا دایره افق حادث آن دلیل باشد
و آن افق را عرض نبود و سیر آن دلیل بمطالع خط استوا باید کرد و هر دلیل که
بر افق غربی باشد افق بلد افق حادث او باشد و لیکن عرض او در جنوب
مساوی عرض بلد باشد که در شمال بود و سیر او بمطالع آن افق باید کرد بر
تقدیر انکه در جنوب بود یعنی بمطالع حمل در جنوب مساوی بمطالع میزان بود
و هم برین قیاس در هر برج و هر دلیل که میان این دو وتد باشد اول دایره افق
او بحسب موضع او استخراج باید کرد و عرض افق حادث او و جهت عرض باید
شناخت و باید دانست که هر دلیل که در نصف صاعد بود از فلک یعنی عاشر
و رابع در جهت شرقی عرض او شمال بود و هر چه در نصف هابط بود عرض
او جنوبی بود پس بمطالع آن افق سیر دلیل باید کرد و متأخران تعیین
این عمل بغایت کمال رسانیده اند و اما متقدمان بر آن اقتصار نکرده که
ساعات بعد دلیل از عاشر تا رابع معلوم کنند و نسبت آن با ساعات

چون نسبت ما بین مطالع دلیل بخط استوا و مطالع او بیکدیگر بحسب موضع
او ما بین مطالع دلیل بخط استوا و مطالع او ببلد بگیرند اگر در نصف شرقی
بود با مطالع نظیر او ببلد اگر در نصف غربی بود و بحساب اربع متناسبه
مطالع او بحسب موضع او بیرون آورند و از سر گیرند و این عمل تقریبی باشد
و بر وجه تساهل و آنچه متأخران میکنند تحقیق باشد و بر آن و مطالع سمی
بطلمیوس درین موضع و اما سیر سهام که بطلمیوس گفته است از جهت پیش
و آن است یعنی خلاف توالی بروج و علت آن گفته است که اگر سیر مبدأ سهم زیادت
شود سهم از موضع خود متأخر شود مثلاً اگر طالع حمل باشد نه درجه
و آفتاب در اول حوت باشد و ماه در نیمه حوت سهم السعاده از آفتاب
با ماه بگیرند و از طالع بیفکنند تا در بیست و نه درجه حمل باشد پس آفتاب
مبدأ او باشد و چون سیر آفتاب زیاده شود که هر دلیل که بر افق شرقی باشد بلد
از بلد افق حادث آن دلیل باشد و عرض بلد عرض افق حادث بالضروره
سیر او بمطالع طالع باید کرد و آن بلد و تسییر او چنان بود که هر سال
و یک درجه بر مطالع او افزایند آنچه حاصل آید تا درج سوا کنند تا موضع
تسییر بر توالی بروج معلوم شود و هر دلیل که در عاشر یا در رابع بود دایره
نصف النهار با وی گذرد و دایره نصف النهار که افق است از آفاق خط
استوا دایره افق حادث شود آن دلیل باشد و آن افق را عرض نبود

و سیر آن دلیل بمطالع خط استوا باید کرد و هر دلیل که بر افق غربی باشد افق
افق بلد افق حادث او باشد و لیکن عرض او در جنوب مساوی عرض بلد باشد
که در شمال بود و تسییر او بمطالع آن افق باید کرد بر تقدیر اگر در جنوب بود یعنی
مطالع حمل در جنوب مساوی مطالع میزان بود و همه بر این قیاس در هر برجی
و هر دلیل که میان این دو وتد باشد اول دایره افق او بحسب موضع او استخراج باید
کرد و عرض افق حادث او در جهت عرض بباید شناخت و بباید دانست که هر
دلیل که در نصف صاعد بود از فلک یعنی عاشر و رابع در جهت شرق عرض او شمالی
بود و هر چه در نصف هابط بود عرض او جنوبی بود پس بمطالع آن افق تسییر دلیل
باید کرد و متأخران تحقیق این عمل بغایت کمال رسانیده اند و اما متقدمان بر آن
اقتصار نموده اند که ساعات سیر دلیل از عاشر تا رابع معلوم کنند و نسبت آن باشش
ساعت چون نسبت ما بین مطالع دلیل بخط استوا و مطالع او بیکدیگر بحسب موضع
بحسب موضع او ما بین مطالع دلیل بخط استوا و مطالع او ببلد گیرند اگر در نصف
شرقی بود و با مطالع نظیر او ببلد اگر در نصف غربی بود و بحساب اربع متناسبه
مطالع او بحسب موضع او بیرون آورند و از سر گیرند و این عمل تقریبی باشد و بر
وجه تساهل و آنچه متأخران میکنند تحقیق باشد و بر آن و مطالع سمی بطلمیوس
درین موضع و اما سیر سهام که بطلمیوس گفته است از جهت پیش و آن است یعنی خلاف
توالی بروج و علت آن گفته است که اگر سیر مبدأ سهم زیادت شود سهم از موضع

خودشان خوان شود مثلا اگر طالع حمل باشد بده درجه و آفتاب در اول حوت
باشد و ماه در نیمه حوت سهم السعادة از آفتاب بماه گیرند و از طالع بیفکنند باده
بیست و پنج درجه حمل باشد پس آفتاب سر او باشد و چون سیر آفتاب زیاده
شود و ماه ثابت باشد سهمان ایشان کمتر از یازده شود و سهم بر آن متقدم تر است
و پنج درجه حمل باکثر آید پس بر آن متقدم بر سیر او بر خلاف توالی بوده باشد اما این
سخن علت این دعوی را نشاید چه اگر متقدم بر زیادت سیر فرض کنند که تنها است
و ثبات آفتاب سهم از بیست و پنج درجه بر توالی متغیر شود و احمد بن یوسف
که شرح ثمره کرده است علت تغیر سهام بر خلاف توالی آن گفته است که سهم کوکبی
است ثابت جزوی است از فلک و چون حرکت او که بر خلاف توالی است ٢٧
سهم بر خلاف توالی باید داخر و اگر اجزای فلک بر خلاف توالی باید و اینجا طالع
و عاشر بر خلاف توالی بایستی راند و باتفاق بر توالی می باید راند پس معلوم
شد که این تعلیل باطل است و این سخن مناسب سخن بطلمیوس نیست
و بعضی از منجمان سهم را بر خلاف توالی تسییر کرده اند مگر وقتی که این طالع
و عاشر بود که او را تسییر کنند سایر و آن بر خلاف توالی بود و این عمل هم بسهم
خاص نیست چه اگر یکی از نیرین انجا باشد هم بر آن وجه تسییر کنند و حق آنست
که ناقل که سخن بطلیوس نقل کرده است سخن او فهم نکرده است نقل بر وجهی
کرده که از آن هیچ وجه محمل نتوان نهاد ٢٨ اختی ما یکون الشی

عند مجاسدة دلیلا الشمس او کینونته تحت الارض اولی من اوضح بیتها الطبیعة
او شرفه واقوی ما یکون اذا کان دلیلا سایرا من بیت طالع شرفه و بیوت طبایع
لطبیعة الشی در بین کلمه دلیل غایت خفا را بسه دلیل نهاده است یکی اکسا دلیل
تحت الشعاع که دلیل خفا باشد و غایت آن مجاسدة دلیل با آفتاب باشد و دوم
بودن دلیل باشد تحت الارض و غایت بیوش از فوق الارض فقط وابع باشد
و سیوم بودن دلیل باشد در حضیض کوکب مثال خانه و شرف او نباشد و معنی مثلثات
درین موضع مشتبه است چه اگر مثلثات بهمان معنی تعبیر شود که بیش ازین گفته ام
هیچ موضع نبود از دوازده برج بیکی از خانها کواکب متحیره نباشد اما در آفتاب
و ماه ممکن باشد چه سنبله و جدی و سرطان خانه آفتاب که اسد است ناظر نبود
اما در شرف تنها همچنین چهار خانه شرف هر کوکبی ناظر نبود حمل مثلثات سنبله
و عقرب و حوت شرف آفتاب که حمل است ناظر نباشد و در دیگر کواکب برین قیاس
و اگر مجموع خانه و شرف اعتبار کنیم در آفتاب سنبله و حوت نه خانه او ناظر باشد
و نه شرف و دیگر هیچ کوکب را برجی نباشد که خانه او ناظر باشد و نه شرف او پس
معلوم شد که بمثلثات اینجا نظر نمی خواهد و مثلثات مثلثات شرقی علویات و غربی
سفلیات از آفتاب و بر عکس از ماه نمی خواهد و الا یمکن ان یکون شرفه بل
بمثلثات موافقت در طبیعت نمی خواهد چه اسد مثال حمل و قوس است در طبیعت
که گرم و خشک و نری اند و حوت و میزان و دلو مثال حمل و قوس اند در گرمی و تری

ومباینه ایشان از دو وجه حمل و سرطان و عقرب و حوت مباینه ایشان نیز بهمه
وجوه پس مباینی هست کلی و مباینی هست از بعضی وجوه دون بعضی و اصحاب
دانسته‌اند این مباینه خانه و شرف از مباینی کلی و هشت برج دیگر مباین خانه
و شرف از مباینی جزوی باد اما هیچ برج مباین بجموع خانه و شرف نباشد و مباینت
یکی از ماده برج دیگر مباین باشند مباینت جزوی و برین قیاس در باقی کواکب
و همچنین مثلثات خانها طالع را جنانکه حوت از افراح شمس را عاشر و مشتری
را طالع و زهره را سابع و برین قیاس کواکب و باید دانستن که هر وقت اگر
دلایل خفا مستولی بود صاحب طالع را مولود از بیشتر مردم دوستر احوال
مخفی باشد و این دلایل زیان مستولی باشد و در مسایل اگر دلیل خفا دلیل
سوال حاصل بود و دلیل تحت الشعاع و متصل بود با آفتاب مانند احتراق
و از رابع درگذشته بعد از اختفا ظاهر شود و در اختیارات اگر مطلوب اخفا
سری باشد باید که متصل باشد در رابع تا آنچه سر ظاهر نشود و اگر مطلوب
اخفا شخص باشد باید که منصرف باشد و از رابع درگذشته باشد از اخفا امید
ظهور آن شخص باشد و اما قوت کواکب دو گونه بود یکی قوت ذاتی کوکب
یا قوت عرضی او و قیاس با جزوی او آن در کتب مدخل ذکر کرده است و دیگر قوت
او و قیاس با مطلوب جنانکه مثلا کوکبی که دلیل مطلوب باشد در تحصیل آن
مطلوب قوی باشد و دلیل قوت او و قیاس با مطلوب جنانکه مثلا کوکبی که



دلیل مطلوب باشد در تحصیل آن مطلوب قوی باشد و دلیل این قوت دو
جیز است یکی و بیش کوکب از هبوط بشرف مانند آفتاب میان میزان و حمل
و ماه میان عقرب و ثور و دور کواکب دیگر هم برین قیاس بشرط اگر دلیل مسعد
و دیگر بودن او در موضعی ملایم طبیعت مطلوب جنانکه اگر مطلوب سعادتی بدنی
یا نفسانی بود یا درازی عمر در وتد طالع بود و اگر مطلوب جاهی یا شغلی از ترتیب
پادشاه باشد در وتد عاشر باشد و اگر امر اصلی یا شادکنی یا معاونت غیری
بود در وتد سابع بود اگر ثبات امری یا حصول ملکی یا انجام شکر یا عاقبتی محمود بود
در وتد رابع بود کلمه ٢٩ الزهرة یکسب المولود فی العضو الذی یکون لبرجها
النقاء اذا الکواکب متصل بانها ان متصل مثل ذلک هر عضوی منسوبست برجی
سر و اعضا که بر سر باشد بحمل و گردن بثور و دو مسکب و دو دست بجوزا و سینه
و دل بسرطان و پشت با اسد و شکم و آلات بسنبله و گاه و میان بمیزان و عورت
و آلات تناسل بعقرب و سرین و ران بقوس و زانو بجدی و ساقها و کعبها
بدلو و قدمها بحوت و هر کوکبی که دال باشد بر حالی از احوال مردم جنانکه زهره
بر لذت و زحل بر سکون و بال و مشتری بر جمال و مریخ بر صحت و سبکی و آفتاب
بر بزرگی و عظمت و عطارد بر ذکا و انقلاب و ماه بر سرعت و حرکت و جون کوکبی
در برجی باشد در ولادت آن حال در آن عضو زیادت باشد از آنکه در
دیگر اعضا پس اگر برجی ملایم باشد آن حال در آن عضو بر وجهی محمود

بود و اگر بر وجهی غیر تام باشد بعکس مثلا زهره در حمل دلیل آن بود که لذت
مولود در نظر یا تخیل یا اشمام یا ذوق یا استماع بود و اگر در ثور بود لذت او
در کردن امر اوی باشد یا در معانقه و اگر در جوزا بود در راه بوسه و امکنت
و شکب تعلق دارد و اگر در سرطان بود در اغذیه در دل خیر دارد و اگر در اسد
بود در عمل عشاق و محل امثال و استناد و اگر در سنبله باشد در اکل و شرب
و اگر میزان بود در مصارعت و منازعت و اگر در عقرب بود در شهوت و اذن
و اگر در قوس بود در ملامست اتحاد و اگر در جدی بود در [illegible] و اگر در دلو بود
در استادن و استادگی [illegible] و اگر در حوت بود در [illegible] و مانند آن

قال بطلمیوس

و بر این قیاس در دیگر کواکب در بروج **کلمه ۳۰** اذا لم یمکن الکرع (?) [illegible]

الاسد

الوقت للکوکبین فاطلب مجاسدة للکواکب من الثابتة علی طبیعة مزاجهما
که خواهیم حالی مرکب از دو امر که دو کوکب بر آن دو امر دال باشند و باشد لذتی
بر وجهی جمیل که زهره و مشتری و لذت و جمال دال اند قمر را در اختیار که بان
حال تعلق دارد نگاه کنیم تا بان هر دو کوکب متصل یا با هر دو مقارن که وام
وقت باشد آن وقت اختیار کنیم پس اگر اتفاق چنین یافته شود کوکبی
از ثوابت که بر مزاج آن دو کوکب باشد طلب کنیم و وقت مجاسدة قمر بان کوکب

قال بطلیموس

اختیار کنیم تا مطلوب حاصل آید **کلمه ۳۱** الکواکب الثابتة تعطی
العطایات الملکیة الخارجة عن الفئة وکثیرا ما تختم بالسوء [illegible] دلایل مولودی

توی حال باشد مثلا [illegible] و عوض مولود را به بلندترین مرتبه از مراتب امل
بیت المال [illegible] از بر ساختن اگر کوکبی از کواکب ثابته در طالع یا در عاشر
یا متعاون [illegible] نام سهم السعادة باشد مولود را از صدور اتب امل بیت المال
ابنا جنس بگوید [illegible] عطایای که نه حد او باشد و مر خداوندی را او باز دارد
پادشاهی یا منصبی بزرگ رساند و باشد که عاقبت الکس مذموم باشد انجا
بر طالع آن کوکب بر مزاجی بود مرکب از مزاجی نحسی و باید که بدانند که کواکب
ثابته [illegible] اندر اول کواکبی که از قدر بزرگ باشد بر طبیعت سعود مطلق
باشد یا شد سماک اعزل و نسر واقع و چنین کواکب سعادت مطلق و مقرون
با سعد دلیل باشد یعنی [illegible] آن کوکب و دلیل بر افق مر باشد دوم کوکبی که
از قدر بزرگ باشد یا کمتر از اول و مزاج ایشان با نحسی ممتحنه بود باشد قلب
الاسد و قلب العقرب و عین الثور و منکب الفرس و چنین کواکب مجاسده
عطا و بزرگی دهند و اگر تیر با ایشان مستقیم کشد و عاقبت عطا ایشان
مذموم باشد سیوم کواکبی باشد که نحس مطلق باشد یا شد سحابیات آن
کواکب [illegible] سعادة [illegible] کشد و اعتبار ثوابت در طوالع قرانات

قال بطلمیوس

و سال عالم مفید باشد **کلمه ۳۲** الحمل فی سنة الرجل من احمل
بیت الملک علی مثالها مولد لهیئة الملک فی الوقت الذی تام فیه ذلک
الملک یعنی طالع امیر امثلتها و دولتها و جلوس پادشاهی

معلوم باشد هر کس که آن ابنا را آن ملت و دولت یا آن
اهلیت آن پادشاه بود و طالع او مشاکل آن طالع باشد
او را دران ملت و دولت یا در پادشاهی آن پادشاه حظ
هر چه تمامتر حاصل شود و اعتبار این مشاکلت از اعتبار
دلایل ریاست و تفوق قوی تر است و احمد یوسف که شرح
این کتاب کرده است آورده است که حمارویه بن احمد را
که حاکم اعمال مصر بود پسری آمد هارون بر طالعی که منجمان گفتند
دران طالع دلیل ریاست و مهتری نیست یکی از منجمان که نامش
صالح بن الولید التمیمی بود آن طالع بدید و بدانست که طالع پسر
حمارویه است حکم کرد که بجای پدر ده سال حاکم کند اما حاکم او
چنان نباشد که حاکم پدرش علت آن حکم از وی پرسیدند گفت طالع
او عقرب است و شمس در سنبله و طالع جد او احمد بن طولون
همین بود و بعد از وفات صالح حکم او راست شد و هارون
نه سال و چند ماه حاکم مصر بود اما نه چون جد خود و این
حکم را شواهد بسیار یافته شود قال بطلمیوس اذا انتهی کلمه ٣٣
تسییر دلیل دولته الی کواکب یوجب قطعا
مات ملکها او هلک فیها وکل کوکب یکون





فی برج الانتهاء التحویل لسنة من سنی الدولة فهو
علی موت عظیم منها فی تلک السنة علی طبیعة
ذلک الکوکب طالع دولتها و دلیلها ان دولت را
از ابتدا وقت طالع تسییر کنند بمطالع افق هر درجه را
سالی و درجه سوا بانتها برانند هر برج سالی پس اگر
تسییر بکوکب قاطع رسد ملکی یا رئیسی بزرگ را از اهل
آن دولت قطع افتد در آن وقت و اگر کوکبی غیر از شا کل
دلیل دولت باشد بد و رشک بزرگی از اهل آن دولت
را نکبتی رسد یا قطعی باشد و آنکس بر طبیعت آن
کوکب باشد مثلا اگر زحل باشد پیری را یا مردی یا
یا عودی تمام و اگر مشتری باشد قاضی یا صاحب منصبی
بزرگ و اگر مریخ باشد امیری از امراء لشکر و اگر آفتا
باشد بزرگ از خداوند ملک و اگر زهره بود زنی

الكواكب البيابانية في بناء المدن والمتحيرة في بناء
الدور وكل مدينة تبنى والمريخ في وسط السماء
او كوكب من البيابانية على طبيعته فان اكثر مثبته
المتسلطين عليها بالسيف يعني كواكب ثابته را بيابا بانی
خوانند كه مانند مردم بیابانی نشین بر راه و بی راه و
همه مواضع فرود آمده باشند و چون كواكب را كه بر مزاج
سعود باشند در اوتاد طالع شهرها افكنند ثبات
و بقای آن شهرها در بسیار سالها در حال پسندیده
و عدم تغیر از ان حال حاصل شود و از جهت سعادت
مزاجها و بطوء حركات در بناء سرایها كه ان بقا و ثبات
ممكن شود كواكب متحیره كه بطبع سعد باشند بكار دارند
و چون وسط السما خانه سلطانست اگر مریخ یا كوكبی از
ثوابت بر مزاج او در وسط السما افتد متسلط از ان

بزرك از بزركان و اكر عطارد باشد دبیر بزرك
و اكر قمر باشد ولی عهد یا صاحب بزرك پس اگر كوكب
مشرقی بود یا صاعد آن شخص جوانی باشد و اكر مغربی
بود یا هابط پیری باشد و ثبات ان كوكب در وتد دلیل
محل آن شخص باشد و قوت كار او و از شرف و حظ و دلیل
بزرگی او و سعادت و دلیل مال و یسارش و بزرگی
قال بطلميوس كلمه ۳۴ اتفاق شخصين على الشي
ما يوجد من دليل ذلك الشي في مولدهما
فان كان على مشاكلة محمودة كان بينهما اتفاق
فيه ووافقهما موضعا يقوم مقام الفاعل والرئ
يس واضعفهما يقوم مقام المنفعل والمرؤس
چون خواهند كه بدانند حال موافقت و مخالفت میان
دو شخص در صناعت یا شغلی یا امری دیگر دلیل

از صناعت

شهر عاقبت قتل باشند وهمچنانکه عاشر خانه ملوک بود
وطالع خانه رعایا بود و سابع خانه مخالفان و رابع خانه
عمارت و عواقب بود ... و دیگر کواکب بر مریخ قیاس باید کرد
قال بطلمیوس
کلمه ۳۹ یکاد ان یکون من طالعه برج السنبلة او
الحوت اقوی الاسباب فی سلطانه ومن طالعه
الحمل والمیزان فی موته ومن طالعه العقرب او الثور
اقوی الاسباب فی مرضه وعلی هذا فقس
سایر الع یعنی چون صاحب هر خانه دلیل باشد بر
مقتضی مدلول آن خانه وصاحب طالع دلیل آن شخص
باشد که طالع اوست پس چون صاحب طالع صاحب
عاشر بود همان شخص باشد که سبب جاه خود شود
واگر صاحب ثامن بود همان سبب مرگ خود شود
واگر صاحب سادس بود هم او سبب بیماری خود شود

قوی الا سباب

واگر صاحب

واگر صاحب رابع بود هم او سبب هلاک و ضیاع شود
وعواقب او بسعی او اتفاق افتد واگر صاحب ثانی بود هم
او کسب مال خود کند واگر صاحب ثانی عشر بود هم او سبب
عداوتها مردم شود با خود واین حکمها آنگاه واجب شود
که اسباب دیگر با این اسباب منضم شود وازین سبب حکم
نکرده است لفظ یکاد آورده است یعنی نزدیک باشد
قال بطلمیوس
واین لفظ ترجیح بیش نشود کلمه ۴۰ اذا کان عطارد
فی احد وجه المکان برج زحل وهو اقوی فی ذاته
اعطی المولود جودة الفکر فی الاصول واقوی
الموضعین له لو فان کان فی برج المریخ اعطی المولود
البدنی او السفه واقوی الموضعین الحمل یعنی عطارد
دلیل فهم و سرعت و نطق است و زحل دلیل تعمق در معانی و غوص
افکار و ثانی در کارها پس چون عطارد قوی باشد بقوتهاء
ذاتی و در خانه زحل از طبع زحل استفادت تعمق کند پس

ته
ی
لوه

قال بطلمیوس

فکرها بصواب کند در اصل و حقایق امور چون مریخ دلیل
طیش و حدت است و خفت اگر در خانهٔ مریخ بیهوده گوی
و سفیه باشد و چون از خانهای مریخ حمل منقلب است و
اثر او زود ظاهر تر بود و عقرب موجب ثبات حدت و سبکی
کم کند پس از اثر او در ظاهر نشود و اگر در خانهای مشتری باشد
فصاحت و وعظ خلق فایده دهد و اگر در خانهای زهره بود
هزل و مجون و مضاحک فایده دهد و اگر در خانهٔ آفتاب
بود سخنهای او از سر تکبر و بزرگ منشی باشد و اگر در
خانهٔ ماه باشد قلت فکر و تعجیل نمودن در سخن فایده دهد
و از همه از جنب با کواکب حالها مرکب مقتضیات طبایع ایشان
اقتضا کند کلمه ۴۱ سوء حال الحادی عشر وصاحبه
فی قیام الملک دلیل علی انها یلحق فی وزرائه من السود علی
هذا یکون سوء حال الثانی وصاحبه دلیلا علی افتقار
الرعیة معه یعنی عاشر طالع جلوس پادشاه دلیل او باشد

وحادی عشر



وحادی عشر که ثانی عاشر است دلیل وزرا و اعوان او و خزاین
او و طالع دلیل رعیت باشد و ثانی دلیل اعوان و اموال
ایشان پس بدحالی حادی عشر و صاحبش دلیل بدحالی وزرا
و فساد اموال پادشاه باشد و بدی حال ثانی دلیل فساد
اموال رعایا و سوء تدبیر مدبران امور ایشان باشد
در آن دولت کلمه ۴۲ اذا نزلت النحوس طالع المولود

قال بطلمیوس

فان صاحبه تلتذ بالاشیاء البشعة و روائح النتن
الارائح المکروهة وغیر ذلک مما یشاکل هذا یعنی

یشاکل هذا

چون نحوس غیر ملایم طبایع اکثر اهل نوع اند پس اگر بر طالع کسی
والی شوند و ناظر بها باشند لامحاله طبع صاحب طالع مخالف طبایع
اکثر اهل نوع باشد پس لذت از چیزها باید که منفرد نگران
باشد غذاها ناخوش و بویها مکروه و جامهای وسخ و مجامعت
با مردم کریه لقا که جامهای خلق دارند و دوست دارند و آنچه
موجب لذت دیگران باشد نفرت کند پس اگر نحس حال

قال بطلمیوس

باشد التذاذ او بچیزهای سرد و سیاه و گران و حقیر و
تاریک و ناخوش بوی و طعم باشد و اگر مریخ باشد بچیزهای
گرم و تیز و تلخ و سوزان و حیوانات موذی و آتش
و تند و تیز و بر این قیاس کلمه ۲۳ احذر نحوسة
الثامن وصاحبه للخارج والثانی وصاحبه
للداخل یعنی بخارج مسافر میخواهد و داخل کسی که
دخول بلد یا مسکن کند و چون سابع مسافر را دلیل
مقصد باشد و ثامن ثانی اوست دلیل ما یحتاج و فواید
او باشد در سفر و طالع دلیل داخل بلد است و ثانی دلیل مال
و غذا و فواید او باشد در مسکن پس بدین سبب از نحوست
این دو خانه در اختیار سفر و دخول بلد حذر می فرماید و ابو
العباس گفته است سابع و ثامن در اختیار سفر معتبر نیست
و از نحوست ثامن احتراز از آن جهت فرموده است که ثانی
بمقابله منحوس گردد و نه چنانست که او تصور کرده است

کلمه ۲۴



قال بطلمیوس

کلمه ۲۴ اذا کانت العلة والقمر فی البرج الذی
کان فیه نحس فی المولد او تربیعه او مقابلته
فانها صعبة واشد ان یکون ذلک النحس فیه
او فی مشاکلته له مذموم من المقابلة والتربیع
واذا کان فی موضع سعد فهی سهلة الا ان یکون
العلة مزاجها ملایما لطبیعة السعد هذا بعد
ان ینعم النظر فی مقدار العلة کما قدمنا وصفه
یعنی در مبدای بیماری نگاه کند تا موضع قمر کجا باشد اگر
در موضع نحسی بود از آنچه در طالع اصل بوده است
یا در تربیع یا در مقابله او آن بیماری سخت بود و تبا
نزان همان بود که همان نحس در مبدای بیماری هم آنجا بود
یا بر تربیع یا بر مقابله آن موضع یا قمر منحوس بود خاصه
اگر برج آن عضو باشد که علت در و بود و نیز اگر طبیعت
نحس و برج ملایم آن علت باشد و در سادس یا ثامن

بود سخت تر بود واگر در موضع سعدی باشد یا ناظر بود
بموضع او بیماری سهل باشد و سهل تر آنکه آن سعد هم
آنجا بود یا ناظر باتجاد وقت بیماری خاصه نظر مودت
و آنکه سعد قوی حال بود مگر که علت از آن جنس بود
که آن سعد اقتضا کند و آن در مشتری مانند ذبحه
و خناق و امراض [illegible] و آنچه از غلبه باد و خون باشد
و در زهره مانند امراض جگر و معده و اسهال و بلغم و
و امراضی که از کثرت رطوبت بود و ضد آن و باید که
اول مقدار علت بشناسی چه اگر [illegible] باشد که این را خطری
نبود مانند زکام یا حمی یوم حکم نکنی بسختی بیماری و اگر
و اگر آن دلیل یافته باشی و اگر [illegible] باشد که در او خطری عظیم بود
مانند [illegible] و سل و دق و امثال آن حکم نکنی بسهولت مطلق
و اگر چه آن دلیل یافته باشی و این از آن جمله است که در علم
نجوم [illegible] و منها [illegible] کرده اند کلمه ۵ کم الاجتماع علی الا

قال بطلمیوس

الاشیاء

ها الاشیاء المستعملة علی المجری الطبیعی فی العلة یفسدها
النحوس علی المجری الطبیعی یفسدها السعود یعنی
اجتماع اشخاص نوع انسان که بر وجهی باشد که در طبیعت
رخصت باشد و در شریعت و رسم جایز باشد تزویج نظر
نحوس در مبدا آن مفسد باشد و چنانکه باید میسر نشود و نظر
سعود معاون باشد و اما آنچه بحسب طبیعت رخصت باشد
و بحسب شریعت و رسم غیر جایز مانند زنا در طبیعت هم
رخصت نباشد مانند سحق و لواطه نظر سعود در وی مفسد
بود و نظر نحوس شاید که معاون باشد و علت آنکه سعود
اقتضای اموری کند که ملایم طبایع جمهور و مصالح ایشان
بود و نحوس بخلاف آن کلمه ۶ کم اذا کان طالع العلیل قال بطلمیوس
علی ضد نصبة مولده ولم یکن النسبة الی مثل
ذلك النصبة فهو ردی انتهت الی تلك النصبة
فهو ردی جدا یعنی بطالع علیل مبدا علت بنحو

و بضد مصیبت انك طالع علیل تحویل سال و انتها طالع
ر علی سابع یا رابع یا ثامن طالع اصل باشد و ادلا انحا لف
انواع لا در سعادت و نحوست و وضع چه هرگاه ه
که چنین بود و طالع تحویل سال و انتها طالع او موا فق
مشاکل طالع تحویل سال و انتها طالع او موافق مشا
کل طالع اصل نباشد دلیل نیك تباه بود اما
اگر طالع تحویل یا انتها ضد اصل نباشد و طالع مبدأ
علت موافق اصل و مسعود حضر بان حد نباشد

قال بطلمیوس

کلمه ۴۷ کل مولود لا یکون له طالعه و ادلته
فی بروج ذوات صور انسیة فصاحبه منقبض
من الناس یعنی چون طالع و موضع صاحب طالع و
هیلاج برجی باشد که بر صورت مردم باشند
مانند سنبله و نیمهٔ اول قوس و مثلثه هوایی آن
شخص با مردمان سپاس باشد و هیچ کدام نباشد

صاحبش



منا جنس مستوحش بود و از مردم منقبض پس اگر
برجها باشند بر صورت بهایم با وجود انقباض معتد ل
بود و اگر بر صورت سباع باشند متکبر و متسلط
باشد و اگر بر صورت حیوانات آبی باشند از مردم

قال بطلمیوس

نفور و گریزان بود کلمه ۴۸ اعظم السعادات
فی الموالید من الکواکب الثابتة و من اوتاد القرآن
والدستوریة و مکان سهم السعادة له و لثنه فی
الطالع یعنی چون کواکب ثابته بر مزاج مسعود باشند
بهرام در نفس طالع یا عاشر یا مقارن صاحب طالع یا هیلا ج
باشند و طالع و تند باشد از او تاد دولت یا طا لع
قرآن اصغر یا اوسط متقدم بر یاد دستوریه باشد
و آن بودن کواکب علوی در تشریق آفتاب و کواکب
سفلی در تغریب آفتاب و در ماه بعکس و در سهم
السعاده که در طالع دولت افتاده باشد در طالع مولود ب

قال بطلميوس

باشد سعادت بزرك اقتضا كند واين در نسخه
بعضى شارحان واحمد بن يوسف كلمه سى ويم است و
تا اينجا عدد كلمات متفاوت است كلمه ٣٢ اذا وقع
في مولده نحس مكان سعد من مولد آخر دل على
ان مكروها يلحق في المولد السعد ممن هو في مولد
النحس وسخ المكروه من طبع الكواكب وما يقع
فيه على حسب طبيعة الامكنة وعلى هذا يطرد
كما وقع في القسمة يعني اين قسم را چهار قسم باشد نحس
در مكان نحس ونحس در مكان سعد وسعد در مكان
نحس وسعد در مكان سعد ودر قسم اول هر دو شخص
يكديكر مضرت رسانند ودر قسم دويم وسيوم صاحب
نحس بصاحب سعد مضرت رسانند وصاحب سعد
با و منفعت ودر قسم چهارم هر دو بيكديكر منفعت
رسانند ومنفعت ومضرت بحسب طبيعت سعد

ونحس



آن صناعت يا آن امر در هر دو طالع مولود بطلبند
مثلا در زراعت زحل هر دو ودر وزارت وقضا
ومشتري هر دو ودر لشكركشي مريخ هر دو ودر سلطنت
شمس هر دو وبرين قياس اكر ميان ايشان مشاكلتي
باشد مانند نظر مودت وقبول دليل اتفاق هر دو
شخص بود در آن كار واقوى از آن دو دليل زيادت
دلالت كند بر آنك صاحبش رئيس وحاكم باشد بر
ديكري واكر ميان ايشان مشاكلتي منفوم بود دليل
معادات ومخالفت آن دو شخص باشد واكر هيچ مشاكلت
نبود نه موافقت بود ميان هر دو ونه مخالفت قال بطلميوس
كلمه ٣٣ المحبة والبغضاء يوجدان من تبدل بروا مواضع
النيرين في مواليدهما ومنفعة طوالعهما على الموادة
والمخالفة والبروج المطيعة منها اشد محبة مراد

شند

آنست که چون موضع شمس یکی بموضع قمر دیگری ناظر با
بنظر مودت دلیل دوستی باشد میان هر دو ولکن ناظر با
بنظر عداوت دلیل دشمنی بود و همچنین اگر طالع هر دو
بیکدیگر ناظر باشند بنظر دوستی یا دشمنی و هر برجی که
مستعلی باشد بر دیگری آن دیگر برج مطیع او باشد
و صاحبش محبت زیادت بود از آنکه صاحبش مستعلا
بود و استعلا چنان بود که چون برجی طالع بود برو
فوق الارض برو مستعلی باشد و گفته اند بروج بر
صهای آنکه بر صورت مردم باشند یا حمل و ثور و
جدی باشد خلاف سرطان و اسد و عقرب و حوت
و نیز گفته اند معوج الطلوع مطیع بود مستقیم الطلوع را
و چون میان این دو شخص نه دوستی بود و نه دشمنی
و ابو العباس گفته است شمس در موضع قمر و قمر در موضع شمس و نظر این دو موضع نیز

بتربیع بیکدیگر دوستی ایشان مشوش بود بمجانست قال بطلمیوس
کلمه ۳۹ المستولی علی مکان الاجتماع فی مثل
درجة وتد من اوتاد کل مولود کان فی ذلک
الاجتماع من الاشخاص الانسانیه وکذلک الاستقبال
اصل نمودار بطلمیوس که بان طالع مولود تخمینی معدل
کنند ازین کلمه است و آن چنان بود که مستولی بر جزو
اجتماع یا استقبال که بر ولادت متقدم بود
معلوم کنند و موضع او در وقت ولادت مساوی
درجه وتدی کنند که بان درجات نزدیک تر بود
از اوتاد طالع تخمینی آن مولود و اگر مستولی مطلق
مطابق نیفتد شریک مستولی و آن کوکبی بود که
حظ او از مستولی کمتر بود در آن حرف بجای مستولی
بکار دارند و عمل باین نمودار مشهور است میان

قال بطلمیوس

قال

وعکس باشد و مشتری جاه و حشمت و مال دهد
و زهره لذت و الفت و مودت و زحل کبر و حیلت
و خدیعت و شکایة و مریخ ضرر و قتل و صلب و تسلط
و طبیعت مکان چنان بود که در طالع بنفس رسد
و در ثانی بمال و در عاشر بجاه و برین قیاس کلمه ۵
اذا کان عاشر صاحب الطالع هو طالع المصحوب
وشاکل المبتز علی احدهما المتز علی الاخر مشاکلة مودة
دامت ایامه معه وکذلک طالع المملوک اذا کان
سادس طالع المالک وطالع الزوجة اذا کان سابع
کلمة طالع زوجها وحققت الشرایط المتقدم من المشا
المحموده بدلایلها دامت ایامها واستقامت
امورهما وقل الخلاف بینهما یعنی درین مثالها باشد
که منفعت از یک جانب باشد چنانک که در امثال اول و
دوم که هر دو صاحب طالع ان صاحب عاشر و سادس

اهل این صناعت و بعضی درجات مصححه مستولیات بجای
درجات طوالع ایشان بکار دارند قال بطلمیوس کلمه ۳۷
اذا انتهی کوکب من الکواکب فی ربع من ارباع
السنة الی موضع من فلک البروج الذی اذا حلت
فیه الشمس وحرکت للهواء کیفیة لما کان الکواکب
موافقا لتلک الکیفیة قوی فی ذلک الربع وعلی
هذا قس یعنی چون کوکبی گرم مزاج در تابستان
ببرجی رسد که چون آفتاب بدان برج رسد هوا
ند گرم شود آن تابستان گرمتر از معهود باشد ما
مریخ در اسد در تابستان و اگر در زمستان رسد
سرما کمتر از معهود ... قیاس و هر فصلی از باقی
فصول فصلی ما ... ی در زمستان در شدت
قال بطلمیوس سرما و بین ... دیگر کواکب کلمه ۳۸ اذا استخدم
قیاس ع

الکواکب

منفعت بود اما در مثال سوم هر دو را از یکدیگر نفع
بود چه همچنانک سابع خانهٔ زوجه صاحب طالع است
طالع خانهٔ زوج صاحب سابع و شرط آنست که میان
مستولی بر یک خانه و مستولی بر دیگر خانه نظر دوستی
باشد و قبول از یکدیگر و هر دو نیکو حال و مسعود
هرگاه که چنین باشد میان ایشان سالها بسیار آمیزش و
موافقت باشد و مخالفت هم اتفاق افتد و اگر یکی سعد
بود و دیگر نحس و نظر قبول صاحب سعد را سیرت نیکو بود
و صاحب نحس را سیرت نه نیکو و اما موافقت حاصل باشد
کلمه ۵۱ اذا کان صاحب عاشر طالع المحسوب فان التابع
یأمر علی صاحبه و کذلک اذا کان صاحب الطالع تابع
عاشر طالع مسبوع او کان صاحب الطالع السادس
لمود فی وسط السماء یقبل التدبیر من صاحب الطالع
کان حسن الملکة لغلمانه و علی هذا فقس المجری

هذا المجری

هذا المجری یعنی چون طالع متابع عاشر طالع انکس
بود که متابع تبع او بود یا صاحب طالع متابع صاحب
عاشر انکس بود آن متابع بر مقدم خویش حکم کنان و
همچنین چون صاحب ششم که خانهٔ عبید و خدم است
در عاشر طالع کسی اند دلیل آن باشد که او غلامان خود را
نیکو دارد و برین قیاس اگر صاحب سوم در عاشر طالع کسی
بود برادران بزرگی کنند و بزرگ و همچنین در صاحب نهم و عاشر
قوی تر از او تا دست و موضع رفعت و سلطنت است
بدان سبب ازین حکم برین وجه بعاشر خاص است و در
دگر خانها هم برین قیاس توان کرد و از سعادت و نحوست
دلیل حسن معاشرت و سوء آن معلوم گردد کلمه ۵۲
قال بطلمیوس
لا یفعل امر المائة و العشرین قرانات الکواکب
النحاهی
المتحیرة و النیرین فان فیها علی الاکثر ما یقع فی
عالم الکون و الفساد یعنی قرانهای که در میان کواکب سیا
ده

افتد صد و بیست باشد از آن جمله بیست یک ثنائی و
بیست یک خماسی و سی و پنج ثلاثی و همین قدر رباعی
و هفت سداسی و یک سباعی اما ثنائی جهت آنکه زحل را
با هر یک از شش کوکب باقی شش قران باشد و مشتری را با
هر یک از پنج کوکب که سفل او بود پنج قران مریخ را با چهار
کوکب و شمس را با سه کوکب و زهره را با دو کوکب و
عطارد را با یک کوکب مجموع بیست و یک قران بود اما در خماسی
بسبب آنکه چون دو دو بیست و یک اند اگر هر یکی از این
ثنائیات سقاط کنند پنج باقی هم بیست و یک نوع تواند بود
اما ثلاثی سی و پنج بود چه زحل و مشتری با پنج و زحل
و مریخ با چهار و زحل و شمس با سه و زحل و زهره با دو
و زحل با عطارد با یکی ممکن بود و مجموع پانزده بود و در این
پانزده زحل داخل بود و چون زحل را اسقاط کنیم مشتری با
مریخ در چهار و با شمس در سه و با زهره در دو و با عطارد در

یکی



یکی و مجموع ده باشد و چون مشتری هم اسقاط کنیم مریخ
با شمس در سه و با زهره در دو و با عطارد در یکی مجموع
سه باشد و زهره با دو کوکب و عطارد با یک مجموع بیست
یک قرآن بود و اما در خماسی بسبب آنکه چون دو دو بیست
و یکی اند اگر خواهی یکی از این ثنائیات اسقاط کنند پنج باقی
هم بیست و یک نوع تواند بود و اما ثلاثی سی و پنج بود
چه زحل و مشتری با پنج و زحل و مریخ با چهار و زحل و شمس با سه
ده و زحل و عطارد با یکی ممکن بود و مجموع پانزده بود و در این پانزده
زحل داخل بود و چون زحل را اسقاط کنیم مشتری با مریخ در
چهار و با شمس در سه و با زهره در دو و با عطارد در یکی
و مجموع ده باشد و چون مشتری هم اسقاط کنیم مریخ با شمس
در سه و با زهره در دو و با عطارد در یکی مجموع سه باشد
و زهره با دو کوکب یکی بحث او اندکی پس مجموع ثلاثیات پانزده

وده و شش و سه و یکی باشد و آن سی و پنج بود و چون
هر یک ازین سه کوکب که در ثلاثی واقع آمد مجموع هفت
کوکب اسقاط کنیم چهار بماند پس رباعیات هم سی و پنج بود
اما سداسی بخلاف یک یک ممکن بود و آن هفت و دو سباعی
بیش یکی نتوان بود و مجموع که ضعف بیست و یک و ضعف سی و
پنج با هفت و یکی صد و بیست بود پس قرانات بر صد و بیست
نوع بیش ممکن نبود و هر چه عود آن کمتر اتفاق افتد تأثیر
آن بیشتر و درازتر باشد بحدی که گفته اند که قران سباعی دلیل
طوفانات و انقلاب کلی باشد و قران قمر با دیگر کواکب شناسی
قال بطلمیوس
که در هر ماه واقع بود تأثیر اندک کند کلمهٔ ۵۳ موضع
القمر فی المواليد هو الجزء الطالع من الفلك فی وقت مسقط
النطفة و موضع القمر فی وقت مسقط النطفة هو
جزء الطالع مع الولادة یعنی این معنی که در کلمه یاد کرده است



اصل است که نمود از هرمس که از آن نمود مسقط النطفه
گویند مبنی بر آنست و هرمس در کتابی که منسوب است باو که آنرا
کتاب اساس خوانند این معنی یاد کرده است و در موالید
نه ماهه مکث اوسط مولود در رحم مدتی دور اوسط قمری
آورده است که مدت دویست و هفتاد و سه روز و پنج ساعت
باشد و گفته است که چون قمر فوق الارض بود مکث کمتر ازین
مبلغ بود و غایت نقصان نیم دور قمر بود و آن بحسب بعد قمر از
طالع و قرب او کم و بیش شود و چون تحت الارض بود ثلث
ازین بیشتر بود و غایت زیادت هم نیم دور باشد پس چون قمر
از درجهٔ طالع بگیرند و بر سیر وسط یک روزهٔ قمر قسمت کنند
آنچه بیرون آید مقدار نقصان یا زیادت باشد آن قدر از مکث
اوسط کم کنند اگر قمر فوق الارض بود یا بر آن افزایند و اگر در جزو
طالع بود مدت مکث مقدار مکث اوسط باشد و با مکث
حقیقی تفاوت کنند بسبب تعدیل قمر که کمتر از یک روز که از آن کمتر بود

اگر تحت الارض باشد جمع
تعدیل

یا از آن بیشتر بود و چون قمر ولادت تخمین بگیرند و انرا
طالع وقت کنند در مبدا حرکت طالع مبدا حرکت معلوم
شود و قمر در آن وقت هر کجا که باشد طالع مولود بود
و این خود از مشهورات است میان منجمان و بعض علما گویند

قال بطلميوس

این هم مراد رسی نیست کلمه ٥٤ الطوال يكون
ادلتهم في ذرى افلاكها وطوالعهم في اوايل
بروجها والقصار ادلتهم في حضيض افلاكهم فطوا
لعهم في اواخر بروجها فاستغن ذلك بتشريق
الكواكب وتغريبها ومقامها في البروج الدال على الطوال
والقصار يعني دليل كوكبي مي خواهد كه خط او در طالع مو لد
بيشتر بود و بزرگ موضعي ميخواهد كه بعدش بحسب
خارج مركز و تدوير از مركز عالم بيشتر باشد و بحضيض
از موضع كه بعدش كمتر بود و معرفت ابعاد بمعرفت نطا
معلوم شود و در حساب تعديلات و مقادير ابعاد

كردد و اوايل بروج از اول برج باشد تا تمامی حدی يا وجهی
كه در اول برج افتد و اواخر بروج هم برين قياس مقدار
حدی يا وجهی كه در آخر برج افتد و تشريق دليل طول مدت
آن تاثير باشد و همچنين اقامت و بروج دراز مطالع
دليل طول باشد و كوتاه مطالع دليل قصر و طول و قصر
مادر و پدر مولود هم اعتبار بايد كرد پس اگر ادلاء طول
غالب باشد مولود طويل باشد و اگر ادلاء قصر غالب باشد
قصير و اگر ممتزج باشد معتدل بود

قال بطلميوس

كلمه ٥٥ اذا لم
يكن للادلة في طالع المولود عرض كان قضيفا
وان كان قضيفا اي عجيبا لها عرض كثير كان المولود
سمينا فان كان العرض جنوبيا كانت الحركة سهلة
عليه مع كثيرة لحمه وان كان شماليا كانت ثقيلة
عليه وتعرف الادلة في الرجوع والاستقامة في
المقامين يفعل ذلك ايضا يعني دليل اگر شمس باشد

اورا عرض نبود واکر قمر با کواکب علوی باشد و باراس
یا ذنب خود باشد عرضشان نبود اما زهره و عطارد
چون سه عرض باشد هرکاه که از عرضها دو جهت
متکافی شوند ایشانرا عرض نبود و عدم عرض دلیل
اقتضاء نخافت و لاغری مولود بود و چون عرض دلیل
اقتضاء فربهی و غلظ بود و چون عرض بسیار در غلظ
بیفزاید پس اکر عرض شمالی بود وان در قمر و کواکب علوی
آنکاه بود که هر یکی از راس خود کذشته باشد و بذنب
نرسیده و در کواکب سفلی آنکاه که آن عرض سه کانه
هیچ یک جنوبی نباشد یا اکر باشد شمالی زیادت بود مولود
با فربهی در فتی حرکت بد سواری بود و اکر عرض جنوبی
بود در آن بخلاف آنکه کفته اند حرکت برو سهل و آسان
بود و در کوکب سه کانه مقام اول در رجوع دلیل ضخامت
بود و مقام دوم و استقامت دلیل نخافت و باندکی حزین

حکم زن حال



حکم
از حال پدر و مادر و جنس مولود درین باب غافل نباشد قال بطلمیوس
که اثر از جهت قابلیت ماده اثری تمام باشد کلمه ۵۶
کل بناء اردته بکواکب تحت الارض یکون اتصاله فلکین
یرتفع یعنی در اختیار بنا نهادن این کلمه اعتبار باید کرد تا هر
بنا که خواهند که بلند کنند اتصال دلیل بکوکبی فوق الارض
اختیار کنند و غایت آن بود که بسمت راس نزدیکتر بود
و باید که از کواکب صاعد بود در افلاک و عرض در شمال
و دلیل هم صاعد و مسعود بوده و اکر بنا پست خواهند
اتصالش بکوکبی تحت الارض اختیار کنند هابط و دلیل
هم هابط در جنوب کلمه ۵۷ ضرر المریخ یتعلق فی السفینة قال بطلمیوس
اذا لم یکن فی وسط السماء او الحادی عشر فانه فی هذین
الموضعین یتلف ما فی السفینة بما فیها بتسلط اللصوص
علیها و ان کان الطالع مع هذا منحوسا بکوکب من
الثابتة فی طبیعة المریخ احرقت السفینة بما فیها

یعنی دلیل صاحب کشتی عاشر و دلیل مال او حادی عشر است
و مریخ دلیل متسلطان و خاینان پس چون مریخ درین موضع
باشد بوقت عمل کشتی یا رکوب دو دی دلیل تسلط دزدان
کند بر کشتی و مالی که در کشتی بوده و اگر کوکبی از ثوابت بر
طبیعت مریخ مانند قلب العقرب و راس الغول و دبران و
منکب الاسد با طالع مقارن باشند و این موضع با ایشان
منحوس دلیل سوختن کشتی باشد با هرچه در کشتی بود
از سبب افراط طبیعت آتش در آنچه دلیل کشتی است
اما اگر مریخ در غیر آن دو خانه بود ضرر او کمتر بود از آنکه
طبیعت آتش در آنچه تعلق باب دارد با غلبه آب تصرف
قال بطلمیوس
کمتر کند و طالع کشتی طالع ابتداء تجارت و طالع افکندن آب
طالع رکوب در وی بود. کلمه ۵۸ فی الربع الاول من السنة
والشهر تمد رطوبات الاجساد وفی الربع الثانی تخرج
وعلی حسب ذلک الربعان الباقیان یعنی ربع اول

ازماه یعنی

از ماه یعنی از وقت اجتماع تا وقت رسیدن ماه بتر بیع
آفتاب و ربع اول از سال یعنی از حلول آفتاب باول حمل تا
حلول او باول سرطان وقت مدد رطوبات ابدان باشد
یعنی از عمق هر جسد روی بظاهر او نهد و در ربع
دوم رطوبات حرکت کند یعنی از ظاهر روی بباطن نهد
و ربع سوم مانند ربع اول باشد و ربع چهارم مانند
ربع دوم و معالجان ابدان و اهل دریا هارا باین حکم
انتفاع باشد و زیاده نور قمر و نقصان او و صعود
قال بطلمیوس
و هبوط او را در ملوک او را در طول و عرض درین باب
کلمه ۵۹ اذا کان السابع وصاحبه منحوسین
لعلیل فاستبدل طبیبه این حکم خاص است بطالع وقت
سوال از حال بیمار چه طالع آن وقت و صاحبش دلیل
بیمار باشد و سابع و صاحبش دلیل طبیب او چون منحوس
باشد دلیل عدم انتفاع بعلاج آن طبیب پس تبدیل طبیب

صاحبش

مصلحت باشد وابو العباس گفته است طالع بیمار وصاحبش
دلیل او باشد وسابع او در صاحبش دلیل طبیب بود
ودر سوال طالع دلیل طبیب بود وسابع دلیل بیماری و
عاشر دلیل بیماری ورابع دلیل عاقبت او واین اصلی ندارد

قال بطلمیوس

کلمة ٩٦ انظروا الی موضع القران الاصغر من طالع السنة
التی یکون فیها وموضعه بمقدار ما یکون بینه
وبینه من البروج یکون سنون الی اعظم ما یکون
فیه یعنی از قرانات مشتری وزحل اول قران را که در مثلثة
نادی افتد قران اکبر خوانند واول قران را که در مثلثة دیگر
افتد قران اوسط خوانند ودیگر قرانات را اصغر خوانند
پس از قران اکبر تا قران اکبر یکهزار سال بود واز قران
اوسط تا قران دیگر ربع آن مبلغ بتقریب واز قران اصغر
تا قران اصغر نزدیک بیست سال وطالع هر قرانی طالع سالی
باشد که قران در روی افتد وموضع قران درجه که

قران دران

قران دران درجه باشد پس ما بین درجه طالع ودرجه
دوازده روز واز وقت قران چندان مدت بشمرند
انجا که رسد وقت وقوع بزرگتر حادثی بود که دران قران

قال بطلمیوس

افتد کلمة ٩٧ لا یعطی علی غائب عن مسئلت عنه بموت
حتی یستثنی بان لا یکون نایما ولا سکرانا ولا بانه مجروح
حتی یستثنی ان لا یکون مفصدا ولا بان مالا صار الیه
حتی یستثنی ان لا یکون کلمة دوم رفته است که همچنانک
حاسه ادراک صورتی کند مانند صورت محسوس
کسی که حکم کند بر نجوم محکوم علیه او صورتی بود مشابه
صورتی که در عالم واقع وموجود باشد پس باین سبب در حکم
مسئله باشد که میان مرده ونایم ومست وصاحب مجروح
وفصد کرده میان مالک مال وکسی که نزدیک او ودیعت
باشد فرق توان کرد پس در هر حکمی استثنا باید کرد انچه
مشابه آن حکم بود وگفته اند که ابراهیم المهدی در وقتی

که از مامون پنهان شده بود و در بغداد یکی از منجمان در سر
بنزدیک او تردد کردی روزی مامون منجمان را سوال
کرد از موضع ابراهیم ایشان در طالع وقت نظر می کردند و آن
منجم گفته بود تا طشتی بزرگ را آب در ریخته بودند و کرسی در
میان آب نهاده و ابراهیم را بر کرسی نشانده منجمان گفتند
او در کشتی بجانب هندستان رفته است کلمة ٦٢ قال بطلميوس البحا ين
الصحيحة للاعلاء هي الاوقات التي ينظر فيها
انتقال حال العليل اما الى خير او الى شر في زمان سريع وهي يسير
كينونة القمر في زوايا مربع يحيط به الفلك المستقيم
والتغير الذي يكون فيها وينذر بها كينونة القمر
في زوايا المثمن والذي قبل هذا هو كينونته في زوايا ي
الستة عشر ضلعا هذه بعد ان يكون حال المرض جارية
على الاستواء ولم تدعو شيء من خارج فاذا وجدت يدعوه
في هذه الزوايا سعودا من الثابتة والمتحيرة دل

على انتقال

على انتقاله الى صلاح فان وجدت فيها نحوسا دل
على انتقال ردي الا ان يكون النحس مضادا للعلة
وهو في خيره والقمر في هذه المراكز يستدل على
العلل الحادة والشمس على العلل المزمنة وكذلك
كل كوكب فيما للكوكب من الاختلاف يعني این
کلمه مشتملست بر علت امتیاز ایام بحران در امراض حاده از دیگر
روزها چه نزدیک اطبا چهارم و هفتم و نهم و یازدهم و
چهاردهم و هفدهم و بیستم تا بیست یکم و روزهاء دیگر
بعد از آن روزها بحرانست و بحران صحیح قبیل گرده است
هی از جهت آنکه اگر بحران در روزهاء دیگر افتد آن بحران بنیا
انجامد و بحران مکاوحت طبیعت است با علت و در آن
اوقات اگر طبیعت غالب شود حال بیمار بخیر انجامد
و اگر مغلوب شود بشر انجامد و چون فلک مستقیم
یعنی دایره معدل النهار بچهار قسم متساوی کنند و مقاربه

دو تربیع و مقابله معین شود بحسب مطالع و درج
سوا باشد که اندک تفاوتی بکند و باین سبب وقت بحران
از تربیع بیشتر با بیش تر افتد و تربیع و مقابله اوقات
که هم که دلیل حوادث عالم و کون و فساد است در آن
اوقات بنظر عداوت بموضع اصل ناظر بود و چون موضع
اصل که در ابتداء مرض قرانجا بود و اقتضاء مرض کرده باشد
موضعها که مخالف ان موضع بود و اقتضاء نقصان
وضعف آن علت کند و مکاوحت طبیعت در آن وقت
اداء بصلاح بیشتر کند چه خصم را در حال ضعف آسانتر
قهر توان کرد باین سبب بحران درین اوقات نیکوتر باشد
و اداء بسلامت بیشتر از آن کنند که در غیر این اوقات
پس بحرانهاء بزرگ هفتم و چهاردهم و بیستم تا بیست یکم
باشد و بحران قمر دوری در بیست و هفت شبانروز و کسری
تمام شود و بیست و هشت نرسد ربع اول در روز

هفتم تمام شود و نصف در روز چهاردهم و تقدم
و تاخر ساعت بحران از آن روزها خارج نباشد اما
سه ربع تمام میان بیست یکم باشد و رسیدن
بموضع اصلی در روز بیست و هشتم باشد و بعد از آن
دور از سر گیرد اما بقاء علت تا آن وقت دلیل عظم
ماده علت و قلت حرکت آن ماده باشد پس آن بحران
ضعیف باشد و چون هر ربعی بدو قسم کنند چنانکه
همه فلک بهشت قسمت کرده باشد در زوایاء
مثمن هم بحران باشد و از آن ایام انذار خوانند که هر جزوی
از آن انذار کنند بحرانی که در آن ربع افتد چنانکه چهارم
انذار کنند هفتم و یازدهم چهاردهم و هفدهم
بیستم تا بیست یکم و بیست چهارم و بیست هشتم و چون
هر ثمنی را بازدو نیم کنند تا در فلک شکلی شانزده
گوشه پدید آید و در اوقات هم باشد که بحران تا انذار

باشد زاویه اول میان دوم و سوم باشد و زاویه
سوم میان پنجم و ششم و زاویه پنجم در روز نهم و زاویه
هفتم میان دوازدهم و زاویه یازدهم روز نوزدهم
و زاویه سیزدهم روز بیستم و دوم و زاویه پانزدهم
میان بیست و پنجم و بیست و ششم و این اوقات تا
اوقات هشتگانه تمامی شانزده بحران باشد و طبیبان
این بحرانات شناسند از طریق تجربه **اما** علت آن نداند
و در بحرانی که میان دو روز باشد سر کردان باشند و بر
جازم نباشند پس اگر در موضع بحران سعدی باشد
آن بحران بزوال علت اداکند و اگر نحسی باشد با قوت در آن وقت
منحوس باستیلاء علت و ضعف طبیعت اداکند مگر
که تاثیر نحس ضد تاثیر علت باشد که آن هم مقتضی
صحت بود بشرط آنکه نحس نیک حال بود در حیز خود
آن کاری بر استقامت آنگاه باشد که طبیعت و علت

وسیزدهم وزاویه نهم میان پانزدهم و شانزدهم

بایکدیگر



بایکدیگر بر نظم طبیعی باشد و از خارج سببی دیگر یاور
علت شود و بیمار را بترساند **اما** اگر تغیین علت که با لی
مرض بوده باشد بسببی مضاد طبیعت یا علت منضم
شود این ترتیب بر وضع خود نماند و بباید دانست
که اگر این تحادیق مذکور که بر سیر قمر مقدر است اما
امراض حاده را باشد **و اما** امراض مزمنه را از
سیر آفتاب دلیل باید ساخت و اوقات رسیدن
او بر روایات این ده کانه خود باشد و چون طبع و
آثار دیگر کواکب که بمنزله اخلاق حیوانات باشد
معلوم است از اتصال بایشان در اوقات بحرانها
حکم باید کرد بحدوث احوالی مناسب آثار آن کواکب
کلمه ۶۳ **التمرحض بالجسد لمشابهة ایامه فی
التصرف** یعنی مر همه کواکب بنویند و هیچ کواکب
ببنویند و همچنین تن جانور از هر قوت که در جا

ص

قال بطلیموس

کب

بوند

از هر قوت که در جانور باشد چون غاذیه و نامیه
و قوت شهوی و غضبی و دیگر قوتها متاثر شود
و در هیچ قوت موثر نباشد پس باین وجه قمر باین
جانور مشابهت بود و اینست علت انکه در طالعها
قال بطلمیوس
بر ان حکم کنند قمر را دلیل تن نهند کلمه ۹۱ اذا جعلت
دقیقه الاجتماع مبدا مراکز البحران اندرت
بتعین الاهویة فی ذلک الشهر فی زوایا الاجتماع
وکان الحکم فیها علی المستولی علی زاویه کل شکل منها فانه
یغلب علی الطبیعة الهوای بعد ان یسمی بطبیعه
الزمان الحاضرة یعنی درین کلمه بحران تغیر هوا ~~در اوقات~~
~~پانزدهم میان سی و ... و ششم دانند از اوقات~~
~~بالوقات بعضی که تمام شانزدهم بحران باشد و طبیبان~~
~~ان بحرانات شناختند از طریق تجربه~~ اما ~~علت آن ندانند~~
~~و در بحران که میان دو روز باشد سرگردان باشند~~



می خواهد از حالی بحالی همچنانک در امراض گفته اند و دقیقه
اجتماع مبدا شهور قمری باشد و نقطه تربیع اول
قمر با شمس و مقابله او و تربیع دوم مبادی ارباع
باشد همچنانک در زوایا مربع گفته شد در باب بحران
واین چهار مبدا را مراکز خوانند و طالعها هر یک ازین
مبادی و مواقع در ان طالع دلیل احوال هوا باشد
در ان مربع و طالع اجتماع نیز در نیمه اول ماه و طالع
استقبال در نصف آخر معتبر باشد و باید که ان مقتضا هر
طالع را بطبیعت زمان حاضر اشتسا کنند چنانک اگر دلیل
سرما بیند در تابستان حکم نکند بسرما سخت و اگر حکم
کند بانکسار صورة گرما و همچنین در فصول دیگر این
اعتبار می کنند و فتح الباب را یعنی انصراف قمر از کوکبی
واتصال کوکبی که خانها هر دو مقابل باشند انصراف
از زحل تنها درین اوقات تاثیر تمام کند بر وجهی که طالع

قال بطلميوس ان دو کوکب اقتضا کند کلمه ٩٥ ینبغی ان عند اجتماع
زحل و المشتری فی دقیقه واحدة ان المستعلی
منهما علی صاحبه فیحکم بقوة طبیعه فی العالم
و کذلك یعمل فی العشرین الاجتماع الباقیه فی القران
الاصغر یعنی قران ثانی گفته آمده است در کلمه پنجاه و
دوم که بیست و یک باشد از ان جمله یکی قرآن مشتری
و زحل باشد که اگر چون در اول مثلثات بنا شد قران
اصغر خوانند و در وقت مقارنه آن دو کوکب نگاه
باید کرد تا مستعلی کدامست و بر دیگری یک و مستعلی آن
باشد که بذروه تدویر خود نزدیک بود از دیگر کوکب
بذروه تدویر خود اگر مستعلی زحل باشد دلیل کند
بر فاش شدن جور و فساد خاصه اگر ضعیف و راجع
بود و اگر مشتری باشد بر فاش شدن عدل و صلاح در
عالم خاصه اگر قوی و سریع السیر بود در استقامت پس حکم

عالم بحسب



عالم بحسب مقتضای طبیعت کوکب مستعلی باید کرد
و چون در وقت قران اصغر یکی از قرانات پست کانه
باقی اتفاق افتد و مستعلی از ان دو کوکب معین شود
مقتضای طبیعت او در ان مدت که آن قران اصغر
تا دیگر قران باشد اعتبار باید کرد و بحسب آن حکم عالم
م باید کرد و الله اعلم کلمه ٩٦ قال بطلميوس فی القران الاصغر یفصل
القران الاوسط و فی الاوسط یفصل الاعظم فاذا
تکلمت فی تفصیل فتصحح جملته و لا تجعل کلامك
اضافیا فانه اضعف الشرحین یعنی حکم قران اعظم
واقع در قران اوسط باشد که مقتضای دلایل او مناسب
دلایل قران اعظم باشد پس حکم قرآن اعظم مجمل باشد و حکم
قران اوسط تفصیل آن مجمل و همچنین در قران اوسط عملی باشد
که در قرآن اصغر تفصیل آن مجمل باشد پس در قرآن اصغر باید
که بر مقتضای قرانهای اوسط و اعظم واقف باشی تا ازآنست

توانی داد و حکم توانی کرد بوقوع مقتضای آن دلایل که در
در مجمل آمده باشد چه اگر واقف نباشی حکم تو موقوف باشد
بر حصول نسبت این مفصل تا آن مجمل و این شرح باشد ضعیف
بنسبت بان حکم که بعد از علم مجمل کنی و موقوف نباشد
بر قیدی و شرطی بان حکم جزم باشد پس شرح ضعیف تر
قال بطلمیوس حکم مجمل را حکم مفصل مقید باشد و قوی تر حکم مفصل مطلق
یعنی جزم کلمه ۶۷ اذا بینت قوة دلیل مسئلة فانظر
لما قوته فی طالع تحویل السنة وطالع القران الاصغر
والبرج الذی انتهی الیه لتلک السنة فعلی حسب
قوته فی الجمیع او ضعفه یکون استیلاءه علی الحکم
یعنی کوکبی که در مسئله دلیل حکم باشد بر معرفت حال او در
طالع آن وقت اقتضا نباید کرد بلکه حال قوة و ضعف او
در طالع قران اصغر و در برج انتها از قران اصغر باید
دانست و بعضی طالع اجتماع و استقبال مقدم هم اعتبار کنند

اکر در همه

و اگر در همه ضعیف باشد
در آن حکم توقف از احکام
دهند

اگر در همه قوی باشد در آن حکم کنند بوقوع مدلول او
و اگر در بعضی قوی باشد و در بعضی دیگر کوکب از و قوی تر
باشد آن کوکب را با او شریک کنند پس حکم کنند و این اعتبار
قال بطلمیوس خاص بود بعظمات امور کلمه ۶۸ لا یقطع بالتسییر
وحده دون نفاد عطانا بالادلة واستدل علی
صحة التسییر بما انتهی الیه حال المولود یعنی در معرفت
عمر مولود تسییر هیلاج کنند هر سال یک درجه مطالع از مطالع
افق هیلاج بحسب موضع او چنانک گفته شد پس هر گاه
که بقاطعی رسد موضع خوف باشد آنگاه نگاه باید کرد که
عطیت کدخدا چند بود و چند گذشته است اگر عطیت
نمانده باشد حکم قاطع کنند و انتهاء طالع و هیلاج که هر
سال برجی رود هم اعتبار باید کرد چه اگر انتها هم بموضع قاطعی
قال بطلمیوس رسیده باشد اقتضاء تاکید حکم قاطع کند کلمه ۶۹ اسیر
فی کل شیء من القضاء بعد اعجز القایل عن قبوله بمثله

صورته للفاعل یعنی در ما تقدم رفت که وقوع حوادث
بمجرد اقتضاء فاعل تمام نشد تا او را قابلی نبود که تاثیر فاعل
قبول کند اینجا می گوید اگر قابل از قبول تمامی اثر فاعل عاجز باشد
و بقدر عجز او آن حکم که کنی استثنا کن تا خطا نکنی مثلا حکمی که
اقتضاء پادشاهی کند کسی را که منزلت آن ندارد و از اولاد
ملوک نباشد آن قدر پیش مکن که حرمت و جاه او از قران
او زیاده باشد و حکم مکن بحصول فرزند در خادمی که طالع او
اقتضاء آن کند بیش از آن مکن که کسی را بفرزندی گیرد و برین

قال بطلمیوس

قیاس کلمه ٧٠ اذا کان النحس مشرقا دل علی الآفة و اذا
کان مغربا دل علی العلل آفت عبارت از مضرتی باشد که با
رسد از خارج بدن و علت عبارت از مضرتی که از داخل
باشد مثلا از تغییر مزاج و بعضی گفته اند که آفت عضو آن
باشد که زوالش ممکن نبود چون کوری و کری و مانند
و علت آن بود که افعالش مختل شود و زوال از خلل ممکن بود

وچون نزول



وچون نزول آب و گرانی گوش و برجا ماندن از نفوس
و تشریق و تغریب آنست که در مدخلها بیان کرده اند

قال بطلمیوس کب ن

کلمه ٧١ اذا کان القمر فی مقابلة الشمس و لا باس الکواکب
المظلمة دل علی الرهابة فی العین و کذلک اذا
وجدت القمر فی الوتد و کان النحسان شرقین یطلعا
بعده و الشمس فی وتد و النحسان یطلعان
قبلهما و هما متقابلان فان المولود یذهب عیناه
یعنی آفتاب را دلیل چشم راست نهاده اند و قمر را دلیل
چشم چپ و کواکب مظلمه کواکبی گویند خرد و در هم شده
باشند چنانک میان ایشان تمییز نتوان کرد و انرا سحابی

بیات

هم خوانند و عدد ایشان معلوم است و در کتب مسطور
و بعضی ثریا را مظلم گفتند و بعضی نثره و لس می گویند که چون
نیرین مقابل باشند در اوتاد طالع مولودی و مقارن کواکب
مظلم در آن چشم که نیر با و تعلق دارد نقصان مزمن حادث

شود واکر با تقابل هر دو نیّر در اوتاد نحسین ابتدا قمر
طلوع کند و پیش از شمس در حد تسییق هم هر دو چشم مولود
برود کلمه ۷۲ اصحاب الصرع وهم الذين لا يرتبط

قال بطلميوس ۷۲

لهم القمر بعطارد ولا يرتبط واحد منهما بالطالع
في مواليدهم ويكون مع ذلك في الوتد بالنهار زحل
وبالليل المريخ والمجانين ايضا على هذا الا ان
زحل بالليل في وتد والمريخ بالنهار يوكد ان ذلك
وخاصه اذا كان الوتد السرطان والعذراء او
الحوت يعني بست انكه قمر دليل جسد است و عطارد
دليل عقل و دانش و کیاست چون بیکدیکر ناظر نباشند
و بطالع ناظر نباشند دلیل ان باشد که صاحب طالع تنی
بی دانش و کیاست بود و چون هیچ کدام بطالع نیز ناظر
نباشد این دلالت قوی تر شود و چون زحل در وتد
باشد و مریخ در وتد باشد دلالت قوی تر باشد پس

بروج یا در ارباع مونث باشد شبیه تر بزنان باشد
ودر موالید زنان جون در بروج مذکور باشند در امور
در غیر طبیعی بافراط باشد ودر بروج مونث بر قاعده
طبیعی باشند ومریخ وزهره جون در موالید مردان در برو ج
مذکر باشند مجامعت بر وجه طبیعی کنند واکر شرقی
باشد بقوة تذکیر زنان راحظ تمام رسانند پس اکر در بروج
مونث باشند میل بغلامان کنند واکر بان مریخ مغربی بوند
بضد آن باشد وممکن باشد که میل بزنان کنند که با وی مجامعت
کنند ودر موالید زنان جون شمس وقمر در بروج مونث
باشند ودر ارباع مونث بر قاعده طبیعت زنان باشد
واکر در بروج وارباع مذکر باشند تشبیه بمردان کنند
ومریخ وزهره در بروج مونث مجامعت بر وجه طبیعی
اقتضا کنند ودر بروج مذکر میل بسحق کنند واز مردان
دوری جویند واکر مغربی باشد در شهوت ومیل بمردان

مولع باشند



مولع باشند واکر باآنکه در بروج مذکر باشند ناظر باشد
ومشرقی باشد فضایح ازو حادث شود سحق ومساحقت
عطارد در هر باب دلیل مبالغت باشد در این باب
وافراط در شهوة ونظر مشتری اقتضاء آن کند که انچه
از مردان وزنان صادر شود مطابق ملت باشد و
نظر مریخ وزهره غیر محمود خلاف این اقتضا کند کلمه ٧٤

قال بطلمیوس

مِن أرباب مثلثات الطالع تبيين أمر التربية و
من أرباب مثلثات سهم السعادة تبيين الیم

یعنی مدت تربیت جهار سال باشد از ابتداء وقت
ولادة وجون ارباب مثلثات طالع در اوتاد وسعود
باشد ونحوس ازیشان ساقط بود تربیت تمام شود
وخاصه که سعد در طالع بود صاحب طالع نیک حال و
از ارباب مثلثات رب مثلثه اول دلیل یکسال و
جهار ماه که ثلث اول مدت تربیت باشد ورب مثلثه

دوم دلیل ثلث دوم باشد ایشان دلیل ثلث باقی وکفته
اند صاحب مثلثه اول دلیل یک نیمه باشد وصاحب مثلثه
دوم دلیل ثلثی که بعد از نیمه باشد وشریک ایشان دلیل
سدس باقی وارباب مثلثات موضع نیر نوبت یعنی بروز
شمس وبشب قمر دلیل حال معیشت باشد پس اکر مسعود
باشد واز نحوس پاک ودر اوتاد وجوه معیشت مولود
بروجه محمود بود خاصه که دوم مسعود باشد وصاحبش
نیک حال واکر منحوس باشد بخلاف ان دو قسمت مدت ترتیب
بر ارباب مثلثات چنانکه کفته آمد وحال نیرین هم دلیل بود
بر امور معیشت وارباب مثلثات سهم السعاده دلیل عمر باشد
وبعضی از ارباب مثلثات استدلال کنند بر احوال اسمه عمر ودر
مواضع دیکر معلوم شده است که دلیل عمر ان هیلاج ونیز او باشد
ودلیل عطیت یعنی مقدار عمر از کدخداه وبسیر هیلاج کلمه ۷۵

قال بطلميوس
إذا كان المريخ مجاسدًا الرأس الغول ولم ينظر إلى درجة
القطع

القطع سعدًا ولا في الثامن سعد وصاحب النوبة
من النيرين في مقابلة المريخ او في تربيعه فان المولود
يضرب عنقه وان كان النير في وسط السماء
صلبت حسنة وان تناظرت النحوس من الجوزا
او الحوت قطعت يداه ورجلاه يعنی راس
الغول کوکبی نحس است بر مزاج مریخ در ثور که دلیل کردن باشد
چون با مریخ در یک حرف مجتمع باشند و سعدی ناظر نباشد
که باز دارد و سعدی در ثامن که بیت الموت است نباشد
که دلیل بر دفع مرک بود بر حالی ناپسند بود ونیر نوبت
بر مقابله یا تربیع باشد این جمله اقتضا آن کند که کردن صاحب
مولود بزنند پس اکر آن نیر در عاشر باشد نزدیک بدرجه
عاشر او را صلب کنند واکر زحل ومریخ از جوزا که دلیل دستها ست
وحوت که دلیل پایها ست بیکدیکر ناظر باشند دستها و
پایها ببرند واصحاب تجربه این هر یک را مثالها از تجارب

نمودار ایراد کرده اند کلمه ٧٦ اذا کان المریخ فی الطالع
کان بوجه المولود یعنی مریخ دلیل قطع و جراح
باشد و طالع دلیل سر و روی پس بودن او در طالع نشانه
بر وجهی محمود و سعدی ناظر نه این اقتضا کند کلمه ٧٧
اذا جاسد المریخ صاحب الطالع فی الاسد ولم یکن
للمریخ حظ فی الطالع ولا فی الثامن سعد احرق
المولود بالنار یعنی اسد از بروج آتشی در دلالت
بر آتش بمبالغه تر باشد و مریخ کوکبی آتشیست پس اگر مریخ
را در طالع حظی نباشد چه یک صاحب طالع نباشد مضرت زیاده
کند و سعد در ثامن مرکب بد باز دارد پس چون این معانی
حاصل نباشد اقتضاء مولود کند باتش کلمه ٧٨ اذا کان زحل
فی وسط السماء والذی له النوبة فی مقابلته والرابع
برج یابس مات المولود ردما فان کان الرابع مائیا مات
غرقا وان کان علی صورة الناس مات خنقا او تحت

~~و بر یکی جازم نباشد پس اگر در موضع بحران سعدی~~
المقارع الا ان یکون السعد فی الثامن فتصیبه
هذا ولا یکون منه میتته یعنی زحل در وسط السماء
و نیر نوبت در رابع بر مقابله او دلیل بد باشد و اگر
رابع برجی خشک باشد مولود در زیر بنای افتد و اگر برجی
مائی باشد غرقه شود و اگر بر صورت مردم باشد
و آن برجها هوائی باشد و سنبله و نیمه اول قوس
خفه یا در زیر چوب زدن بمیرد پس اگر در خانه هشتم
سعدی باشد این حوادث واقع شود اما نه مرگ
قال بطلمیوس
نباشد کلمه ٧٩ تسییر درجة الطالع لاعراض الجسد
و درجة سهم السعادة لذات الید و درجة
القمر لتصرف الجسد مع النفس و درجة الشمس
لحظوظه من السلطان و درجة وسط السماء
لما یعانیه من الاعمال لکل درجة سنة یعنی از تسییر

درجه طالع حالهایی که تن را عارض شود مانند صحت و
مرض وغیر از معلوم شود و از تسییر سهم السعاده حال
مال و توانگری و درویشی و سود و زیان و از تسییر قمر
احوالی که تن را نفس عارض شود چون نشاط و غم و ثبات
و انقلاب و اخلاق و دیگر احوال از تسییر شمس حالها
جاهی و بهره که از جهت ملوک و سلاطین یابد با اضداد
آن و از تسییر عاشر جاهی که بنسبت با زیردستان او
حاصل شود و عملهائی که مباشرت آن کند و نیک و بد آن
و این شرط تسییرات همه طالع باشد طالع را بمطالع بلد
و عاشر را بمطالع استوا و آنچه میان هر دو بود یا در
دیگر مواضع غیر اوتاد بمطالع افق آن موضع چنانکه گفته
آمده است هر یک درجه را یک سال

قال بطلميوس

کلمه ۸۰ ليس يوثر الكوكب في الموضع الابعد فيه ولم يتنه اليه المولود

يعني هر کوکب نحس یا سعد که در اصل طالع اقتضاء اثری
کرده باشد چون بموضعی رسد که رسد دلیل باشد بر حصول
آن در وقت رسیدن او بانجا یا بر موضع تسییر یا
انتها ر دلیلی که در آن وی تاثیری بر مقتضای طبع او
متوقع باشد اما هر چه بخلاف این باشد که در اصل اقتضا
نکرده باشد یا بموضع مذکور نرسیده او را هیچ اثر نباشد

قال بطلميوس

کلمه ۸۱ اذا جاشده الزهرة زحل في المولود و لها في السابع حظ كان المولود وسخ المجامعة و على هذا نقس ساير البيوت وكذلك اجتماع كل كوكب مع كل واحد من النحسين

يعني زهره با زحل دلیل مجامعت است و سابع بیت نکاح و چون او را در سابع
حظ باشد تا در دلالت قوی تر شود پس اگر با زحل
در یک برج مقارن باشد دلیل تباهی و پلیدی مجامعت
بود چنانکه اختیار کند غیر از موضع مجامعت را بر آن
مواضع و باطعمه را بر مجامعت و اگر زحل شرقی

باشد میل بسپاهان بیشتر کند بس اگر مریخ مجاسده
زهره بود میل بلواطه بیشتر و اگر مونث بود بسحق
و باشد که بمحارم میل کند و زنا بر نکاح ایثار کند و
برین قیاس اگر مشتری که دلیل سعادت است در حادی
عشر صاحب بود و با زحل باشد دلالت کند بر انکه امید
حصول چیزها دارد که مشتمل بر عیبی و نقصی باشد از امور
پوشیده باشد حقد و بر خواستن مردم و مکر و خدیعت
مردم را در واقعه افکند و اگر با مریخ باشد دلالت کند
که امید قتل و احراق و قطع طریق کند و اگر شمس
بود دلیل بر جاه و سلطنت است در عاشر صاحب حظ
بود و با زحل بود جاه او بطریق عذر و مکر حاصل شود
و اگر با مریخ بود جاه او بنهب و غضب و قتل و قهر حاصل
شود و اگر عطارد که دلیل فهم و ذکا و عقل است در طالع
حظ دارد و با زحل بود دلیل بلادت و بلاهت و سوء

تدبیر باشد و اگر مریخ بود دلیل حدت و مرض و طیش
و جنون بود و اگر قمر که دلیل سفر و حرکت است در ثالث
یا تاسع یا سابع حظ دارد و با زحل بود دلیل تعذر
حرکت و سکون نه بموضع و مکث بسیار در اسفار
و رنج رسانیدن خلق باشد و اگر مریخ بود دلیل
تعجیل و قطع طریق و گریختن و قصد مردم کردن باشد
و برین قیاس

قال بطلمیوس

کلمه ۸۳ الاوقات یوجد من سبعة
اوجه احدها ما بین الدلیلین من البروج و
الثانی ما بین ما بینهما من المشاکلة والثالث
مصیر احدهما الی موضع الاخر والرابع ما بین احدهما
وبین الموضع الذی له فیه قوة ومراعیه وطبیعة
الامر المطلوب والخامس ما یخلص فیه عطیة
الکواکب بعد الزیادة والنقصان والسادس
نعم شکل الدلیل علی الامر بالاستقامة والتشریق

والرجوع والتغريب ومايشكل هنا والسابع مصير
كل كوكب الى موضع موافق له في الطبيعة يعني
هرگاه که طالع امری از امور اقتضاء حادثه کند وخواهند
که بدانند که آن حادثه در کدام وقت واقع شود طریق
معرفت آن از هفت نوع بود اول از مابین الدلیلین
چنانکه در طوفان نوح عم گفته اند طالع قرانی که بر طوفان
دال بود سرطان بود و موضع قران در اول حمل و مابین
هر دو دویست و شصت و شش درجه مطالع و چون
هر درجه را سالی گرفتند طوفان بعد از دویست و شصت و شش
سال از وقت طالع حادث شد و همچنین در خسوف
وکسوف مابین طالع وجزوی که در وی خسوف
یا کسوف باشد بگیرند مطالع ونسبت آن با نصف دور
چون نسبت مابین اول خسوف یا کسوف و بین وقت
معظم تاثیر باشد یا بهر زمان تاثیر وتسیرات وانتهاات

پیشتر

پیشتر ازین جنس باشد دوم مابین الدلیلین من المثا کله
گیرند چنانکه اگر صاحب طالع بتسدیس یا تربیع
کوکبی رسد موافق او در طبیعت یا مخالف او حصول
مقتضای آن کوکب در آن وقت حادث شود و
همچنین چون صاحب طالع متصل بکوکبی که در مطلق
صاحب حاجت بود چون آن اتصال تمام شود آن
حاجت حاصل شود خاصه که صاحب حاجت در طا لع
سوم بود و صاحب طالع در خانه صاحب حاجت
رسید یا که دلیل باشد بموضع دیگر دلیل چنانکه صاحب
عاشر در آن صورت که جای مطلوب باشد بوقت
آنکه بصاحب عاشر یا بدرجه عاشر رسد آن مطلوب
بر آید چهارم آنکه صاحب حاجت کدام وقت بموضعی رسد
که او را در آن موضع قوتی باشد یا آن موضع بر طبیعت
مولود بود مثلا صاحب خانه مال بدرجه شرف خود

رسد یا بسهم السعاده رسد که او هم اقتضاء مال کند
پنجم انچه از طبیعت کدخدایی بعد از زیادت سعود تا
ونقصان نحوس ناظر حاصل آید وان مدت عمر مولود
بود ششم انک شکل دلیل بر امری از ان اقتضا متغیر نشود
و بسبب استقامتی یا رجوعی یا تشریقی یا تغریبی چنانکه
~~صاحب طالع در ان صورت کبجای مطلوب باشد بوقت~~
~~آنکه بصاحب عاشر یا برجه عاشر رسد آن مطلوب~~ برآید
اگر کوکبی دلیل حاجتی باشد و متوجه باشد بدلیل حاجت ام
حاجت و پیش از وصول ان حاجت راجع شود بعد از مدت
رجوع و اقامت تاخیر افتد در حصول آن حاجت تا
بعد از ان که مستقیم شود و با نجاز رسد و همچنین در
استقامت و تشریق و تغریب مثلا رجوع بدلیل نجاح ح
پیوندد و پیش از آن مستقیم باز شود و بان موضع نرسد
الا بعد از مرور ایام استقامت و اقامت همچنین در تشریق

وتغریب





و تغریب اگر دلیل تحت الشعاع بود و بتشریق و تغریب
بیرون آید مطلوب حاصل نشود و هفتم وقت رسیدن
کوکبی که مقتضای مطلوب باشد بموضع که موافق او
آید در طبیعت چنانکه دلیل سفر بخانه سفر رسد کلمه ۸۴
قال بطلمیوس
اذا تکافات الدلایل فی الامر وضده فانظر الی طالع
الاجتماع والاستقبال فان تکافات فلا تعجل بالقضاء
یعنی هرگاه که در طالع سوالی یا طالع مولودی یا مبداء
دیگر دلیل بر حصول مطلوبی و دلیلی بر فوات آن مطلوب
متکافی شوند و همچنین در دیگر دلایل رجوع یا طالع
اجتماع یا استقبال متقدم نظر باید کرد اگر در این طالع
یکطرف را رجحانی یافته شود بر ان حکم کند و اگر در ان
طالع هم متکافی یابند در حکم توقف باید کرد بسبب عدم
قال بطلمیوس
رجحان یکی از دو طرف کلمه ۸۵ وقت نقل الخاتم دلیل
ما بینه و بین سلطانه و وقت جلوسه دلیل

قال بطلیموس

حاله فی عمله یعنی از طالع وقت که پادشاه عملی بکسی
دهد طلب معرفت حالی باید کرد که میان او و ان پا
دشاه رود که بالا راو بود و از طالع ان وقت که در ان
عمل عوض کند و بان شغل بنشیند طلب معرفت حالی
باید کرد که او را در ان عمل حادث شود با کسانی که در تحت
حکم او باشند کلمة ۹۶ اذا کان صاحب الطالع وقت
جلوس عامل المریخ وهو فی الثانی او ملتبس بصاحب
الثانی فانه مجحف باموال من یتقلد علیه سیما
ان کان صاحب الثانی المشتری یعنی خانه دوم
طالع جلوس عامل خانه مال آن جماعت و رعیت باشد
که آن عامل بر ایشان حاکم بود پس چون صاحب ثانی مریخ
بود و مریخ در ثانی باشد یا صاحب ثانی بنظر عداوت ناظر
باشد آن عامل مال آن جماعت رعیت تلف کند انگاه
تلف بیشتر تلفی تمام خاصه اگر مشتری صاحب ثانی بود

بود ومریخ

قال بطلیموس

بود و مریخ در ثانی که انگاه تلف بیشتر باشد چه مشتری
منحوس از نحوست نحس باز ندارد بقدر انکه زحل یا نحس
دیگر نحوست باز دارد چه نحوس متکافی و متدافع تاثیر
دیگر یکر شوند و سعود منحوس مکاوحت نکند بل دلیل
نقصان مال کند خاصه که مشتری دلیل مال بود مطلقاً
و صاحب ثانی بود درین صورت کلمة ۹۷ اذا دفع
صاحب الطالع الی صاحب الثانی التدبیر من
من مشاکلة مودة اتفق العامل نفقات جملة
وان کانت من عداوة خسر واذا دفع صاحب
الثانی الی صاحب الطالع التدبیر النسبة و
ان کان من مشاکلة موده فبرضا الناس و
کانت من عداوة فیسخطهم و مکافاتهم یعنی
اتصال صاحب الطالع جلوس عامل بصاحب ثانی
از نظر دوستی اقتضا ان کند که عامل در ان عمل مال بیا

ر

فاصله ور دیله در تحت این اصول باشد و باعتبار دیگر
مبادی صناعات باشند چه صناعات مولف از دو
چیز بود ملکات و حرکات و حرکات یا بر سبیل حدت بود
یا بر سبیل دفع و او منسوب بعطارد باشد و دوم
منسوب بزهره و سیم منسوب بمریخ پس از صلاح حال این
۳ کوکب اخلاق و صناعات پسندیده حادث شود و
از فساد حال ایشان اخلاق و صناعات ناپسندیده
حادث شود کلمه ۹ زمان انتقال البروج فی التحویل

قال بطلمیوس

من جهة البرج الانتهاء ثمانیة وعشرون یوماً
وساعتان وثمانیه عشر دقیقة من الساعة
بالتقریب ومن جهة الطالع فی افق اربعة وعشرون
یوماً وثلث یوم بالتقریب فاما الشهور الشمسیة
فمن انتقال الشمس من الدرجة التی کانت فیها
عند المولود الی امثالها من سایر البروج یعنی



انتهای شهوری که در سالی سیزده برج رانند حصه
یک برج از سالی بست و هشت روز و دو ساعت
و هیجده دقیقه باشد از یک ساعت بتقریب و آن از
قسمت مدت یکسال شمسی بود بر سیزده و چون از طالع تحویل
سالی تا طالع تحویل دیگر سال برانند و آن دوازده باشد
با فصل دور و فصل دور بنزدیک هر راصدی مقداری
دیگر است و بطلمیوس ۳ برج گرفته است پس مدت
یکسال شمسی بر پانزده برج قسمت کنند حصه هر برجی
بیست و چهار روز و ثلثی بود بتقریب لکن با این مقدار
از مطالع باید گرفت و باز آن از درج سوا بحسب هر موضع
معلوم می باید کرد و اما شهور شمسی از ابتداء وقت ولادت
تا رسیدن آفتاب بهمان درجه و دقیقه از برج دیگر یک
ماه شمسی بود و این ماهها مختلف باشند بعضی سی و یک
روز و کسری و بعضی بست و نه روز و کسری افتد و بعضی میان

قال بطلميوس هر دو چنانک از اعمال نجومی معلوم گردد کلمه ۹۰ اذا اردنا

بسیر سهم السعادة فی سایر سنة التحویل اخذنا

من موضع الشمس الی مکان القمر فی المولود والقینا

من درجة الطالع یعنی بنزدیک بطلمیوس و دیگر

منقدمان سهم السعادة بروز و بشب از تقویم آفتاب

تا تقویم ماه گیرند و از طالع بیفکنند و اما متاخران بشب

از موضع ماه تا موضع آفتاب گیرند و از طالع بیفکنند

و اگر بروز از موضع ماه تا موضع افتاب گیرند و بشب

از موضع آفتاب تا موضع ماه و آنرا سهم الغیب خوانند

بعد از آنک موضع سهم السعادة معلوم شود از ادوار

تحویل بسعود تسییر می کنند و پیش ازین در تسییر سهام

قال بطلمیوس ذکر رفته است کلمه ۹۱ اطلب حال الجد من السابع و

صاحب العم من السادس و حال الخال الثانی عشر و علی

هنا فقس جد پدر پدر باشد و چون رابع دلیل پدر است

رابع رابع

---

رابع رابع دلیل جد باشد و ثالث او که سابع است

دلیل عم که برادر پدر است اما جد مادری را دلیل هم طا لع

باشد که رابع عاشر است و خال را دلیل ثانی عشر است که ثالث

قال بطلمیوس عاشر است و این قیاس در دیگر کلمه ۹۲ اذا نظر الدلیل

لیل الی الطالع فان جنس الجنین من جوهر الطالع و

کان غیر ناظر الیه فان جنسه من جوهر موضع

الدلیل و صاحب الساعة دلیل علی لونه و مکانه

القمر یدل علی حداثته و قدمه و هو زمانه فان

کان فوق الارض قبل الاستقبال کان حدیثا و ان

کان تحتها کان قایما و من صاحب سهم السعادة

تدل طوله و قصره و من صاحب حد درجة الطا

لع و صاحب حد درجة وسط السماء انهما کان فی

وتد و صاحب حد القمر علی طبعه و هواه این کلمه

در استخراج خبی گفته است و خبی موجودی بود که پوشیده

دارند و از وی سوال کنند تا از علم نجوم بگوید که چه چیز است
و دلیل درین موضع کوکبی را می خواهد که در طالع و موضع
نیرین حظ بیشتر دارد و متصل نباشد بدیگری پس اگر
متصل بود بکوکبی و آن کوکب بکوکبی دیگر ازآنکه انتهاء
اتصال با او باشد دلیل بود و چون دلیل ناظر بطالع بود
خبر از جوهر طالع بود نباتی اگر سنبله باشد و حیوانی
اگر صورت حیوانی بود و همچنین ارضی یا مائی یا هوائی
یا ناری و همچنین در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست
اگر دلیل بطالع ناظر نبود جنس او موضع دلیل دانند و صاحب
ساعت دلیل لون او بود زحل سیاه و مریخ سرخ و شمس زرد
و قمر سفید و برین قیاس و مکان قمر دلیل زمان ش
بود و اگر فوق الارض بود نو باشد و اگر تحت الارض باشد
کهنه و گفته اند قبل الاستقبال نو باشد و بعد از الا
ستقبال و گفته اند دلیل اگر مشرقی بود نو و اگر مغربی بود

کهنه و از



کهنه و از صاحب ~~[illegible]~~ سهم السعادة درازی
و کوتاهی او بشناسند و از صاحب حد درجه طالع و
صاحب حد وسط السماء هر کدام که در وتد باشد و
صاحب حد قمر درجه طبیعت او بشناسند و باید
که این حدها بحدود بطلمیوس گیرند و این دلایل یعنی
بروج و کواکب را برین چیزها در مدخلها مذکور بد شد
و دلیل کوکبی باشد که در مطالع و موضع نیرین نوبت
و موضع سهم السعادة بیشتر دارد و اگر یک کوکب نبا
کوکبی که از آن قوی تر باشد

قال بطلیموس

کلمه ٩٣ أَخْوَفُ الأَجْوَفِ الأَدِلاءِ عَلَی العَلِیلِ دُخُولُ دَلِیلِ مَسْئَلَةٍ تَحْتَ الشُّعاعِ أَوْ یَکُونُ سَهْمُ السَّعادَةِ مَنْحُوسًا

چون از حال بیماری
پرسد دلیل او چنانکه درکلمه گذشته گفته شد بشناسند سد
و آن صاحب طالع یا قمر بود که هر دو یا یکی قوی تر بود
تحت الشعاع بود و سهم السعادة منحوس تمامترین

قال بطلمیوس

دلیلی باشد بر خطر بیمار وانکه بغایت مخوف کلمه ۹۴
زحل العلیل المشرق والمریخ العلیل المغرب اقل ضررا
وهو علی هذا یکون زیادة سعادة المشتری
والزهرة فی الجنوب والشمال واکر دلیل بیماری
زحل بود ومشرقی بود یا مریخ بود ومغربی بود ضرر از
نحوست کمتر باشد واکر مشتری باشد وشمالی باشد
یا زهره بود وجنوبی سعادت او بیشتر باشد از او

قال بطلمیوس

قات دیکر کلمه ۹۵ لایقدم علی مشابهة الصور
الاحوال قبل ان تعرف مشاهدة الاوضاع فان
الریاسات ینتقل فی کل اجتماع فاذا اصحبت التیسیر
فی التربیع اعطیت الرئیس والمرؤس ما یجب
لهما وسلمت من الخطایا یعنی در معرفت حال روسا
ومروسان بر معرفت مقتضاء طبایع دلایل تنها
حکم مکن پیش از ان که مقتضاء اوضاع کواکب معلوم کنی

بموجب

که بموجب قرانات واجتماعات کواکب ریاسات
منتقل شود از بعضی مردم ببعضی وچون دلالت
کواکب واوضاع ایشان در باب ریاست ساخته
باشی وحال اجتماع هر صنفی واخلاق ایشان در
تکبر وتواضع وعدل وجور وتسخیر وانقیاد و
غیر آن شناخته باشی بعد از ان حکم توانی کرد بر حال
رئیس وحال مرؤس بحسب اقتضاء دلایل وقوابل
وان خطا سلامت یابی کلمه ۹۶ اقوی الادلة فی

قال بطلمیوس

المسئلة یدل علی ما فی ضمیر السائل هما است
دلیلند
که در تفسیر گفته اند یعنی کوکبی که حظ او در طالع و
موضع نیر نوبت وسهم السعادة بیشتر بود وچون
وچون ادلاء بسیار بود در قوی ترین نظر باید
کرد که بیت المال سلطان بود سایل سوال از پادشاه
خواهد کرد واکر در بیت المال بود از مال پرسد بر این طریق

قال بطلمیوس

شناسی انچه در ضمیر سایل بود کلمه ۹۷ صاحب الاجتماع
والاستقبال اذا وقع فی اوتاد الحاجة تمت
وکذالک ما یحتاج الی بیانه واذا اسیء احد
وهو فی وسط السماء علیه فی بیانه این کلمه
در نسخه که احمد بن یوسف وابو العباس اصفهانی شرح
کرده اند کلمه نود و نهم است یعنی بعد از دو کلمه دیگر
بصاحب اجتماع واستقبال کوکبی میخواهد که خط او در
طالع و در جزو اجتماع واستقبال بیشتر بود و چون
سوال کند از مطلوبی که حاصل خواهد بود یا نه و
صاحب اجتماع یا استقبال مقدم بر سوال وتدی
از طالع سوال افتد یا در خانه یا در خانه مطلوب ان
مطلوب حاصل شود وهمچنین چون کاری کنند که خواهند
که ثابت بود مانند بنائی که بنهند ان کوکب را در طالع
ابتدا آن کار یا در وتدی دیگر بنهند و چون کشتی بنهان ن

اکر بود

نبود



شود از کسی واز کوکب در وسط السما باشد ظهور ش
بزودی اتفاق افتد پس اکر مسعود بود بر وجهی صالح

قال بطلمیوس

باشد واکر منحوس بود بر وجه فاسد کلمه ۹۸ یکاد ان
یکون ما یطلع مع کل درجة یکون مشاکلا لما وقع
اختیار المولود وکذلک ما یطلع مع کل وجه مشا کلا
لصناعته در کتابی که منسوب است بتنکلو
شاه تاملی آورده اند که با هر درجه که طلوع کند واز
هند همچنین روایت کرده اند ودر مدخلها ذکر کرده اند
که با هر وجهی طلوع کند ودرین کلمه می کوید که نزدیک است
بانک اختیار مولود مطیع خویش شبیه باشد بان
چیزها که با درجه طالع او طلوع کند وصناعت او شبیه
باشد بانچه بوجهی که طالع او در ان وجه باشد طلوع
کند کلمه ۹۹ الموضع التی تنفع فیها اثر الکسوف و

قال بطلمیوس

المقدمات ومبتدا الرجوع والاستقامة هی الاوتاد

القريبة من مواضع الكسوف في المواليد والتحاويل
والاشخاص والمدن التي يدل عليها ويثبت فيها
وطبيعته ما يؤثر فيه على حسب موضع الكسوف
وملابسة صور الكواكب الثابتة وطبيعة في برج
الكسوف من الكواكب المتحيرة ومقدار ما تلحق على مقدار
اثر الكسوف في النيرين وهو مقدار ما ينكسف منهما
وعلى هذا فيتكلم فيها تبيين من خير او شر يعني
درين كلمه احكام بسيار است كه در لفظ مختصر ايراد كرده است
و موضعها كه اثار كسوف و خسوف و اثار مقدمات
كواكب متحيره و مبداء رجوع و استقامت ايشان در ان
موضع واقع شود وتدهائى بود كه منسوب باشد بمواضع
كسوف و نزديك بان مواضع و ان طالع و عاشر بود
در كسوفى كه در جهت مشرق بود و عاشر و سابع در انچه
از جهت مغرب بود و بروج ان اوتاد از طوالع مواليد و

وتحاويل

وتحاویل اشخاص انسانی باشد اعتبار باید کرد وانچه
منسوب باشد بان اوتاد مانند ابدان ونفوس که منسوب
~~باشد بان~~ طالع بود وسلطان وعمل وازواج وشرکا
که منسوب بدیگر اوتاد بود وهمچنین شهرهایی که منسوب
باشد ببروج آن اوتاد وببرج کسوف وان طبیعتهاء
که از اصناف موجودات مدلول برج کسوف باشد
وصورتها کواکب ثابته ومواضع کواکب متحیره که واقع
در ان برج باشد یا در وقت کسوف طلوع کنند ومقدار
اثر بقدر مقدار منکسف باشد از نیرین و زمان اثر
بقدر زمان او فوق الارض چنانکه در کتب احکام مذکور است
باشد وهمچنین در انچه مقتضا اقامت و رجوع واستقامت
سعود ونحوس باشد بقیاس با اوتاد مذکور سخن می باید
کفت از خیر وشر واین کلمه مجمل است وتفصیل این در رابع
مقالات بطلمیوس مذکور است کلمة ۱۰ المستولي على

قال بطلميوس

الأوتاد الاجتماع والاستقبال والارباع والارباع
اذا قوي وغروا على ما يدلون عليه واذا ضعفوا
هان ورخص وكذلك ان اسرع سيرهم او بطوا
چون مستولی بر اوتاد طالع هاء اجتماع و استقبال
و دو تربیع آفتاب و ماه قوی حال باشد آن چیز که
مدلول مستولی باشد عزیز و گران بود و چون ضعیف
باشد خار و نزار زار و سریع السیر باشد رواج باشد
و بطی السیر کساد قال بطلميوس كلمة ۱۰۰ النيازك وذوات
الذوايب من ثواني النجوم وليست منها
ثوانی نجوم آثار علوی باشد و نیازک ستارکان ذوالذوابه
و حربها و امثال آن از جمله ثوانی النجوم باشد و از جمله
نجوم نباشد و بعضی نسخها این کلمه و آنچه بعد ازین آید
بیک کلمه شمرده اند قال بطلميوس كلمة ۲۰۰۰ النيازك يدل على جفاف
الابحر واذا كانت في جهة واحدة دلت

رياح

رياح تعرض في تلك الجهة وان كانت شايعة
في الجهات كلها دلت على نقصان المياه والاضطراب
الهواء وعلى جيوش تقصد الاقاليم وتطلب ملوكها
مخالفة الاعتقاد لما عليه الاجتماع فيه فاما
ذوات الذوايب فهي التي يكون بينها وبين الشمس
احد عشر برجا فاظهر فيها ذا وجه وكان ظهوره
في وتد من اوتاد الدولة فيموت ملك فيها
او عظيم فيها واذا كان فيما يلي وتد من اوتاد الدولة
اضطربت ذخايره واستبد لبوزيره وان كان
ساقطا عن الوتد آثار السمون والامراض وكانت
وكانت الكرالمتيه فحاره ولحق الناس خلل في الراي
بذلك الاقليم وان كان ذو المدد الذوابة يسير و
ابدا يكون من المغرب الى المشرق فان الخارجي ياتي
من البعيد الى الاقليم فان لم يكن سايرا فان الخارجي
من حضره الاقليم

در کتب آثار علوی گفته اند که ادخنه که از زمین
مرتفع شود چون از طبقهٔ زمهریری بگذرد اگر
در هوای حار منتقل شود از استقبال آن شهب
تولد کند و اگر بانیر رسد آنجا نیازک و ذوات الذوائب
شود اسام آن بحسب اشکال باشد پس چون ظهورش
بسبب تاثیر حرارت آفتاب در اجزای یابسه از زمین
دلیل خشکی هوا و خشک شدن بخارها باشد و چون
در یک جهت باشد در آن جهت بادها تولد کند چه باد
دخانی باشد هوایی مرتفع شود و در طبقهٔ زمهریری سرد
شود و با شیب آید و چون در همه جهات باشد دلیل
نقصان آبها و اضطراب هوا از همه جوانب و نیز دلیل
باشد لشکرهای مخالف قصد اقلیم کنند و ملوک را زحمت
دهند و آن از سبب تغییر مزاج ایشان بود و استیلای
نوع عصبی بر مزاجها که موجب تعصب و طلب حرب باشد

وان لشکر



وان لشکرها مخالف اعتقاد جمهور آن اقلیم باشند و
بسبب انحراف مزاجها ایشان از اعتدال و ذوالذ وابه
گفته است در یازدهم برج آفتاب باشد یعنی در وقت
صبح و پیش از صبح در مشرق طلوع کند و این واجب نیست
افتاده چه هر دو جهت شاهد است پس اینجا یعنی در یازدهم
ذوالحجه بدیدند و آن بر شکل سری باشدی روشن
شعاعهای باریک از و مانند موهای سر بیرون آمده
لت و ظهورش اگر در وتد طالع دولتی بود پادشاه آن دو
یا بزرگی بمثابت پادشاه باشد بماند و اگر در مایل الوتد
بود خزانها و اموال او بکل مستاصل شود و وزیر بدل
کند و اگر ساقط باشد اندوهها و بیماری یعنی اعرا
نفسانی و جسمانی حادث شود و بیشتر مرگها فجا باشد
وابه و بیماری مردم در این اقلیم مختلف شود و اگر ذوالذ
سیر کند و گفته است که سیر او همیشه از مغرب بمشرق

باشد وما بخلاف این مشاهده کرده ایم بل صواب آنست
که اگر مشرقی باشد سیر بجانب مغرب کند واگر مغربی
باشد سیر بجانب مشرق وما دیدیم که در مغرب پدید آمد
وسیر کرد در طول بجانب مشرق ودر عرض از جنوب
بشمال تا انگاه که ابدی الظهور شد پس گفته است
اگر سیر کند خارجی که قصد بر خیزد اینست تمامی کلمات
کتاب ثمره وتفسیر آن ودر آخر این کتاب باین عبارت
آورده اند تمت الکتاب المسما بالرومیه انطور
انطور ومطاو معناه المیاة الکلمه والله اعلم بالصواب
والله یرد المآب وسلم تسلیما دائما کثیرا

الهی و خلاقی وحرزی وموئلی
الیک بید الاعسار والیسر افزع

ایی ازان محمد عبدالله

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین

سپاس و ستایش حضرت باری تعالی و تقدس که بخشنده
عقل و جانست و روزی دهنده تمام موجوداتست و آورنده
عرش و کرسی و لوح و قلم است و صد هزار سلام و
صلوات بر روح پاک مطهر منور خلاصه کاینات و مخلص
موجودات محمد مصطفی و پیروان او و یاک بر اولاد طیبه او
و سلم تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد این مختصریست در علم
نجوم مبنی بر شصت فصل وبالله التوفیق

فصل اول در آغاز مفتاح نجوم

فصل ۲ در تاریخ عرب

مولف این کتاب المختار محقق ملک الافاضل صلی الله شانه و انار الله برهانه چنین گوید **فصل** در آغاز مفتاح نجوم بقوت ربانی و توفیق یزدانی اتفاق افتاد در مدینة السلام بغداد در مدرسه شریفه نظامیه رحمة الله علی منشیها بخاطر این ضعیف آمد و لتعلموا عدد السنین و الحساب پس ما را واجب آمد که تواریخها احتیاط کنیم تا تاریخ درست باشد پایان عمل کنیم زیرا که تاریخها برخلاف یکدیگر بودند بر خلاف فصلها و برجها بودند و ما نیز این تاریخ نهادیم تا عوام و خاص بدانند که از هر فصل چند گذشته است و چند مانده است و حوض شمس کدام برج است چندان درجه باشد بدین تاریخ بدانند و طالع تحویل سال بیرون آرند و این مدخل را نام مفتاح النجوم نهادیم از برای فرزند خود عبد اللطیف بن عبد العزیز التبریزی از تاریخ روز شنبه غره ماه مبارک جمادی الاول

سال بر نهصد و بیست و نه هجریه **فصل ۲**
در تاریخ عربیه بدانکه از اجتماع بیست و نه روز و دوازده
ساعت و چهل و چهار دقیقه باشد و از اجتماع تا اجتماع
چهارده روز و نیمه ساعت و بیست و دو دقیقه
یکسال سیصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل
هشت دقیقه دیگر در سی سال یک روز کبیسه حاصل آید
**فصل ۳** در تاریخ رومی و نام ماههای ایشان اینست
تشرین الاول سی و یک روز است و ابتدای آن از اول درجه میزان
کرده اند و تشرین آخر سی روز و کانون الاول سی و یک روز
و کانون الآخر سی و یک روز و شباط بیست و هشت روز و آذار
سی و یک روز و نیسان سی روز و ایار سی و یک روز و حزیران
سی روز و تموز سی و یک روز و آب سی و یک روز و ایلول
سی روز و در چهار سال شمسی جهة کبیسه یک روز در آخر شباط
افزایند تا بیست و نه شود و از دور آفتاب سالی [illegible]
دقیقه زیادت است و در صد و بیست سالی یک روز

حاصل

حاصل میشود و از ابتدای این تاریخ که افلاطون کرده است
یکهزار ششصد و چهل سال است و در آن تاریخ بدینجا مدة
شانزده روز تفاوت کرده بود زیرا که تشرین اول در
زمان اسکندر رومی ابتدا از اول میزان کرده بودند
و درین زمان که مائیم و سال از هجرة نبی علیه السلام
نهصد و بیست و نه گذشته است و تشرین اول را
در شانزده درجه میزان یافتیم **فصل چهارم**
در تاریخ فارسیان فروردین ماه • اردیبهشت ماه •
خرداد ماه • تیر ماه • مرداد ماه • شهریور ماه • مهر ماه •
آبان ماه • آذر ماه • دی ماه • بهمن ماه • اسفندارمذ ماه •
و هر ماهی سی روز باشد و الا آبان که سی و پنج روز باشد
و این تاریخ فارسیان قدیم است و کبیسه ندارند و بدان سبب
که در چهار سال شمسی یک درجه تفاوت میکند و درین تاریخ اول
فروردین ماه به یازده درجه جدی رسیده است و در
و در چهار سال بخمیس تو الی یک درجه واپس روند تا اول

تا اول فروردین باشد و در ماهی متساوی هفت روز نحس
نهاده اند و آن روز سیم است و پنجم و سیزدهم و شانزدهم
و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم اما تاریخ ماهها
سلطان جلال الدین ملکشاه ابتدای آن از حمل کرده اند و نام
ماهها همین نام پارسی کرده اند و هر ماهی سی باشد الا
اسفندارمذ که سی و پنج باشد و در چهار سال شمسی چون کبیسه یک روز
بوان پنج روز افزایند و این ماهها را جلالی گویند فصل ٥
در تاریخ جدید که مصنف این کتاب وضع کرده است
بدانکه در آن ساعت که نیر اعظم انتقال کند بدرجه اعتدال
ربیعی در حمل سی و یک روز ربیع الاول بود و سی و یک در ثور
ربیع الاوسط بود و سی و یک روز در جوزا ربیع الآخر بود
و سی و یک روز در سرطان صیف اول بود و سی و یک روز در
اسد صیف اوسط بود و سی و یک روز در سنبله صیف
آخر بود و سی روز در میزان خریف اول بود و سی روز
در عقرب خریف اوسط و سی روز در قوس خریف آخر بود

و سی روز



و سی روز در جدی شتاوی اول بود و سی روز در دلو شتاوی
اوسط بود و بیست و نه روز و پنج ساعت و چهل و هشت
دقیقه در حوت شتاوی آخر و بدین تاریخ مبتدی بداند که از
هر فصلی چند گذشته است و چند مانده است و موضع شمس
در کدام برج است و چند درجه قطع کرده است مثلا اگر
در هر برج که پنج درجه بریده باشد پنجم آن ماه باشد و اگر
ده درجه بریده باشد دهم ماه باشد و همچنان تا آخر هر
ماهی و چون به برج دیگر تحویل کند غره ماه نو بود و بینند
که کدام برج است تا فصل و عدد و نام ماه معلوم شود
چنانکه در اول گفتیم و این سال شمسی بود و از آن سیصد و شصت
و پنج روز بیند ازند تا پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه
بماند و این را بر درجه طالع سال افزایند تا درجه سال آینده
بیرون آید در چهار سال شمسی یک روز کبیسه حاصل آید و در
صد و بیست سال شمسی یک روز بر خلاف کبیسه کم کنند
فصل ٦ در معرفت چهار عنصر کره زمین را

بر مثال قندیلی آن که از میانه خانه برکنند از هر سوی دیوار از سقف
و زمین تا قندیل متساوی باشد مرکز زمین چون نقطه پرکار تصور
کن که برگرد او دایرهای فلک کشیده باشد چنانکه خدای تعالی
در کلام مجید فرموده است که خلق السموات والارض و از
تیزی گردش افلاک زمین در میان معلق چون گوی مانده است
و دلیل دیگر آنست که چون عالم سموات عالم روحانی است
لطیف و زمین عالم کون و فساد است کثیف و از هر سوی
متساوی از خود دور میکند و دلیل دیگر آنست که سموات نقطه
زمین را از خاصیتی که دارد چون سنگ مقناطیس از هر سوی متساوی
بخود میکشد تا در میانه جای ایستاده است و دلیل دیگر آنست
که بی طناب و بی ستون بقدرت باری تعالی در میان فلکها داشته
است و از بالای خاک آب را بقدرت بیافرید تا اگر خاک یک سنگ
بر روی آب بیندازی بمرکز خود رود و باد بر بالای آب بیافرید
تا اگر خیکی پر باد کنند و در آب فرو برند آن خیک بر آید بمرکز خود
قرار گیرد و از بالای آن هوا آتش بیافرید چنانکه اگر آتش

اگر هوا

برافروزی

**فصل**

برافروزی قصد اعلا کند و بمرکز خود باز گردد
در منسوبات کواکب بدانکه حق تعالی بقدرت هفت سیاره
بیافرید و تا هر یک هفت فلک را گردان کرد و هفت زمین را
ساکن گردانید و هفت دریا را بر وی قرار داد و هفت کوه را
میخ زمین کرد و هفت اقلیم را بیافرید و جمله موجودات را بر
هفت قسمت کرد و هر قسمی را تعلق بکوکبی و از آفتاب
که نیر اعظم است نوری ذاتی دارد و نوری کسبی و سلطان
افلاکست و دل عالم علوی است و خسرو ستارگان و قمر
نیر اصغر است و دیگر نور ندارد که از آفتاب کسب میکند
و قمر وزیر آفتاب است و زحل پاسبان و هندو و جادوی
فلکست و مشتری قاضی و زاهد و شیخ فلک است و مریخ قهرمان
و شبرو و جلاد فلکست و زهره شاهد و مغنی فلکست و
عطارد کاتب و منشی فلکست

**فصل**

در معرفت فلکها بدانکه فلک اول که بزمین نزدیک است
قمر است و چهار فلک او دو فلک دوم عطارد است

وچهار فلک دارد و فلک سیوم زهره راست و سه فلک دارد
و فلک چهارم شمس است و دو فلک دارد و فلک پنجم مریخ راست
و سه فلک دارد و فلک ششم مشتری راست و سه فلک دارد
و فلک هفتم فلک زحل است و سه فلک دارد و این فلکها که ذکر
کردیم حکما و راصدان چنین تصور تصور کرده اند که کواکب
در فلک چنانست که نگین در نگین دان و کوکب از موضع
خود حرکت نمیکند و فلک ایشانرا حرکت می دهد و حرکت فلک
بر سه گونه است دولابی و حمایلی و بر خویش و آن فلک که
کواکب در وست فلک حامل گویند و فلک تدویر گویند
و فلک دیگر فلک حامل گویند و خارج مرکز گویند و فلک دیگر
فلک ممثل گویند و فلک دیگر فلک جوزهر گویند و فلک دیگر را
فلک مدیر گویند **فصل** در مزاج کواکب بدانکه قمر
آبی و سرد و تر و شور و بلغمی و ماده و سفلی و شبی است و هر
کوکبیکه متصل شود مزاج آن کوکب گیرد و عطارد بادی
و ممتزج و ماده و سفلی و شبی است و هر کوکبی که متصل شود مزاج

آن کوکب



کوکب گیرد و زهره آبی و سرد و تر و شور و بلغمی و ماده و سفلی و
و شبی و شمس آتشی و گرم و خشک و تلخ و صفراوی بر حد اعتدال
نر و علوی و روزی است و مریخ آتشی و گرم و خشک و تلخ و صفراوی
نر و علوی و شبی است و مشتری بادی و گرم و تر و دموی و شیرین
و نر و علوی و روزی است و زحل خاکی و سرد و خشک و ترش
و سوداوی و نر و علوی و روزی است **فصل** در هیئت
کواکب بدانکه جرم قمر نقره سفید است و بزرگی وی چند دو ثلث
زمین است و شش روی دارد و چهار دست و دو انف
درجه از هر سوی نور دارد و عطارد ممتزج است و بس
با هر کوکبی که متصل شود مزاج او گیرد و رنگ و طبع وی
کبودی بود و جرم وی از سی جزو زمین یک جزو باشد و یک روی
و سه دست دارد و پنج درجه نور دارد و از هر جانبی و زهره سپید است
و رنگ سبز و بزرگی جرم وی پانزده جزو زمین یک جزو باشد و یک
روی و پنج دست و شش درجه از هر سوی نور دارد و شمس رنگ
سرخ است و زر و بزرگی وی صد و شصت و شش چند زمین

است و یک روی دارد و شش دست و پانصد درجه نور دارد
از هر جانب و مریخ آهن است و رنگ وی سرخ است و بزرگی
وی یک و نیم چند زمین است و یک روی دارد و سه دست و
هفت درجه دارد از هر سوی و مشتری قلعی است و رنگ وی
شکرگون باشد و بزرگی وی شصت بار چند زمین است
و یک روی دارد و چهار دست و نه درجه نور از هر طرف دارد
و زحل سرب است و رنگ وی سیاه است و بزرگی هفتاد بار
چند زمین یک روی داره و شش دست از هشت درجه نور
دارد از هر طرفی **فصل** در معرفت فلک هشتم بدانکه
فلک هشتم را ثابته خوانند و فلک البروج و هر فلکی که تصور فلک
کنی جمله بر فلک هشتم است غیر از کوکب هفت سیاره که حکما
بحکم رصد هزار و بیست و دو ستاره ثوابت دریافته اند و مزاج و
عرض و طول و نام و سیر اینها معلوم کرده اند و معرفت دیگر کواکب
در نیافته اند و این جمله کواکب ثابته مزاج هفت سیاره دارند بعضی
بر مزاج زحل و بعضی بر مزاج مشتری و بعضی بر مزاج مریخ و بعضی بر

مزاج

مزاج زهره و بعضی بر مزاج عطارد و بعضی بر مزاج قمر
و بزرگی ایشان بر پانصد مرتبه است مرتبه بزرگترین نود بار
چند زمین است و کوچکترین یک بار و هفده بار زمین است
و کواکب ثابته در صد سال یک درج حرکت کنند بر توالی **فصل**
در معرفت فلک ثابته راصدان فلک هشتم را بر چهل و هشت
قسمت کرده اند و هر قسم را برج نام کرده اند و بعضی از ایشان
صور نیز گویند و این جمله بیست و یک قسم در طرف جنوب اند
و پانزده در طرف شمال و دوازده در منطقه بروج که گذار هفت
سیاره بران برجهاست و ابتدا از حمل کرده اند بدان
سبب که چون آفتاب بدان نقطه رسد اول سال باشد
که عبارت از فصل بهار است پس ابتدا بحمل کردند
و حمل و ثور و سرطان و اسد و عقرب و جدی و حوت
بر صورت بهایم اند و جوزا و سنبله و میزان
و نیمه قوس و دلو بر صورت انسان اند و سی و شش
قسم دیگر بر صورت جانوران دیگر اند و اصحاب

طلسمات بدین عمل کنند و هر کوکبی که خارج این برجها
باشد اورا کوکب بیابانی گویند و این جمله صورتها
که گفتیم کواکب ثابته اند همه و برین صورتها بر فلک ظاهر شوند

**فصل ۱۳** در سیر فلکها بدانکه سیر فلک قمر از مغرب
بمشرق باشد و دوری در بیست و هفت روز و ثلثی
تمام کند و فلک عطارد حرکت کند از مغرب بمشرق و دوری
در یکسال تمام کند و فلک زهره حرکت کند از مغرب
بمشرق و دوری در یکسال تمام کند و فلک شمس حرکت کند
از مغرب بمشرق و دوری در یکسال تمام کند و فلک
مریخ حرکت کند از مغرب بمشرق و چون مستقیم باشد
دوری در یکسال و نیم تمام کند و چون راجع باشد در دو
و فلک مشتری حرکت کند از مغرب بمشرق و دوری در دوازده
سال تمام کند و فلک زحل حرکت کند از مغرب بمشرق و
دوری در سی سال تمام کند و فلک هشتم حرکت کند از مغرب
بمشرق و دوری تمام در بیست و چهار هزار سال حرکت فلک نهم
کند



که اورا فلک اعظم گویند او حرکت کند از مشرق بمغرب
و جمله فلکها را از مشرق بمغرب حرکت دهد در یک شبانروز

**فصل ۱۴** در معرفت فلک نهم بدانکه فلک نهم را فلک
الافلاک گویند که جمله فلکها در میان وی اند و اورا فلک
اطلس نیز گویند بدان سبب که هیچ کوکبی در وی نیست
و ساده است و نیز اورا فلک اعظم گویند و بالای وی
چیزی نیست و منتهای عالم اجسامست چنانکه حق تعالی
در قرآن مجید میفرماید که و هو رب العرش العظیم
و اورا ضد دیگر فلکها تصور کرده اند که وی جمله فلکها را
در یک شبانروز از مشرق برآورد و بمغرب فرو برد
و باز از مشرق برآورد بامر الله تعالی **فصل ۱۵**
در قسمت خانها اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی
این شش خانه همه خانه شمس اند و دلو و حوت و حمل و ثور و
جوزا و سرطان این شش همه خانه قمر اند و هر یکی ازین خانها
را بیک کوکب منجمان داده اند جدی و دلو را بزحل و قوس

وحوت بمشتری وحمل وعقرب با مریخ وثور ومیزان با زهره
وجوزا وسنبله را بعطارد وجون زحل با مریخ مقابله دارد
نحس اکبر است ومشتری چون تثلیث دارد سعد اکبر است
ومریخ چون تربیع دارد نحس اصغر است وزهره چون
تسدیس دارد سعد اصغر است وعطارد با زحل تثلیث
دارد وبا دیگر تسدیس ممتزج است فصل ۱۶
در معرفت مزاج بروج بباید انکه حمل آتشی وگرم وخشک وتلخ وصفراوی
ونر وعلوی وروزی است وثور خاکی وسرد وخشک وترش
وسوداوی وماده است وسفلی وشبی وجوزا بادی وگرم وتر
وخونی وشیرین ونر وعلوی وروزی است وسرطان آبی
وسرد وتر وشور وبلغمی وماده وشبی است واسد آتشی
وگرم وخشک وتلخ وصفراوی ونر علوی وروزی است
وسنبله خاکی وسرد وخشک وترش وسوداوی وماده وسفلی
وشبی است میزان بادی وگرم وتر وخونی وشیرین
ونر علوی وروزی است عقرب آبی وسرد وتر وشور

وبلغمی

وبلغمی وماده وسفلی وشبی وقوس گرم وخشک وترش
وسوداوی وماده وسفلی وشبی وجدی خاکی وسرد و
خشک وترش وسوداوی وماده وسفلی وشبی است ودلو
بادی وگرم وتر وخونی وشیرین ونر وعلوی وروزی
است وحوت آبی وسرد وتر وشور وبلغمی وماده
وسفلی وشبی است فصل ۱۷ در معرفت
مزاج درجهاء دایره افلاک سیصد وشصت درجه است
وهر برجی سی درجه است درجه اول از هر خانه مزاج
آن خانه دارد ودرجه دوم مزاج خانه دوم دارد ودرجه
سیوم مزاج خانه سیوم دارد وهمچنان ~~تا بدوازده برج~~
تا بدوازده برج تمام شود وباز دوازده درجه دیگر از سر
از سر گیرند بدین ترتیب وآن شش درجه آخر بدین ترتیب
بر شش برج دیگر تمام کنند وهر درجه شصت دقیقه بود و
هر دقیقه شصت ثانیه وهر ثانیه شصت ثالثه وهر ثالثه
شصت رابعه وهر رابعه شصت خامسه وبدین ترتیب

تا بعاشر رسد **فصل ۱۸** در بیوت اثنا عشر
هر برجی دوازده قسمت باید کرد هر قسمی دو درجه و نیم قسم
اول بصاحب خانه دهند و قسم دویم بصاحب دویم و قسم
سیوم بصاحب سیوم دهند و همچنین تا بدوازدهم و جمله
برجها بدین ترتیب باشد و این قسم را اثنا
عشر خوانند **فصل ۱۹** در نه بهر کواکب بدانکه
هر برجی را نه قسم باید کردن و هر قسمی سه درجه و ثلثی باشد
حمل را قسم اول بمریخ تعلق دارد و قسم دویم بصاحب ثور
و قسم سیوم بصاحب جوزا و قسم چهارم بصاحب سرطان
و قسم پنجم بصاحب اسد و قسم ششم بصاحب سنبله
و قسم هفتم بصاحب میزان و قسم هشتم بصاحب عقرب
و قسم نهم بصاحب قوس و ثور را قسم اول بصاحب جدی
و قسم دوم را بصاحب دلو و قسم سیوم را بصاحب حوت
و قسم چهارم بصاحب حمل و بدین ترتیب تا نه قسمت
تمام شود و جوزا قسم اول بمیزان دهند و سرطان را قسم اول

بصاحب خانه

بصاحب خانه دهند اسد را قسم اول بصاحب حمل
دهند و جمله برجها بدین ترتیب بود تا آخر **فصل ۲۰**
در باب دریجان بدانکه حمل و اسد و قوس مثلثه یکدیگر اند
ثور و سنبله و جدی مثلثه یکدیگر اند سرطان و عقرب و حوت
مثلثه یکدیگر اند و هر برجی را سه قسمت باید کرد قسم اول
بصاحب خانه دهند و قسم سیم بصاحب مثلثه سیم دهند حمل را
دریجان اول بمریخ تعلق دارد دوم بشمس سیوم بمشتری ثور را
دریجان اول بزهره تعلق دارد دوم بعطارد سیم بزحل
و برجهای دیگر بدین ترتیب بود **فصل ۲۱**
در وجوه کواکب هر برجی را سه قسم باید کردن بترتیب
کواکب حمل وجه اول بمریخ تعلق دارد وجه دوم بشمس وجه
سیوم بزهره و ثور را وجه اول بعطارد و دویم بقمر و
وجه سیوم بزحل و جوزا وجه اول بمشتری دوم بمریخ و سیم
بشمس و سرطان وجه اول بزهره دوم بعطارد
سیم بقمر و اسد وجه اول بزحل دوم بمشتری سیوم بمریخ و

۲ جوزا میزان دلو مثلثه یکدیگر اند

تا بعاشر برسد **فصل ۱۸** در بروج اثنا عشر
هر برجی را دوازده قسمت باید کرد هر قسمی دو درجه و نیم قسم
اول بصاحب خانه دهند و قسم دویم بصاحب دویم و قسم
سیوم بصاحب سیوم دهند و همچنین تا بدوازدهم و جمله
برجها بدین ترتیب باشد و این قسم را اثنا
عشر خوانند **فصل ۱۹** در نه بهر کواکب بدانکه
هر برجی را نه قسم باید کردن و هر قسمی سه درجه و ثلثی باشد
حمل را قسم اول بمریخ تعلق دارد و قسم دویم بصاحب ثور
و قسم سیوم بصاحب جوزا و قسم چهارم بصاحب سرطان
و قسم پنجم بصاحب اسد و قسم ششم بصاحب سنبله
و قسم هفتم بصاحب میزان و قسم هشتم بصاحب عقرب
و قسم نهم بصاحب قوس و ثور را قسم اول بصاحب جدی
و قسم دوم را بصاحب دلو و قسم سیوم را بصاحب حوت
و قسم چهارم بصاحب حمل و بدین ترتیب تا نه قسمت
تمام شود و جوزا قسم اول بمیزان دهند و سرطان را قسم اول

بصاحب خانه

صح



بصاحب خانه دهند اسد را قسم اول بصاحب حمل
دهند و جمله برجها بدین ترتیب بود تا آخر **فصل ۲۰**
در باب دریجان بدانکه حمل و اسد و قوس مثلثه یکدیگر اند
ثور و سنبله و جدی مثلثه یکدیگر اند سرطان و عقرب و حوت
مثلثه یکدیگر اند و هر برجی را سه قسمت باید کرد قسم اول
بصاحب خانه دهند و قسم سیم بصاحب مثلثه سیم دهند حمل را
دریجان اول بمریخ تعلق دارد دوم بشمس سیوم بمشتری ثور را
دریجان اول بزهره تعلق دارد دوم بعطارد سیم بزحل
و برجهای دیگر بدین ترتیب بود **فصل ۲۱**
در وجوه کواکب هر برجی را سه قسم باید کردن بترتیب
کواکب حمل وجه اول بمریخ تعلق دارد وجه دوم بشمس وجه
سیوم بزهره و ثور را وجه اول بعطارد وجه دوم بقمر و
وجه سیوم بزحل و جوزا وجه اول بمشتری دوم بمریخ سوم
بشمس و سرطان وجه اول بزهره دوم بعطارد
سیم بقمر و اسد وجه اول بزحل دوم بمشتری سوم بمریخ و

۲
جوزا میزان دلو
مثلثه یکدیگر اند
صح

سنبله وجه اول بشمس وجه دوم بزهره سیوم بعطارد
و میزان وجه اول بقمر دوم بزحل سیوم بمشتری و عقرب وجه
اول بمریخ دوم بشمس سیوم بزهره و قوس وجه اول بعطارد
دوم بقمر سیوم بزحل و جدی وجه اول بمشتری دوم بمریخ سیوم
بشمس دلو وجه اول بزهره دوم بعطارد سیوم بقمر حوت
وجه اول بزحل دوم بمشتری سیوم بمریخ **فصل ۲۲**
در حدود کواکب بدانکه حد مشتری در حمل شش درجه است
و حد زهره شش درجه و حد عطارد هشت درجه و حد
مریخ پنج درجه و حد زحل پنج درجه و حد زهره در ثور هشت
درجه و عطارد شش درجه و مشتری هشت درجه و زحل
پنج درجه و مریخ پنج درجه و حد عطارد در جوزا شش درجه و مشتری
شش درجه و زهره پنج درجه و مریخ هفت درجه و زحل چهار درجه
و حد مریخ در سرطان هفت درجه و عطارد شش درجه و مریخ شش درجه
و حد عطارد در سنبله هفت درجه و زهره پنج درجه و مشتری
پنج درجه و مریخ هفت درجه و زحل دو درجه و مریخ هفت درجه
و مریخ ۵ درجه و مشتری چهار درجه و زهره ۶ حد زحل
هفت درجه و زحل دو درجه

و حد زحل در میزان شش درجه و عطارد هشت درجه
و مشتری هفت درجه و زهره هفت درجه و مریخ دو درجه
و حد مریخ در عقرب هفت درجه و زهره چهار درجه
و عطارد هشت درجه و مشتری پنج درجه و زحل شش درجه
و حد مشتری در قوس دوازده درجه و زهره پنج درجه و عطارد
چهار درجه و زحل پنج درجه و مریخ چهار درجه و حد عطارد
در جدی هفت درجه و مشتری هفت درجه و زهره هشت
درجه و زحل چهار درجه و مریخ چهار درجه و حد عطارد در دلو
هفت درجه و زهره شش درجه و مشتری هفت درجه و
مریخ پنج درجه و زحل پنج درجه و حد زهره در حوت
دوازده درجه و مشتری چهار درجه و عطارد سه درجه و مریخ
نه درجه و زحل دو درجه **فصل ۲۳** در قول طالع
مذکر و مؤنث بدانکه از درجه عاشر تا درجه طالع مذکر
است و از درجه طالع تا درجه رابع مؤنث است و از
درجه سابع تا درجه عاشر مؤنث است و بعد طالع

مذکر دارد دوم مؤنث سیوم مذکر چهارم مؤنث پنجم
مذکر ششم مؤنث هفتم مذکر هشتم مؤنث ونهم مذکر دهم
مؤنث ویازدهم مذکر ودوازدهم مؤنث وهر برجی را
با نصف درجه اول مذکر است وبشمس تعلق دارد وبا نصف
درجه آخر مؤنث وآن بقمر تعلق دارد وهر درجه که برج
مذکر تعلق دارد مذکر بود وآنچه بمؤنث تعلق دارد مؤنث
باشد **فصل ۲۲** در منازل ماه وآن بیست وهشت
منزل است بدانکه شرطین در اول درجه حمل است وبطین
سیزده درجه حمل وثریا سعد در بیست وپنج درجه حمل ودبران
در هفت درجه ثور هقعه در بیست ویک درجه ثور وهنعه سعد
در هفده درجه جوزا ونثره در اول درجه سرطان وطرفه
در سیزده درجه سرطان وجبهه در بیست وپنج درجه سرطان
وزبره سعد در هشت درجه اسد وصرفه در بیست ویک درجه
اسد وعوا سعد در چهار درجه سنبله وسماک در هفده درجه
سنبله وغفر وسعد در اول درجه میزان وزبانا در سیزده درجه
میزان



میزان واکلیل در بیست وپنج درجه میزان وقلب در هشت درجه عقرب
وشوله در بیست ویک درجه عقرب ونعائم در چهار درجه قوس
ودابح در اول درجه جدی وبلع در سیزده درجه جدی وسعود
سعد در بیست وپنج درجه جدی واخبیه در هشت درجه
دلو ومقدم در بیست ویک درجه دلو ومؤخر در چهار درجه
حوت ورشا سعد در هفده درجه حوت **فصل ۲۳**
در کواکب ثابته در بروجها بدانکه کف الخضیب در حمل
بیست ویک درجه وراس الغول در ثور سیزده درجه
وحامل راس الغول در ثور هجده درجه وعین الثور
در ثور به بیست وشش درجه والقدم الیسرا در جوزا
به درجه ومنکب الایسر بجوزا به هفت درجه وعیوق
در جوزا به هشت درجه وراس الجبار در جوزا به ده
درجه ووسط المنطقه در جوزا به ده درجه و[illegible]
ومنکب الایمن در جوزا به یازده درجه ومنکب [illegible]
بجوزا به شانزده درجه وشعری الیمانیه در سرطان [illegible]

درجه و راس التوام المقدم در سرطان به هفت درجه و راس
التوام المؤخر در سرطان بده درجه و شعری الشامیة در سرطان
بده و نه درجه و معلف در سرطان به بیست و سه درجه و
منکب الاسد در اسد به یازده درجه و قلب الاسد در اسد
به بیست و نه درجه و صرفه در سنبله به هشت درجه و سماک الاعزل
در میزان به نه درجه و چهل دقیقه و سماک الرامح در میزان به ده درجه
و نیر من الاکلیل در میزان به بیست و هشت درجه و قلب
عقرب در عقرب به بیست و شش درجه و لهانی لحیة العقرب
در قوس به بیست و هشت درجه و نسر واقع در جدی به پنج
درجه و نسر طایر در جدی به هفت درجه و فم حوت در دلو
بیست درجه و ذنب الدجاجة در دلو به بیست و دو درجه
و منکب الفرس در حوت به یازده درجه **فصل ۲۶**
در تبدیل فصلها بدانک حمل و سرطان و میزان و جدی
منقلب اند بدان سبب که آفتاب در این برجها تحویل کند فصلها
مبدل شوند و اول هر فصل بود و ثور و اسد و عقرب و دلو

ثابت اند

ثابت اند بدان سبب که چون آفتاب در این برجها تحویل
کند وسط هر فصل بود و جوزا و سنبله و قوس و حوت
ذو جسدین اند بدان سبب که چون آفتاب در این برجها
تحویل کند آخر هر فصلی بود و خداوندان چهار برج دو
کوکب اند حمل و ثور و جوزا ربیعی اند و سرطان
و اسد و سنبله صیفی اند و میزان و عقرب و قوس
خریفی اند جدی و دلو و حوت شتوی اند و حوت
و حمل و ثور مشرقی اند و جوزا و سرطان اسد شمالی اند
سنبله و میزان عقرب غربی اند و قوس و جدی و دلو
جنوبی اند **فصل ۲۷** در اوتاد و عضو فلک
بدانک طالع و چهارم و هفتم و دهم اوتاد گویند چنانکه
سقف خانه بدیوار و زمین قایم است دلیل قوت
بدن انسان این چهار برج است و دوم و پنجم و
هشتم و یازدهم مایل اوتاد بود و سیوم اوتاد
بود و ندا و طالع استخوان بسر تعلق دارد

بیستم و ششم و دوم و دوازدهم زایل

چنانکه حمل سر فلک است و ثور گردن و جوزا دست
و سرطان معده و اسد سینه و سنبله شکم و میزان
کمرگاه و عقرب زهار و قوس ران و جدی زانو
و دلو ساق و حوت پایها فصل ۲۸
در وبال خانها کواکب بدانکه حمل و میزان وبال یکدیگر اند
و ثور و عقرب وبال یکدیگر اند و جوزا و قوس وبال
یکدیگر اند و سرطان و جدی وبال یکدیگر و اسد و دلو
وبال یکدیگر اند و سنبله و حوت وبال یکدیگر اند
اما وبال شمس در دلو است و وبال قمر در جدی و
وبال زحل در سرطان و اسد و وبال مشتری در سنبله
و جوزا و وبال مریخ در ثور و میزان و وبال زهره در
حمل و عقرب و وبال عطارد در قوس و حوت
فصل ۲۹ در مطر و فتح الباب بدانکه از بیست
درجه عقرب تا بیست و هفت درجه ثور مطر علامات
و سرطان و اسد و عقرب و دلو و حوت این همه ج

مطر اند



مطر اند و زحل با شمس و قمر فتح الباب دارد و مریخ
با زهره فتح الباب دارد و دلیل بارندگی وقتی باشد
که دو کوکب با یکدیگر فتح الباب دارد قمر چون از یکی
منصرف شود و با یکی دیگر پیوندد مثلا اگر از شمس منصرف
شود و بزحل متصل شود یا از زحل منصرف شده با
با شمس متصل شود یا بمشتری و عطارد یا با مریخ و زهره
دلیل بارندگی بود فصل ۳۰ در ارباب مثلثات
و سال خدا بدانکه ارباب مثلثات آتشی بروز آفتاب است
و بشب مشتری بشرکت زحل و ارباب مثلثه بادی بروز
زحل است و بشب عطارد بشرکت مشتری و ارباب
مثلثه آبی بروز زهره و بشب مریخ بشرکت قمر و ارباب
مثلثه خاکی بروز زهره و بشب قمر بشرکت مریخ
و سال خدا کوکبی بود که در وقت تحویل سال در طالع یا در
چهارم یا در هفتم یا در دهم باشد و باید که مسعود و
مستقیم باشد و با کوکب نحس متصل نباشد و در هبوط

یا در جی سده ذنب مع الکید باشد و این کوکب را
سالخدا گویند و حکم سال برین کوکب کنند فصل ۱۳۱
بدانکه شرف مشتری در پانزده درجه سرطانست چون طالع
عالم سرطانست و حیات تعلق بمشتری دارد شرف وی
در طالع اولیه و شرف شمس در نوزده درجه حمل است و
پادشاهی تعلق بشمس دارد و شرف او در دهم اولیه و
شرف زحل در بیست و یکم درجه میزان است چون
عمارت و زراعت بزحل تعلق دارد و شرف وی در خانه
چهارم اولیه و شرف مریخ در جدی به بیست و هشت درجه
و مریخ دلیل شر است و شرف وی در خانه وبال اولیه که آن
هفتم طالع است و شرف زهره در بیست و هفت درجه
حوت است و چون زهره دلیل پاکی و دیانت
شرف وی در نهم اولیه و شرف عطارد در سنبله است
پانزده درجه چون عطارد دلیل عقل و تمیز است شرف
وی در سیم اولیه و شرف قمر نیز دوم است و شرف او در پانزدهم

اولیه

اولیه و هبوط در مقابله شرف باشد و هبوط مشتری در
پانزده درجه جدی و هبوط شمس در نوزده درجه میزان
و هبوط زحل در بیست و یکم درجه حمل و هبوط مریخ در
بیست و هشت درجه سرطان و هبوط زهره در بیست
و هفت درجه سنبله و هبوط عطارد در پانزده درجه حوت
و هبوط قمر در سه درجه عقرب و از نوزده درجه میزان تا
سه درجه عقرب طریقه محترقه است بدانکه مابین هبوطین
است والله اعلم فصل ۱۳۲ در اوج و حضیض کواکب
بدانکه اوج کواکب آنست که فلک ایشان از زمین دورتر
باشد و حضیض آنکه بزمین نزدیکتر باشد و اوج زحل
در پانزده درجه قوس باشد و اوج مشتری در یک درجه میزان
و اوج مریخ در هجده درجه اسد و اوج شمس در اول درجه
سرطان و اوج زهره در نوزده درجه جوزا و اوج عطارد در
یک درجه عقرب و اوج قمر در اجتماع و استقبال است
و حضیض زحل در یازده درجه جوزا و حضیض

مشتری در یکدرجه حمل و حضیض مریخ در هجده درجه دلو و
حضیض شمس در اول جدی و حضیض زهره در نوزده
قوس و حضیض عطارد بر دو ثلث اوج و حضیض قمر
بر دو تربیع بود و اوج کواکب در شصت و شش سال یکدرجه حرکت
کند بر توالی و آن حرکت فلک هشتم است که دوریست والله اعلم
فصل ۳۳ در فرح و ترح کواکب بدانکه فرح زحل در
دوازدهم و فرح مشتری در یازدهم فرح مریخ در ششم فرح شمس
در نهم فرح زهره در پنجم فرح عطارد در طالع فرح قمر در سیم
ترح زحل در ششم ترح مشتری در پنجم ترح مریخ در دوازدهم
ترح شمس در سیم ترح زهره در یازدهم ترح عطارد در هفتم ترح قمر
در نهم فصل ۳۴ در تناظر کواکب بدانک تناظر آن بود
دو کوکب در دو برج باشد که در مطالع متساوی و بدرج نیز
متساوی باشد مثلا کوکبی در پنج درجه حمل باشد و دیگری
در بیست و پنج درجه حوت یا در ده درجه دلو یا بیست درجه
ثور یا در قوس یا در سرطان یا در عقرب یا در اسد یا در میزان
یا در سنبله و طریق دیگر آن بود که بدین ترتیب که گفتیم از جوزا و سرطان

گیرند



گیرند ثور با اسد و حمل با سنبله و حوت با میزان
و دلو با عقرب و جدی با قوس چنانکه از سر سرطان
یا بعضی کوکب یا کوکب دیگر بهر متساوی باشد
فصل ۳۵ در نظرهای کواکب بدانکه چون مابین
دو کوکب شصت درجه باشد او را تسدیس خوانند و
آن نظر نیم دوستی بود چون مابین دو کوکب نود درجه بود
او را تربیع گویند و آن نیم دشمنی بود و اگر مابین دو
کوکب صد و بیست درجه باشد او را تثلیث گویند
و آن نظر تمام دوستی باشد و چون مابین دو کوکب
صد و هشتاد درجه باشد او را مقابله گویند و آن نظر
تمام دشمنی گویند و اگر قمر با شمس باشد او را استقبال
گویند اما نظر دستوریان باشد که کوکبی از خانه خود
و کوکبی از خانه شرف [illegible] دوستی ناظر باشد اما نظر [illegible]
باشد که کوکبی از خانه کوکبی از وبال و کوکبی از خانه
هبوط بهم ناظر باشند اما نظر قبول آن باشد که چون کوکب

دریک مثلثه باشند بهم ناظر بود اما نظر قوی آن باشد
که دو کوکب از اوتاد خود یا درجه خود یا حد خود
بهم ناظر باشند اما نظر ضعیف آن بود که هر کوکب در وجه
نحسی یا در درجه نحسی یا کوکب منحوس یا تصال کوکبی
سعود قوی طبع افتد آن نظر ضعیف باشد در تمام
فصل ۳۶ در قرانات کواکب هرگاه که دو کوکب
دریک درجه و یک دقیقه باشند دریک برج آنرا قران و مقارنه
خوانند و اگر میانه شمس و قمر بود آنرا اجتماع خوانند
و اگر این حالت را بیچ کوکب دیگر باشد با شمس اورا
احتراق گویند و اگر این حالت زحل و مشتری را باشد
آنرا قران علویین خوانند و اگر مشتری و زهره باشد
اورا قران سعدین خوانند و اگر میان مریخ و زحل باشد
اورا قران نحسین گویند و اگر عطارد و زهره باشد اورا
قران سفلیین خوانند چون هر دو کوکب از هم جدا شوند اورا
انصراف

انصراف خوانند فصل ۳۷ در راس و ذنب
بدانکه دو نقطه می آید راس و ذنب که جرم ایشان
در فلک نیست و علامت ایشان ظاهر است و این دو
نقطه دو موضع مقابل یکدیگر اند از مدار آفتاب و مدار ماه
تقاطع و آن عقده که در اول شمال بود آنرا راس خوانند
و عقده دیگر که در جنوب بود ذنب خوانند و دوری در
نا نقصه سال تمام کند و برجی در بعضی نوزده ماه و درجه در
نوزده روز و سیر ایشان بر عکس باشد و چنین گویند
که کید کوکبی نحس است فصل ۳۸ در ذوذابه و
کواکب ذوذابه شش کوکب با کید هستند و یک سیر دارند
و برجی در دوازده سال قطع کنند بر خلاف توالی و وقتها
ظاهر شوند و ستارکان دراز و گیسو دار باشند و هرگاه
که تا قمر با کوکبی از متحیره درجه که کید بود رسند آنرا کید
خوانند و اگر حالت با راس و ذنب باشد مجاسده گویند
و اگر در شب سیزدهم یا چهاردهم یا پانزدهم قمر بموضع راس

یا ذنب رسد گرفته شود بفرمان خدای تعالی یا در بیست
و هفت و بیست و هشت یا بیست و نه چون شمس بر درجه
راس و یا ذنب رسد گرفته شود بفرمان خدای تعالی
و جرم وی سیاه گردد بفرمان خدای تعالی و در ایامهای دیگر
این حال واقع نشود **فصل ۳۹** در دور کواکب بدانکه
زحل دوری در سی سال تمام کند چون راجع بود و مستقیم شود
و برجی دو سال و نیم و مشتری دوری در دوازده سال تمام کند
و برجی در یکسال و مریخ دوری در یکسال و نیم تمام کند و چون مستقیم
باشد در یکسال تمام کند و نطاق اول از درجه ربیعی در نود
و نه روز و هشت ساعت بود و نطاق دوم از درجه صیفی
در نود و نه روز و هشت ساعت بود و نطاق چهارم از درجه
شتوی در هشتاد و نه روز و سه ساعت بود و سال شمسی
سیصد و [شصت و] پنج روز و سه ساعت و چهل و هشت دقیقه بود
و زهره دوری در یکسال تمام کند و برجی در بیست و سه روز
یا بیست و چهار روز و عطارد دوری در یکسال تمام کند

و برجی در



و برجی در سیزده روز و قمر دوری در بیست و هفت روز تمام
کند و برجی در دو روز و شش ساعت و چهل دقیقه و مریخ
در برجی که راجع شود شش ماه و نیم بماند **فصل ۴۰**
در مزاج فصلها کواکب متحیره بدانکه کوکب متحیره در برجی
که باشد مزاج آن خانه گیرد و اگر برج مذکر بود یا کوکب
در وی بود مزاج مذکر گیرد و اگر مونث بود مونث و طبیعت
کواکب مناسب طبیعت بروج گردد و مزاج شمس در فصل ربیع
گرم و تر بود و در فصل شتا سرد و خشک و قمر چون از
اجتماع بگذرد تا تربیع اول مزاج ربیع دارد و بعد از آن
تربیع دویم مزاج صیف دارد و تا تربیع سیوم مزاج خریف
دارد و چون از اجتماع منصرف شود با هر کوکب که پیوندد
مزاج آن کوکب گیرد و اگر بسعد پیوندد سعد شود
و اگر بنحس پیوندد نحس شود و اگر متصل نبود بهیچ کوکبی
مزاج آن خانه گیرد که در وی بود **فصل ۴۱**
در قوت و ضعف کواکب بدانکه هر کوکب که در خانه خود

بود پنج قوة دارد و چون در خانه شرف بود چهار قوة
دارد و اگر در حد خود بود دو قوة دارد و اگر در وجه
خود باشد یک قوت و اگر بر خلاف این باشد در خانهای
وبال یا خانهای هبوط یا در حد نحس یا وجه نحس باشد احکام
بر عکس این باشد که گفتیم و هر وقت که کوکبی بذنب
پیوندد یا با قواطع یا با زحل یا با مریخ ان کوکب منحوس گردد
تا ان وقتی که منصرف شود و اگر کوکبی با ثوابت سعد یا با
مشتری یا با زهره ان کوکب مسعود باشد و هر اتصالی که در اوتاد
طالع باشد تاثیر قران کبری بود و اگر اتصال در مایل اوتاد بود
تاثیر قران صغرا بود فصل ۴۲ در قران علویین بدانکه
مجموع قرانات صد و بیست اند و قوی ترین قرانات قرانی
عظیم است که در اول دقیقه حمل در سه هزار سال زحل و مشتری در یکبار
قران کنند و قران کبرا در یکهزار سال بود آنست که زحل
و مشتری در اول درجه مثلثه آتشی قران کنند و قران وسطی در
دویست

زحل

در دویست و پنجاه سال زحل و مشتری در اول هر مثلثه آبی
قران کنند و قران صغرا آن بود که در هر بیست سال
یکبار واقع شود و در دو مثلثه پنجا. قران بود که زحل
و مشتری کرده باشند و قران نحسین آن باشد که زحل
و مریخ قران کنند و این قران در مدة دو سال بود و قوی ترین
قران در سرطان بود زیرا که هبوط مریخ است و وبال زحل
و در ساعت قران بباید دانست که عرض کواکب جنوبی است
یا شرقی یا جنوبی یا شمالی و طالع هر قران بدانند و کوکب
و بروج و کنجینه بدو منسوبست و حکم بران گونه کنند
فصل ۴۳ در ساعتها بدانک ساعت معوج آنست
که در همه فصلها روز دوازده ساعت و شب دوازده ساعت است
و هر ساعتی بکوکبی تعلق دارد و اصحاب طلسمات بدین عمل کنند
چنانکه روز یکشنبه ساعت اول بشمس تعلق دارد و دوم بزهره
و سیوم بعطارد و چهارم بقمر و پنجم بزحل و ششم بمشتری و
هفتم بمریخ و هشتم بافتاب بدین ترتیب و توالی بشمارند
:

تا دوازده ساعت روز تمام شود و دوازده ساعت شب
دوشنبه بر توالی بشمار دو بار روز دوشنبه ساعت اول
روز قمر را باشد و روز سه شنبه مریخ را باشد و روز
چهارشنبه عطارد را باشد و روز پنجشنبه مشتری را بود
و روز آدینه زهره را بود و شنبه زحل را و این ساعت
که یاد کردیم چون روز دراز باشد ساعت نیز دراز باشد
و چون روز کوتاه باشد ساعت نیز کوتاه باشد و شب
نیز بدین قانون تا مادام که دوازده ساعت روز باشد
و دوازده شب و اول ساعت روز سایه هشتاد قدم باشد
و ساعت دویم چهل قدم و ساعت سیوم بیست قدم و
چهارم ده قدم و پنجم سه قدم و ششم دو قدم و هفتم
دو هشتم سه قدم و نهم ده قدم و دهم بیست قدم و یازدهم
چهل قدم و دوازدهم هشتاد قدم
در ساعت مختوی آن باشد که عمل و استخراج بدان
کنند از برای آنکه مادام شش برج تحت الارض است

وشش برج



وشش برج فوق الارض و در همه ایام شش برج بروز
طلوع کنند و شش برج بشب و هر برجی در دو ساعت
معوج طلوع کنند و هم در دو ساعت معوج غروب میکنند
اما ساعت مستوی برخلاف این بود از برای آنکه در
ساعت مستوی حمل در یک ساعت و بیست و چهار دقیقه
و ثور در یک ساعت و سی دقیقه و جوزا در یک ساعت
و پنجاه دقیقه و سرطان در دو ساعت و ده دقیقه و اسد
در دو ساعت و سی دقیقه و سنبله در دو ساعت و سی
شش دقیقه و میزان در دو ساعت و سی و شش
دقیقه و عقرب در دو ساعت و سی دقیقه و قوس در دو
ساعت و ده دقیقه و جدی در یک ساعت و پنجاه دقیقه
و دلو در یک ساعت و سی دقیقه و حوت در یک ساعت
و بیست و چهار دقیقه و غروب برعکس این بود حمل
غروب کند در دو ساعت و سی و شش دقیقه ثور در دو
ساعت و سی دقیقه جوزا در دو ساعت و ده دقیقه سرطان

دریکساعت وسی دقیقه سنبله دریکساعت وبیست وچهار
دقیقه میزان دریکساعت وبیست وچهار دقیقه عقرب در
یکساعت وسی دقیقه قوس دریکساعت وپنجاه دقیقه
جدی در دو ساعت و ده دقیقه دلو در دو ساعت وسی دقیقه
حوت در دو ساعت وسی وشش دقیقه

فصل ۲۷

در منتهای روز در اقلیمها بدانکه از اول حمل تا آخر سنبله
برجهای شمالی اند چون شمس درین برجها بود بربع مسکون
نزدیکتر باشد واز حرارت آفتاب میل بگرمی دارد واز
اول میزان تا آخر حوت برجهای جنوبی اند چون شمس
درین برجها بود از عالم دورتر باشد وحرارت آفتاب
کم شود واز فلک زمهریر سردی ظاهر شود واز اول جدی
تا آخر جوزا صاعد اند ومعوج الطلوع وغروب
وطلوع برجها در اقلیمها بر خلاف یکدیگر باشد ومقامی
باشد در دنیا که همیشه روز باشد ومقامی بود که همیشه
شب باشد ومقام باشد که شش ماه روز باشد

وشش ماه

وشش ماه شب ومقام باشد که یکماه روز باشد ویکماه شب
ونیز آفتاب در آن موضع رجوعی باشد اما بر خط استوا
که میان عالم است سیر آفتاب حمایلی است برابر و
راست فرو شود ودر همه ایام روز دوازده ساعت وشب
دوازده ساعت باشد ودر هفت اقلیم که عمارت عالمست
سیر آفتاب حمایلی در اقلیم اول منتهای روز سیزده ساعت
ونیم ودر اقلیم سیوم چهارده ساعت ودر اقلیم چهارم چهارده
ساعت ونیم ودر اقلیم پنجم پانزده ساعت ودر اقلیم ششم پانزده
ساعت ونیم ودر اقلیم هفتم شانزده ساعت.

فصل ۲۸

در منتهای روز وطلوع برج در اقلیم چهارم بدانکه برحسب
سیر آفتاب گاه می باشد که روز وشب متساوی باشند
وگاه می باشد که روز از شب درازتر باشد وگاه باشد
که شب از روز درازتر باشد چون آفتاب در اول حمل باشد
روز وشب متساوی باشد چون سیر کند بجنب شمال روز
از شب جزوی می ستاند تا چندانکه معلوم شود دانست که

حمل طلوع میکند بیک ساعت و بیست و چهار دقیقه و برج
میزان که مقابل حمل است و طلوع میکند بدو ساعت و سی
شش دقیقه این مقدار که طلوع میزان بدانست با مقدار که
که حمل بدان طلوع میکند تفاوت کند بیک ساعت و دوازده
دقیقه زیادت میشود ازان مقدار که طلوع تمامت حمل است
چون آفتاب برج حمل قطع کند این مقدار روز بر شب دراز
شده باشد چنانکه هر روز یک درجه سیر کند دو دقیقه ساعت
و بیست و چهار ثانیه باشد چون آفتاب باول برج ثور رسد
روز سیزده ساعت و دوازده دقیقه باشد تا اول سرطان
برین قیاس روز دراز میشود و شب بدین مقدار دراز میشود
و بعد ازین تا اول میزان هر روز بدین قیاس شب از روز
حروی میستانند و بدین مقدار شب دراز میشود و روز کوتاه
و تا آخر برج حوت برین قیاس میکن ضابطه اینست
بوقتی که روز دراز میشود زیادتی برج که آفتاب در ان باشد
اعتبار کنند و در وقتی که شب دراز میشود زیادتی برج که آفتاب

دران باشد



دران باشد تا ششم برج از ساعات و دقایق که
این ششم برج بدان طلوع میکند چند ساعت و دقیقه
می شود درازی این روز شب باشد که آفتاب در اول
آن برج چون آفتاب طلوع کند طالع آن برج باشد
درو بود و اگر در اول برج حمل باشد ان روز دوازده ساعت
و شب دوازده ساعت باشد و چون در اول ثور باشد
روز سیزده ساعت و دوازده دقیقه باشد و چون در
اول جوزا باشد روز چهارده ساعت و دوازده
دقیقه باشد و چون در اول سرطان باشد روز چهارده
ساعت و سی دقیقه باشد و چون در اول اسد باشد
روز چهارده ساعت و دوازده دقیقه باشد و چون
در اول میزان باشد روز دوازده ساعت و چون در
اول عقرب باشد روز ده ساعت و چهل و هشت دقیقه
باشد و چون در اول جدی باشد روز نه ساعت
و بیست و هشت دقیقه باشد و چون در اول دلو باشد
:

نه ساعت و چهل و هشت دقیقه و چون اول حوت باشد
روز ده ساعت و چهل هشت دقیقه باشد و آنچه از روز
باقی ماند تا بیست و چهار ساعت از ساعتهای شب بود
و چون باز بحمل رسد روز و شب مساوی بود فصل ٤٠
در طالع بلد و تسویة البیوت در اقلیم چهارم که معمورترین
عالم است بدانکه اگر طالع اول حمل باشد درجه رابع
اول سرطان باشد و عاشر اول جدی و اگر طالع اول
ثور باشد درجه رابع بیست و یکم سرطان بود و درجه عاشر
بیست و یکم جدی و اگر طالع اول جوزا بود درجه رابع
سیزده درجه و سی دقیقه اسد بود ~~اگر طالع اول~~ و درجه
عاشر سیزده درجه و سی دقیقه دلو و اگر طالع اول
اسد باشد درجه رابع سیزده درجه و سی دقیقه میزان
بود و درجه عاشر سیزده درجه و سی دقیقه حمل و اگر
طالع اول سنبله باشد درجه رابع بیست و یک درجه
عقرب باشد و درجه عاشر بیست و یک درجه ثور و اگر طالع

اول

اول میزان باشد و درجه رابع اول جدی بود و درجه عاشر اول
سرطان و اگر طالع اول عقرب بود درجه رابع نه درجه
دلو و درجه عاشر نه درجه اسد و اگر طالع اول قوس بود
درجه رابع شانزده درجه و سی دقیقه حوت و درجه عاشر
شانزده درجه و سی دقیقه سنبله و اگر طالع اول جدی بود
درجه رابع نوزده درجه حمل و درجه عاشر نوزده درجه
میزان و اگر طالع اول دلو بود درجه رابع شانزده درجه
و سی دقیقه ثور و درجه عاشر شانزده درجه و سی دقیقه
عقرب و اگر طالع اول حوت بود درجه رابع نه درجه جوزا
و درجه عاشر نه درجه قوس فصل ٤١
در اجتماع قمر بدانکه قمر در حمل از جزو به اجتماع نه درجه
بگذرد آنگه هلال ظاهر شود و اگر اجتماع در ثور باشد
ده درجه بگذرد بعد از آن ظاهر شود و در جوزا بعد یازده
درجه باشد و در سرطان بعد دوازده درجه باشد
و در اسد سیزده درجه و در سنبله چهارده درجه و در

ودر میزان چهارده درجه ودر عقرب سیزده درجه
ودر قوس د وانقه درجه ودر جدی یا نقه درجه
ودر دلو ده درجه ودر حوت نه درجه ونحوست قمر آن
وقت بود که پنهان شود در اجتماع تا آن وقت که ظاهر
شود ویا در وقتی که مجاسد ذنب باشد یا مع کید
یا در طریقه محترقه یا در مقارنه نحسین یا در منزل نحسی یا با اتصال
قواطع یا بتربیع یا مقابله با کواکب قمر درین مواضعها
یاد کردیم منحوس کرد والله اعلم **فصل** در
ساعت بسط بدانکه از ساعت اجتماع دوانقه ساعت
نحس است واستادان این حرفت ابتدا بشمس کرده اند
وآن جوانقه ساعت بزهره وجوانقه بعطارد وجوانقه
بقمر وجوانقه بزحل وجوانقه بمشتری وجوانقه بمریخ و
باز چون نوبت بمریخ بشمس رسد آن جوانقه ساعت
نحس باشد وجمله برین ترتیب بر توالی حساب کنند
شه روز ساعتها سعد باشد وچون نوبت بشمس رسد

آن جوانو

آن جوانقه ساعت نحس بود واین ساعتها را بسط
گویند واز همه کارها احتراز باید کرد **فصل** در
در استقامت ورجعت کواکب بدانکه زحل در استقامت
بیست درجه قطع کند ودر رجعت هفت درجه ومشتری
در استقامت مابین اوج وحضیض چهل وسه درجه قطع
کند واگر در فلک اوج باشد چهل ونه درج وچون راجع
شود ده درجه ومریخ در استقامت چهارصد وهشت
درجه قطع کند واگر در نیمه اول فلک باشد چهارصد
وسه درجه واگر در نیمه آخر فلک بود چهارصد وسیزده
درجه وچون راجع شود بیست وپنج درجه وزهره
در استقامت هشتصد وده درجه قطع کند وچون
راجع در فلک اوج سی درجه ودر فلک حضیض پنجاه درجه
واگر رجعت مابین اوج وحضیض باشد چهل درجه
وعطارد در استقامت صد وچهل وچهار درجه قطع
کند ودر رجعت سی درجه وپنجاه وپنجم در قدر بعد کواکب

بدانکه اگر زحل در وقت رجعت واستقامت در اوج بود
وبعد صد و یازده درجه تا درجهٔ شمس در فلک حضیض بعد
صد نه درجه بود ومابین اوج وحضیض بعد صد نه درجه
وچون مشتری در طرف شمال بود در وقت رجعت واستقامت
بعد تا درجه شمس صد و یازده درج بود ودر طرف جنوب
صد و هفده درج بود ومابین شمس و مریخ در وقت رجعت
واستقامت بعد صد وپنجاه و دو درج وزهره در اوج در وقت
رجعت واستقامت تا درجه شمس بعد چهل درجه بود اما
در حضیض بعد چهل و هفت درج وبعد مابین شمس وعطارد در
وقت رجعت واستقامت بیست و شش درج بود

**فصل ۵۲** در عدد ایام متحیره بدانکه پنج کوکب را متحیره
خوانند بدان سبب که ایشانرا در هر مدت استقامت و رجعت
بود و دو وقوف باشد وشمس وقمر را جز استقامت نباشد
واحتراق واحتراق زحل در سیصد و هشتاد و هشت روز
باشد و دویست و چهل و چهار روز مستقیم و چهار روز

وقوف

وقوف کند بعد ازان استقامت گیرد واحتراق مریخ در
هفتصد و هشت روز باشد و هفتصد و دو روز استقامت
بود و سه روز وقوف کند و هفتاد روز راجع بود و سه روز
دیگر وقوف کند وبعد ازان مستقیم شود واحتراق زهره
در دویست و نود و یک روز باشد و در رجعت محترق
شود و دویست و نود و یک روز دیگر در استقامت محترق
شود و یا نصد و پنجاه و هفت روز مستقیم شود و در
روز وقوف یابد و چهل و یک روز وقوف کند وبعد
ازان مستقیم شود و عطارد در احتراق در پنجاه و هشت
روز باشد در رجعت و یا زپنجاه و هشت روز دیگر
محترق شود و در استقامت شود و چهار روز مستقیم
باشد و یک روز دیگر وقوف یابد وبعد ازان مستقیم
شود

**فصل ۵۳** در معرفت سهام بدانکه چون
بهیئته که مابین شمس و قمر بعد چند درجه است همان قدر
بر درجهٔ طالع بیفزاید موضع سهم السعادة بود از درجه

وبعد دوزیی

محبوب نزدیک

طالع و بر خلاف توالی همان قدر بشمارد موضع سهم الغیب بود
و در شب بعکس این باشد و سهم الملك از صاحب دهم گیرند
تا درجهٔ دهم آن قدر باشد که بر درجهٔ طالع بیفزاید انجا که منتهی
شود موضع سهم بود و سهم الاخوه از صاحب سیم گیرند تا درجه
سیم بدین ترتیب که گفتیم و سهم الاب از صاحب چهارم گیرند تا در
جهٔ چهارم سهم الولد از صاحب پنجم گیرند تا درجه پنجم و سهم العبید
از صاحب ششم گیرند تا درجه ششم و سهم التزویج از صاحب
هفتم گیرند تا درجهٔ هفتم و سهم الموت از صاحب هشتم گیرند
تا درجهٔ هشتم و سهم السفر از صاحب نهم گیرند تا درجه نهم
و سهم السلطان از صاحب یازدهم گیرند تا درجهٔ یازدهم و سهم
الاعدا از صاحب دوازدهم چنانکه گفتیم انجا که منتهی شود
موضع سهم بود و بقول دیگر سهم الولد از زحل و مشتری گیرند
و سهم التزویج از شمس و زحل گیرند و اگر لیلی بود از شمس
و زهره گیرند و سهم الموت از زحل و مریخ گیرند و سهم الحیات
از صاحب طالع گیرند و بعضی از قمر و مشتری گیرند و سهم

السلطان



السلطان از شمس و مریخ گیرند و آن قدر که بعد میان
دو کوکب بود بر درجه طالع افزاید انجا که منتهی بود
و موضع سهم بود **فصل** در بیرون آوردن
طالع و معرفت دانستن خانه بدانکه چون خواهی که طالع
سال عالم بیرون آوری چنانکه حاجت بجدول زیجها نباشد
از تحویل شمس بحمل سیصد و شصت و پنج روز بیندازی پنج
ساعت و چهار و هشت دقیقه بماند یعنی از درجه
طالع سال گذشته ابتدا کنند بدان پنج ساعت و چهار
و هشت دقیقه چند برج طلوع میکنند انجا که تمام شود
درج و دقیقه آن برج طالع آینده باشد تا بر درجه
تا بر درجهٔ طالع سال بیفزایند آنجا که منتهی شود درجه
طالع سال بود و بر افق مشرق و در آن ساعت
تحویل شمس بود بحمل و طالع مولود آن برج است که در
وقت ولادت از مشرق طلوع کند و بر افق آن
شهر که دلالت از و بود و طالع آن شهر را احتیاط باید

تا درجه طالع معلوم شود و دوم به طالع تعلق دارد و کودن
بدوم و دست بسیوم و بدین ترتیب تا پنجه پای که بدوازدهم
تعلق دارد مال و مکسب و صنعت بدویم تعلق دارد
و خویشان و نقل و حرکت و تحصیل و دیدن خواب
بسیم تعلق دارد و خود و املاک بچهارم تعلق دارد و فرزند
و محبوب و هدایا به پنجم تعلق دارد و خود و بیماری
و ستوران خود بششم تعلق دارد و جفت و زن بهفتم
و قرض و خوف و زندان بهشتم تعلق دارد و سفر و عمل
صالح و تعبیر خواب بنهم تعلق دارد و کار و سلاطین
و سعادت و پیشوا بدهم تعلق دارد و امید و طلب
و حاجت و دوستان بیازدهم تعلق دارد و
اعدا و چهارپایان بزرگ بدوازدهم تعلق دارد
فصل ۴۵ در حکم تحویلات بدانکه اگر طالع
ثابت بود حکم بر توالی کنند و اگر برج منقلب بود
حکم بر خلاف توالی کنند اگر برج دو جسدین بود

درجه طالع

درجه طالع در نیمه اول بود حکم بر توالی کنند و اگر درجه
در نیمه آخر بود حکم بر خلاف توالی کنند و اگر طالع ثابت
و احکام کلی کنند و اگر منقلب بود احکام بر چهار فصل
کنند و اگر دو جسدین باشد و چون شمس بدرجه اصل
رسد تا درجه غارب یک حکم بود و حکمی دیگر از درجه غارب
تا درجه اصل رسد و باید که احتیاط کواکب مستوی و
ارباب مثلثات و سال خدا و جزبختار و والی و فردار
و قاسم و صاحب دور این جمله که گفتیم باید که احتیاط
نگاه دارد و در طالع اصل و طالع قران و در طالع
تحویل و در برج انتها و باید که تسییر لحظی و سیر سنوی
و سیر شهوری و سیر یومی بدین جمله عمل کنند فصل ۴۶
در باب اهل طرب و شعرا و مغامران و عشرتها و جمعیتها
و لباسهای ابریشم و بخورهای خوش و اسلام و نیکی و دیانت
بزهره تعلق دارد و منشیان و کاتبان و اهل کتاب
و اهل دیوان و اعظمان و اهل هنر و اهل فقه و نجوم و طب

وعلومهای باریک و خطاطان و حرفتها و صنعتهای شریف
و نجاشان بعطارد تعلق دارد و وزیران و خاتونان
و بازرگانان و مسافران و قصه‌خوانان و جاسوسان
و پیکان و زندگان و ملاحان بقمر تعلق دارد و هر
چیز که جنس آن کوکب باشد بوی تعلق داشته باشد

فصل ۱۴۷ در بود از منقطة النطفه در رحم مادر
افتد زحل یکماه ویرا تربیت کند و بنیاد هر کاری تعلق
بوی دارد و ماه دویم مشتری ویرا تربیت کند و اعضای
و بنیاد هر کاری تعلق بوی دارد و اعضای کودک ترتیب کند
ماه سیوم مریخ تربیت کند و بگوشت و ترتیبها و رکهای وی
تمام گردد و ماه چهارم شمس ترتیب کند و حق تعالی تعلیم قدرت
بر پیشانی کودک قضا و قدر تقدیر کند و حیات بخشد
و ماه پنجم زهره ترتیب کند و صورت وی تمام گردد
و دست و پای وی در حرکت آید و ماه ششم عطارد تربیت
کند و زبان کودک گویا گردد و ماه هفتم قمر ترتیب کند و موها

وناخنها



وناخنهای وی با تمام رسد و اگر در آن ماه در وجود آید
کودک بزید و اگر ماه هشتم بود زحل تربیت کند اگر در آن
ماه بزاید بمیرد زیرا که قوت بزحل و هشتم تعلق دارد
ماه نهم مشتری تربیت کند و حیات تعلق بوی دارد
و دلیل سعد است و چون در این ماه در وجود آید بنگرند که
موضع قمر کجاست و آن درجه طالع نطفه بوده باشد و در
ساعت ولادت آن درجه که بر افق مشرقی بود در وقت
نطفه موضع قمر بوده باشد و اگر قمر در وقت ولادت
در تحت الارض بود از درجه طالع تا موضع قمر ببینند
که بعد چند است و هر سیزده روز یک درجه حساب کنند
آنچه حاصل آید بر دویست و هفتاد و سه روز و ربع که
مدت حمل بود بیفزایند تا ایام معلوم شود و اگر در وقت
ولادت قمر فوق الارض باشد از درجه غارب
تا موضع قمر ببینند که بعد چند است هر سیزده درجه یک روز
حساب کنند که آن قدر که حاصل آید ایام مکث باشد

فصل ۴۸ در هیلاج بجز شمس و قمر یا اسعاد
یا اجتماع و سهم السعادت و در طالع یا در دهم
و یا در نهم بود هیلاج را نشاید و اگر قمر جزو استقبال
یا اجتماع در وتد بود یا هیلاج وتد هیلاج شاید و سهم
السعادت همچنین و اگر هیچکدام هیچ از طالعات نشاید
و اگر ولادت لیلی بود حکم بر خلاف این بود که گفتیم قمر را
بر شمس مقدم دارند و اجتماع را بر استقبال مقدم دارند
و قمر را در طالع در دهم و هفتم و یازدهم طلب کنند و اگر
درین موضع بود که گفتیم هیلاج شاید و شمس را در طالع چهارم
و هفتم و پنجم و سیم طلب کنند و اگر درین موضع بود هیلاج
شاید و اجتماع و استقبال درا وتاد یا در مایل الاوتاد
طلب کنند اگر درین موضع بود هیلاج را شاید و سهم السعادة
نیز هم برین ترتیب احتیاط کنند و هیلاج بتسویت البیوت
بود فصل ۴۹ در کدخدا بدانکه کدخدا هفت
ستاره اند و موضع ایشان بر برجیست بود اگر کدخدا

در وتد بود



در وتد بود عطیه کبری دهد ~~یا تمام~~ بود و اگر در مایل وتد
بود عطیه وسطی دهد و اگر در زایل الوتد بود عطیه صغری
تا کدخدا بچهار شرط بود شرط اول باید که کدخدا در موضع
هیلاج حظی بیش بود و بر حیث یا بشرف یا مثلثه یا حد
یا وجه و دوم آنکه بنظر دوستی ناظر بود و سیم آنکه منحوس
نباشد از هبوط یا مجاسده یا مقارنه نحسی چهارم
باید که کدخدا مستقیم باشد فصل ۵۰
در عطیه کواکب بدانکه عطیه کبری زحل پنجاه و نه سال
است و عطیه وسطی چهل و چهار و نیم و عطیه
صغری سی سال و عطیه کبری مریخ شصت
و شش سال و عطیه وسطی

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

بدانکه این مختصریست در احکام سال عالم و فصول و احوال نیکی و بدی آن

عوارضائی که صادر شود از راحت و رنج اصناف خلایق و بر سی چهار

باب ترتیب کردیم **باب اول** در استخراج در طالع سال عالم که در

زیجها استادان آورده اند و نیز در رنج عمل بچندین نوع یاد کردیم و

مشروح بدانکه هرگاه که طالع سال برج ثابت افتد حکم همه سال ازان طالع

کنند و اگر طالع برج ذوجسدین باشد حکم بهار و تابستان از اول حمل

بیرون آوردن و حکم خریف و زمستان از اول میزان و اگر برج منقلب بود

طالع سه فصل دیگر استخراج کنند و حکم هر فصل از طالع آن کنند و حکم هر

پانزده روز از طالع اجتماع و استقبال کنند پس همه طالعها احکام بر یک

طریق بود اما بدانکه طالع را دو نسبت است یکی نسبت بشهری که کنند که

بر افق او طالع بیرون آورده باشند و احکام دران شهر ازان

طالع کنند دوم نسبت بمطالع ان شهر استخراج کنند و تقویمات کوا

کب بر طول ۹۱ در صد احکام نکنند و این نوع حکم باشد **باب ۲**

در احکام کلیات عالم بدانکه علم احکام معرفت احوال موجودات

باثر تحریک صح

اجرام علوی و متاثر شدن اجسام سفلی برای تحریک جهت کون و

فساد و اصل شناختن این احوال بدلایل است و حالات هر یک در

قوت و ضعف بوقت تحویل و اگر دلایل از دو نیر امتزاج دهند

احوال هر یک و از اصناف مردم دارد و صورت طالع از آن

برج نگرند که بدان قوم منسوب باشد و صاحب وی از ان کوکب

که دلیل آن صنف مردم باشد چنانکه احوال پادشاهان را از برج

عاشر و صاحب او بنگرند و در طالع روزی آفتاب را شریک آن کرداند

و در طالع شبی قمر را و مناسب سعادت و نحوست هر یک احکام کنند

و احوال وزرا و بزرگان و پادشاهان و مثال و لشکر او را از

۱۱ و صاحب او کنند و مشتری و عطارد و مریخ بنگرند و رای و تدبیر و ا

اعتقاد و عدل و ظلم او از سهم الغیب و صاحب او شد و احوال

رعیت را از درجه طالع و صاحب مستولی او از ماه نگرند و احوال سال

و معاش و کسب را از برج ۲ و صاحب او و از سهم السعادت و

صاحب او و از مشتری و سهم المال و صاحب او نگرند و احوال نکاح

و شرکت و خصومت و دعویها و نصب از خانه ۷ و صاحب او و در هم

وشمس وسهم البروج صاحب او نکرند و احوال فرزندان و فرح
وطرب واختیار و مباشران از خانه ۵ وصاحب او و سهم اولاد
و صاحب و زهره و عطارد نکرند و احوال مسافران و دین و مذهب
از خانه ۹ و خانه ۹ وصاحب او و سهم الاسعار و صاحب او و قمر
و عطارد نکرند و احوال ارتفاعات و اطعمه و عمارت و زراعت
و عواقب امور از خانه ۴ و صاحب او و از سهم جنس و صاحب
او و زحل و مشتری نکرند و احوال دواب و قرض و علت او تنها از خانه
۱۲ و صاحب او و سهم ستوران و صاحب او و زحل نکرند و احوال بیمارها
و بندگان از خانه ۶ و صاحب او و سهم مریک و صاحب او و زحل
و عطارد و قمر نکرند و احوال موت و دیگر نکبات و اندوه را از خانه
۸ و صاحب او و مشتری و زحل و از سهم الخوف و صاحب او نکرند و هم چنین
هر خانه را دلایل او قوت و ضعف او می‌نکرند و نظرها سعد و نحس و
قبول و رد اعتبار میکنند پس هر کدام خانه را که دلایل او قوی‌تر بود
و او را نسبت بقوتها و ذاتی عرض بر یکدیگر ناظر باشند و از اجنای
انچه او بود و اگر بر خلاف این بود حکم بر عکس افتد و اگر افتاب در وقت

اسعار

تحویل ناظر مشتری بود بمودت دلیل عدل پادشاهان باشد و امانت
و انصاف و نیکی احوال خزاین و اگر نظر بعداوه بود انصاف
نماند اما موجود نباشد و اگر بزحل ناظر بود بمودت ظلم کند در صورت
عدل و اگر عداوت بود ظلم کند صریح و چون طالع شب بود و الی
قمر باشد حکم همین بود و اگر سهم الغیب سعدی مستولی باشد را پهاء
پادشاه صواب و نظر عدل و مرحمت دارد و اگر نحسی مستولی بود
حکم بر ضد افتد و اگر زحل نیکو حال بود کشت و زرع بسیار شود و اگر
مشتری قوی حال بود خود تنها نیکو باشد و قیاس کواکب دیگر همین است
با منسوبات هر یک اما ازین کواکب هر کدام که نظر بخانه یا شرف خود
خود دارد یا انجا بود آن قوم را کار بالا گیرد و قوی شوند و اگر در
حظوظ باشد سعادت مناسب آن بدید آید و اگر در حظوظ خود
نباشد اثر شان چندان نیابند و سعادت ایشان روی بانقطاع دارد
و اگر روی بوبال یا هبوط دارند یا درین خانهای باشند دلیل افتادن
طبقات آن کواکب بود از سعادت خود و دیدن منزلت عتاب
آن موضع یا طالع اما نحسی که در میان نیرین بود زیان کم کند مگر متصل بود

که بد باشد ونیز میان دو نحس دلیل امور نهانی باشد وقصد بد
مناسب بود واگر متصل بود بدتر باشد اما انصراف واتصال
هر کوکبی را از سعود ونحوس حکم چنان است که در پیش گفته شد واین
حالات در وقت تحویلات اوقات بنقطهای اعتدال یا انتقال اثر عظیم
تر باشد ومدت او مدید تر خاصه از اوتاد باب ۳ در احکام رجوع
بدانکه هر کوکبی که راجع بود دلیل حیرت وپشیمانی وفرو ماندن وتعویق
کارها بود ورایها خطا وکم ثباتی در منسوبات واگر محترق بود دلیل
بیماریها وموت ونکبت واندوه وزیان رفتن واگر افتات در طالع سال
افتد قوت حال پادشاه بود واگر در خانه نهم افتد پادشاه را سفر افتد
واگر در خانه ۴ باشد بر جای ساکن باشد در مملکت خود واگر در خانهای ساقط
افتد از رعیت باز ماند ودور شود وهمه خانها را قیاس بهمین بود
باب ۴ بدانکه اگر صاحب طالع در طالع بود دقوت حال مردم باشد واگر
در رابع مقبول بود مردم در آن شهر دلخوش باشند واگر نامقبول بود
رضا باشند واگر در ۷ بود گزران شوند از خصمان ودرمانند واگر
در عاشر بود در طلب خدمت پادشاه واکابر باشند ودر جستن جاه دگر



وحرمت بوند واگر در ۸ بود خایف باشند ونکبتها بینند
واگر در ششم بود بیماریها حادث گردد در مردم وقیاس بروج
دیگر بهمین باب ۵ اگر صاحب ۲ در ۱۰ بود یا ۱۱ مال و
ومعاش مردم بسلطان بازگردد واگر ان خانها سعد ان بود بلطف
از رعیت خواهند واگر خانها نحس ان بود بقهر ستانند یا مال ومعاش
مردم بزیان دهند وبدتر آن بود که کوکب نحس باشد باب ۹
اگر صاحب ۹ بصاحب ۷ پیوندد بنظر مودت مردم را سفرها
افتد واگر بعداوت نگرد سفرهای ضروری افتد واگر صاحب طالع
نهم پیوندد مودت مردم رغبت کنند بسفر واگر بعداوت بود بگریزند
واگر آن کوکب زحل بود از شده قحط یا بیماری بگریزند واگر مریخ بود
از لشکرها وجراحت ودزدی وخیانت ونا ایمنی واگر کوکب سعد بود
سفرها باراحت باشد ونفع وخیر مقامها خوش مقبول زوند وخاصه که
نظر نیز سعد باشد واگر صاحب طالع با صاحب ۵ پیوندد مردم در
طرب بوند وفرح فرزندانا واگر نظر بقوت بود هر فرزندی که زاید
نیک بود واگر صاحب ۵ بصاحب طالع پیوندد مردم را شادی بهای بیش

آید و تشریفها و هدیه یابد و فرزند و طرب فزاید و اگر از او باد
بوند دلیل کثرت اینها باشد و توالد و تناسل بسیار شود خاصه
که کوکب نیک حال باشد و اگر خلاف این باشد حکم بر عکس بود
باب ۷ بدانکه سلامتی صاحب ۶ دلیل صحت
مردم بود و اگر آن خانه نحس بود و یا منحوس شده باشد بیمار
یها بدید آید از مزاج آن کوکب نحس و اگر مشتری و عطارد و ماه
در صورت طالع نیکو حال باشد و در او تا د افتاده باشد خاصه در ۱۰
بیماران علاج بپذیرند باب ۸ اگر صاحب ثامن محترق بود
یا در نظر نحسان موتها افتد خاصه که صاحب ۶ ناظر بود بعداوت
یا صاحب طالع و قمر هر دو بد حال بوند و هر کوکب که صاحب ۸ بود منحوس
یا محترق شود موت از طبیعت آن کوکب حادث شود و اگر آن بهمت
زحل بود موت از سکی بود یا از ظلم یا از بیماری دراز و آنچه بزحل منسو
و اگر بمریخ بود قتل افتد یا بیماریهاء دموی و طاعون و حرب و آنچه
بمریخ منسوبست و اگر محترق بود بیماریها از حرارت و پیوسته حادث
شود و سوختن یا معیوب شدن و اگر ببرج حمل بود بیماریها در سر و روی

و دماغ

و دماغ و اطراف باشد و در گوسفند و بز و دیگر حیوانات که بچه‌های
کوچک باشد و اگر بثور باشد بیماریها درد گلو بود و حلق و اطراف گردن
و در گاو و گامیش و از حیوان آنچه بزرگ باشد در نباتات و اگر
در جوزا بود بیماری در کتف بود و بغل و دستها و باقی بروج همه
بدین قیاس باب ۹ بدانکه در صورت طالع هر کوکب که بقوت
ذاتی و عرضی آراسته باشد حکم همه سال از صنف او کنند و اگر
بیشتر کواکب نیکو حال باشند احوال عالم در آن سال همه بر سعادت
و ایمنی و تن درستی و فراخی باشد و کسب و معاش خوب و نیکو بود
و داد و عدل باشد و سازگاری خلایق و توالد و تناسل بسیار
بود و فرزندان مقبل باشند و سفرها مبارک و براحت باشد
و احوال کواکب بر ضد این باشد احکام بر عکس بود باب ۱۰
بدانکه اثر اتصالات نیکو در اوقات امن و آرام عالم عظیم‌تر بود
که دلایل امن و راحت و فراغت خاطر و دلخوشی پادشاه و
خلایق بود و اثر اتصالات بد ایام خوف و تشویش قوی‌تر و موثر
تر بود زیرا که اهل عالم گردانند چون عالم مستعد فساد شده باشد چنانکه
ان فتنهم

در پیش یاد کردیم **باب ۱۱** بدانکه پیوسته گرانی و
تنگی از زحل باشد خاصه که نیک حال بود و ارزانی و فراخی نعمت از
مشتری خاصه که نیک حال بود و اثر هر دو در وقت قران ظاهرتر
باشد باید که بنگرند بصاحب طالع و اجتماع و استقبال مقدم بر
تحویل سال و صاحب طالع و قمر و اگر این سه دلیل مسعود باشند
و هر دو کوکب بجای نیکو افتاده باشند و زاید باشند و صاعد
در افلاک خود نرخها ارزان گردد و اگر این دلایل یکوکبی ناظر
باشد از وسط الشمال باشد کاری قوی تر گردد و اگر احوال
برخلاف ان باشد نرخها ارزان گردد **باب ۱۲**
در سمت طالع بدانکه هر کوکبی که بقوتهاء ذاتی آراسته بود منسوبات
او قیمت گیرد و منسوبات آنچه برج که در وی بود اگر مستولی بود جزو
و اجتماع یا استقبال مقدم بر تحویل سال یا فصل یا در ثالث یا ۹
و مقبول آنچه بدان منسوب بود ارزان گردد و اگر مشتری را
بر طالع مقدم بر تحویل حظ باشد و صاحب طالع مشتری ناظر
بود و زهره و صاحب ثانی نظر دارد بطالع یا صاحب طالع

٩٤

در آن سال یا فصل فراخی بود خاصه که صاحب رابع سعد بود
یا سعد شده باشد اما بکرات تجربه افتاد که چون مشتری راجع شد
طعام نایافت گشت و چون مستقیم شد فراخی بدید آید خاصه
که در برج ارضی بود و اگر قمر از اجتماع و استقبال بیرون آید و بزحل
بپیوندد و زحل صاعد بود و در فلک تدویر آن دلیل گرانی بود
و اگر عطارد با زحل بپیوندد و یا ناظر بود و موثر باشد و آن
چیز گران شود که از منسوبات زحل بود **باب ۱۳**
بدانکه عطارد و صاحب ثانی اگر در سیر زاید بود و صاعد در
افلاک خود و در یکی از اوتاد خاصه در طالع یا عاشر آنچه غذا را
شاید گران گردد و چون زحل در سنبله بود یا در دهم از طالع
سال یا فصل خوردنیها گران شود و اگر در میزان بود قوی تر باشد
و طعام را بیشتر طلب کنند و اگر صاحب طالع در وتد باشد و
صاعد فلک دلیل گرانی نرخها کند اما وقت بدید آمدن گرانی اگر
کوکبی در طالع بود بدانند که آن سال در بهار گرانی و اگر در وسط
السما بود و در تابستان گران بود و اگر در ۷ بود و در پاییز گرانی

شود و اگر در حمل بود در زمستان گرانی بود اما قوت دلیل از
سعود و زاید سیر و بودن او در اوتاد باشد دلیل عزیزی
و بودن او در دیگر موضع طلب داشتن بود و سبب اینست
که زحل در میزان بود از خوف قحط طلب معاش کنند لاجرم
گرانی بود که آنجا صاعد است که در فلک خارج مرکز هر آینه وقتی
گرانی بکمال رسد که زاید بود در سیر و قیمت او بسیار بود اما ضعف
دلیل از هابط شدن بود و نقصان سیر و بودن او در زایل
وتد یا ساقط دلیل خواری و ارزانی کند و بودن او در وبال یا
هبوط دلیل التفات مردم بود با طعمه و اصل این باب آنست که
قوت زحل دلیل گرانی کند و ضعف دلیل ارزانی کند باب ١٦
بدانکه دلیل بادها بروج بادی اند و شمس و قمر و عطارد و دلیل باران
و آبها بروج آبی اند و زهره و قمر و عطارد و اگر در وقت
تحویل سال یا فصل این کواکب درین برجها باشند و در آن بادها
بسیار وزد خاصه از جهت عرض دلیل باران بی حساب بود
خاصه که قمر زاید النور باشد و اگر مریخ با دلایل بادها بود با مشتری باشد



و با سرخی و حرارت باشد و اگر زحل با او باشد بادهای خراب کننده
وزد و معتدل شاید که سرد بود و با نم و حکم قمر همین باشد
و اگر زحل با دلیل باران بود باران آهسته بارد و سرد شود
و نتیجه برف یا باران بود و اگر مشتری باشد باران نهاد بود
و هوا معتدل باشد و بادهای خوش و گرم وزد و اگر مریخ بود
غبارها خیزد و زیادتی بادها و در تابستان سمومها وزد
و اگر عطارد بود باد وزان شود و رعد و برق بود و قوت
باد زیاده شود باب ١٥ در فتح الباب بدانکه
فتح الباب آنست که دو کوکب بیکدیگر نگرند که خانهای ایشان مقابل
یکدیگر بود پس اگر فتح الباب میان عطارد و مشتری بود باد
گرم وزد و اگر یکی ازین دو برج آبی بود باد و باران بود و اگر
در برج خاکی بود باد و سرما بود و اگر در برج آتشی بود ابرهای پریشان
بر آید و بخارها و بادهای گرم بود و اندرین وقت هوا موافق
وقت بود و اگر قمر در آن وقت از یکی منصرف شود و بدیگری شود
نهایت بیشتر باشد خاصه که قمر در برج آبی بود و اگر قمر از زهره

منصرف شود و در مریخ پیوندد هم تغییر هوا پیدا شود بهمان نسبت
که گفته شد از باد و نم و سرما مناسب وقت و بروج و اگر
از ایشان منصرف شود و بزحل پیوندد سرما پدید آید و
تغییر هوا و اگر در برج آبی بود بارندگی باشد و در برج بادی
باد باشد و اگر زحل در برج بادی باشد بادها سخت وزد
و اگر در برج خاکی بود سرما سخت باشد و اگر در برج آبی باشد
بارندگی یا سرما و باد بود و اگر در زمستان بود برف و دمه
باشد و اگر در برج آتشی باشد بارندگی بود و شکستن هوا و اگر
آفتاب در برج آبی بود بارندگی بود و شکستن گرما در وقت و اگر آفتاب
در برج آتشی باشد سرما کمتر بود و اگر در برج بادی باشد بادها وزد و ابرها
انگیزد و بخارها پدید آید و زود متلاشی شود و اگر در برج خاکی
باشد سرما شکند و در تابستان گرما بود با اعتدال شود و اگر در آن
وقت در برج آبی باشد باران بود و در برج بادی باد وزد
و در برج آتشی گرما زیادت شود و بارندگی بود و این همه احوال
مناسب وقت باشد اما پیوستن قمر بزحل در برج آتشی تاریکیها بود

و بخارها

و بخارها و در برج خاکی سرما بود و در برج بادی و در برج آبی
بارندگی و سردی اما اگر درین میان دلایل دیگر افتد و در مد
لولات زیادت کنند و مناسب طبیعت بود اما مزاج طالع
اجتماع و استقبال در سرما و گرما و خشکی و تری عظیم بود تا دیگر
دلایل مزاج صاحب طالع و موضع او را نیز اعتبار کنند و اگر
فتح الباب نزدیک اجتماع و استقبال افتد یا نزدیک دو تربیع قمر
با اتصالات او که آنرا مرکزها خوانند دلیل قوت تغییر هوا بود و با
رندگی و آب بسیار خاصه که یکی از کواکب صاحب اجتماع و یا استقبال
طالع بود و طالع برج آبی یا بادی باشد و اگر برج خاکی بود سرما سخت
باشد و اگر آن کوکب راجع بود تغییر هوا و تاریکی بغایت شود اما
عطارد چون در برجی بسیار ماند هر کجا که بود ابرها انگیزد و علتها
در هوا از مزاج برج باشد اما قمر در زیادتی ابهاد دلیل است چون زایل
بود در نور و میتر بود و رسیده باجتماع یا استقبال که صاعد بود در
فلک اوج خود و چون این احوال قمر را بود وقت تحویل با فصل
اتفاق افتد و قمر در میان طالع و وسط السما بود یا در ربعی که مقابل

بلشت

باو دلیل ابهار بسیار بود و در آن سال ها در ان فصل و اگر کواکب
جمع آیند بادها مخالف وزد و اما چون زهره مغربی بود در برج آبی
دلیل باران و ابرها بود و گردیدن هوا و چون مشرق بود دلیل سرما
باشد **باب ۱۶** بدانکه صاحب طالع سال ها فصل
یا اجتماع یا استقبال چون از کوکب باران بود و کواکب دیگر از بروج
آبی بود ناظر بود باران بسیار آید و ابهار بسیار شود و اگر در برج بادی
جمع شود بادها مخالف وزد اما چون زهره مغربی بود در برج آبی
دلیل باران و ابرها بود و متغیر گشتن هوا چون مشرقی بود دلیل سرما
باشد خاصه که طالع برج آبی باشد و اگر ان کواکب قمر باشد باران بسیار بارد
و سیلها خیزد و اگر زهره بود ابرهای سیاه بود و تاریکی شود و اگر عطارد
بود رعد و برق باشد بارندگی کمتر و اگر زحل بود باران ریز آید
و آهسته بارد و اگر مشتری بود تغییر هوا باشد و بخارها و گرمی و
بارندگی بهم و عطارد چون از برج به برجی تحویل کند هوا متغیر شود
مناسب وقت و برج از گرما و سرما و نم و باد آنگاه کوکب را اثر بود.
در وقت هر تحویل به برجی ولیکن چون در وقت تحویل ها از زهره و قمر

ل شوند در
ج آبی باران
بسیار آید و
ابها بسیار شود
اگر در جمع
بند صح

وعطارد



وعطارد در حوت باشد ابهار و بادها بسیار بود در ان سال و
هوا سرد گردد اما پیوستن قمر با زهره و از فانهار عطارد ابرها
و بادها و بارانها انگیزد و اگر عطارد با زهره بود یا ناظر باشد
سخت بود اما اتصال عطارد با زحل یا زهره بزحل دلیل سرما بود
و بارندگی و رعد و برق در وقت شکستن گرما باشد و از تغیر هوا
خالی نبود و اگر زهره با ایشان مشرقی بود گرما بشکند و ابرها و نما
رها تولد کند و نم بود و اگر نزدیک تحویل آفتاب بجدی زهره مشرقی بود
زمستان سرد بود و دمه باشد و اگر در وقت تحویل فصلین زهره مشرقی
بود رو بسرد شود و نمها باشد مگر رونده بود یا محترق که اثر کم
کند و اگر نزدیک آفتاب بسرطان مریخ مشرقی بود گرما قوی شود و علا مات
شهب بسیار بود و اگر وقت آفتاب بجدی مریخ تحت الشعاع بود
یا در حد تشریق بود سرما کم کند اما زحل در برج آبی دلیل خشکی سال بود
و نقصان ابها و خشک چشمها و گذشتن تابستان باعتدال و اگر مریخ
در برج آبی بود خشکی سال بود و در برج آتشی گرما بود و سموم ها و
سوختن ها فانها و در زمستان تسکین سرما بود و در برج بادی

همین حکم دارد اما اگر در برج خاکی شکستن سرما بود و خشکی هوا
در وقت تابستان شکستن گرما بود اما نظر آفتاب با مشتری
یا مریخ بود دلیل کند که گرما بود خاصه در برج آتشی یا بادی و
نظر قمر با آفتاب یا مریخ یا مشتری حکم همین دارد و اگر در تحویل سال
مشتری و زحل بجرم باهم پیوندند و در برج هوائی باشد و بادها
وزد در آن مدت و در برج خاکی سرما بود و در برج آبی هم سرما باشد
و بارندگی و در برج آتشی شکستن سرما بود و کدورت هوا و
گرفتگی و در تابستان گرما باعتدال بود اما زحل و مریخ در رابع
سال یا فصل اجتماع یا استقبال دلیل زلزله و خسف باشد
خاصه که در برج خاکی یا آبی و اگر عطارد یا قمر با او بود یا هر دو ناظر
باشند خاصه نظر نحس نحسین و احتراق زحل در برج خاکی و قران
نحسین همین حکم دارد و باران سرما بود اما مریخ در عاشر طالعها
دلیل نمودن اشتهاد در هوا بود خاصه که در آن برج بادی بود
یا آتشی و منحوس شده باشد و اگر عطارد با بخاملطر باشد و ذوا
ابه پدید آید و ذوذنب نیز و چون یکی ازین دو علامت پدید

آید و جرم

آید و جرم شمس سیاه یا سرخ نماید آن فتنه ظاهر شود و قوی تر بود
و گفته اند که اثر ذوذوابه در آن اقلیم و ناحیت بلند ظاهر تر بود
که آن علامات ماسمی راس یکی بزد و جایها که او را به بیستند و در
شهرها که منسوب بود بدان برج

## باب ١٧ در تغییر حال هوا

بسبب قرب و بعد کواکب از آفتاب بدانکه چون قمر از اجتماع بیرون
آید یا بتربیع اول آفتاب که برسد تری کند و از تربیع تا استقبال
گرم کند و انجا تا تربیع ثانی خشکی کند و از انجا تا اجتماع سردی کند
اما قمر از اجتماع تا استقبال زاید النور باشد و از انجا تا اجتماع
ناقص النور و قول دیگر انست که قمر از تربیع او تا تربیع ثانی زاید
النور است و از تربیع ثانی تا تربیع اول ناقص النور است
ازان جهت که نور ظلمت بوقت دو تربیع در جرم او متساوی
است و چون از تربیع اول بگذرد نور بر ظلمت غالب آید تا تر
بیع ثانی و از تربیع ثانی ظلمت بر نور غالب شود تا تربیع اول
اما سه کوکب علوی چون از احتراق بیرون آید تا مقام اول تری
کند و انجا تا مقابله شمس گرمی کند و انجا تا مقام ثانی خشکی کند

وازانجا تا احتراق سردی کند اما زهره وعطارد از احتراق
اول تری کند وچون راجع شوند تا احتراق در رجعت گرمی
کنند واز احتراق تا باز مستقیم شوند خشکی کنند واز
انجا تا احتراق سردی کنند اما کوکبی دلیل سردی شود و دیگری
دلیل گرمی ودیگری دلیل تری ودیگر دلیل خشکی حالها مختلف
درهوا بدید آید وبسبب ضعف وقوت هر کوکبی امتزاج
ایشان پس دران وقت احتیاط باید کردن واحکام مناسب
امتزاجات نهادن ونظر کردن وقوت وضعف هر یکی
را از دیگری جدا کردن تا احکام صواب بود باب ١٨
در تغییر حال هوا بوجه طبیعی اگر هوا صافی باشد ودر وقت طلوع
وغروب برگرد افتاب دایره ها نماید بسرخ لونی گرد بر گرد او
رنگ او بسرخی گراید یا شعاع او کشیده نماید دلیل بادها بود واگر
سیاه لون نماید یا بسبزی گراید باد وبارش او سپیدی نماید یا گرد
دائره باشد دلیل بارندگی بود وسردی هوا اما بیشتر از اجتماع
یا استقبال الحصه روز نگرند موضع قمر وهمان صفتها که در شمس

بشمس

بسس گفته شد در قمر دارند اگر موجود بود حکم همانست که در
شمس گفته شد واگر گرد قمر دایره نماید وان دایره چنان باشد
که پنداری حرکت میکند یا می جنبد اثری قوی تر بود اما چون
افتاب از نقطه جدی بگذرد در همه عالم سرما بدید آید جهت
آنکه بپرورده که در هوا بود چون آفتاب میل بشمال کند از حرارت
او آن برودت منهزم شود وروی بشمال نهد سردی در عالم پیدا
شود ودر هر موضعی بحسب طبیعت او وآن اندک سرمایی بود
که پیوسته در هر صبح پیدا شود علت همان حرارت آفتاب است
که چون آفتاب خواهد که طالع شود برودت شب از اثر حرارت
او روی بمغرب نهد ومنهزم پس سردی پیدا شود در صبح اما کوکب
ثابته در شب انجا باشد بزرگتر نماید دلیل باد وبارندگی بود واگر
آتشها بینند که آنرا شهاب خوانند دلیل بادها بود از آن جهت
که شهاب رفته بود واگر از جهتی که به دلنند بادها مضطرب بود
بی ترتیب اما نمودن قوس وقزح در مغرب وقتی که هوا صافی
بود دلیل سرما بود واگر هوا صافی نبود دلیل کند که هوا صافی شود

ودر مشرق نمودن او دلیل سرما بود وقتی که هوا صافی باشد واگر
هوا صافی نبود ابرها پریشانی پیش گیرند باب ١٩ در احوال فتنه
و حروب بدانکه دلیل فتنه و حرب حل و اتصالات نحس در میان
ایشان و موضع مریخ و زحل و سهم الحرب اما آفتاب دلیل پادشاه
شاهست و مشتری دلیل مدعی و خارجی و زهره دلیل مصالحه و
قمر دلیل رسول و اگر بوقت قران مشتری و زحل میان طرفین دلایل
نظرها بد افتاده باشد در مدت آن قران حربها و آفتها افتند
و اگر مشتری مستعلی بوده باشد در قران مدعی موجود بود و اگر مریخ
بوقت تحویل سال قران یا زمان قران در خانه مشتری بود مدعی را
مرادات جمع ایدا هما بوقت پدید آمدن این احوال بود در انتهای
طالع قران یا برج قران بیکی از دو خانه مشتری رسد پس اگر مریخ در
برج انتهای طالع قران یا برج قران بود یا در طالع سال عقب یا
ز مدعی نشوند و اگر مریخ بمشتری ناظر بود و قوت بیشتر بود و اگر مدعی
در عاشر طالع سال بود مدعی تخت و ملک بگیرد و اگر در یازدهم خانه
خانها بود قوت بیابد و اگر در خانهای ٩ بود بگریزد یا سفر کند



و اگر در ٤ بود در آن بلد یا ناحیت باشد و اگر در ١٢ بود درماند و اگر
در ٨ بود باطل گردد و اگر مریخ درین وقت از مشتری نقل کند بزحل
به پیوندد و عطارد بدحال بود و زهره ساقط فتنها در عالم پیدا
گردد و حرب و قتل افتد و اگر مشتری ضعیف بوده باشد در وقت
قران مستعلی مدعی ضعیف شود و خروج بدکاران و فرومایگان
بود و زود باطل شوند و اگر مریخ در خانهای زحل بوده باشد یا عطارد رد
بوقت قران مدعی و خارجی زود باطل شوند و اگر راجع بوده باشد
کار بدتر باشد و اگر تحت الشعاع بوده باشد تا که فرو گیرندش
مگر در حدی بود که اندک قوتی تواند کرد اما در وقت خروج مدعی
و اگر زهره نیک حال بود صلح زود افتد و اگر در آن وقت نظر علوین
باشد بعد از هم نظر صلح و خیر بود و اگر زهره و قمر نیک حال بوند رسول
فایده دهد و اگر بدحال بود سبب فساد شود آن رسالت و اگر
در طالع سال یا زمان قران مریخ قوی حال بود مقبول در موضع خود
در مدت آن قران فتنها کم بود و اگر ضعیف و نامقبول بود خونریزی و کشتنها
روی نماید و حربها خیزد خاصه که در نظر نحس افتاده یا زحل بود

و مستولی بر موضع او هم بدحال بود و هم ناظر بعداوت و اگر مریخ
مستقیم بود لشکر دل بشکنند و اگر راجع بود در هراس و حیرت افتند
و منهزم شود

## باب ۲۰

بدانکه تربیع و مقابله مریخ و زحل در
وقت تحویل سال یا فصل دلیل قتل و حرب بود در آن سال یا آن
فصل و این احوال وقتی پدید آید که بتدلیس مریخ و زحل رسد
یا شعاع تربیع یا مقابله او یا به بیوتی از اوتاد طالع هر روزی بیجا
و نه دقیقه و هشت ثانیه مثل حرکت وسط آفتاب بر توالی و
بدتر آن بود که بعد از میان مریخ و زحل همان قدر که میان وتدی
یا نحس یا شعاع نحس بر توالی پس اگر چنین بود بدان مدت که مریخ
بزحل رسد تسییر و تدبیر بر آن نحس رسیده باشد یا شعاع نحس
فساد و شر درین وقت ظاهر شود و اگر دلیل فتنه نحس باشد در اول
سال یا فصل فتنه زودتر ظاهر شود و دیرتر ماند و ظهور مدعی
و خارجی بود اما مریخ تحت الشعاع در آید فتنها و حربها انگیزد و شبیخون
زند و قتلها آورد در نهان ناگاه فرو گیرد و اگر در وتدی بود و این
حال او و اوتاد طالع و این وتد بر منقلب باشند کار سخت بود خاصه

قران

روندم باشد

ن رونده باشد و بدتر آنگاه بود که این اتفاق در انتهاء طالع قران
ب افتد یا مریخ سال کدخدا بود و از برج انتها و اگر مریخ در تربیع آفتاب
باشد وقت تحویل سال یا فصل قوم با پادشاه خلاف کنند
و عداوت اندیشند و اگر بمقابله آفتاب بود کار قوی تر باشد
و زود دشمنی و مخالفت آشکارا شود و قتل و حرب افتد خاصه
که برج مریخ منقلب بود و هر آینه مریخ درین وقت راجع باشد پس
اگر مقابله آفتاب از زحل بود مریخ در میزان باشد کار قوی تر بود و این
مخالفان را وقتی نکبت رسد که جرم مریخ بزحل رسد یا تسییر مریخ خیانات
ایشان ظاهر شود و فرو مانند و باطل گردند و باشد که وقت
استقامت مریخ مفسدان پشیمان برند و از سر خیانت بگذرند
اما اگر مریخ سال کدخداه بود برج انتهاء طالع قران با خداوند
طالع سال بود دشمنان پادشاه پیشتر شوند خاصه که قوی طالع
بود در انگیزد و اگر مریخ بتربیع آفتاب از برج آتشی نگردد دشمنان
پادشاه از طرف مشرق بیرون آیند و سه جهت دیگر را همین حکم است
و اگر مریخ خداوند خانه آفتاب بود قیاس همین است و مریخ را

خانهای غرب هیچ خانه بدتر از جوزا نیست چون از وبال
بیرون می آید و در وی میگردد و بشرف میرود فی الجمله است
که ضعف مریخ در ابتداآت دلیل کشوکش است و برخوا
ستن فتنه و قوت او دلیل سکون فتنه

## باب ۲۱

بدانکه چون مریخ بوقت ابتداءات بسهم السعادة یا سهم الغیب
نظر کند بعداوت دلیل فرو دیها و خیانتها و کشتن و راه زدن بود
و اگر بجای مریخ زحل بود دلیل بیماریها و یا تنگیها و ظلم باشد
~~و در مبداء سال نگرند در برج انتهاء ظلم باشد و در مبداء~~
سال نگرند در برج انتهاء طالع ولادت پادشاه یا انتهاء عاشر
او یا انتهاء طالع او هر کدام که موجود بود و مریخ در وتدی باشد
از آن طالع خاصه در عاشر دلیل فتنه و احوال پادشاه و اضطراب
بود و بدتر آن باشد که آن وتد موافق بدی بود و از اوتاد طالع
سال بود و اگر مریخ بوقت حرب در ربع مشرق بود از طالع پادشاه
طولشکر مشرق را بود و سه جهت دیگر را حکم همین است و اگر چه مریخ
ضعیف بود جهت او مظفر بود اما ابونصر معطی میگوید که مریخ از ده
مظفر



درجه ثور تا ده درجه اسد مشرقی بود و از آنجا تا ده درجه عقرب
جنوبی و از آنجا تا ده درجه دلو مغربی بود و از آنجا تا ده درجه ثور
شمالی بود پس مریخ در هر ربعی که بود ازین ارباع ظفر لشکریان آن
مد طرف را بود و این قول را از اسرار هرمس شمرند و ابو المعشر و ابو المحا
غزنوی یاد کرده اند و پسندیده اند و اگر بوقت آنکه مریخ دلیل فتنه
و حرب خواهد گشت در اول سال با فصل سعدی بود دیگر دلیل خاصه
قوت و فتنهها را دلیل بود اما بر قوت بود ولی بفعل نیاید و اگر
آن سعد مقبول بود مانع از طبیعت آن سعد باشد و موضع وی
و اگر در خانه سعدی بود چون آن سعد راجع گردد مفسدان از
فساد باز مانند و خوار گردند و خیانت ایشان ظاهر گردد

## باب ۲۲

در استخراج دو سهم بدانکه دو سهم حرب است که یکی را بیرون از شب
آن درجه آفتاب بگیرند تا درجه هفتم طالع و از طالع بیفکنند سهم دوم را
بروز و شب از درجه مریخ یا قمر گیرند و از موضع شمس بیفکنند و اگر مریخ
با یکی ازین دو سهم بود یا بنظر عداوت نگرد فتنه و حرب پدید آید
و خاصه که در وتدی بود و آن وتد برج آتشی باشد اتصال شمس

با مریخ بمودت از حظوظ سعدان نصرت پادشاه و لشکر بود
و نظر عطارد با مشتری بمودت دلیل بسیار شدن خزانهٔ پادشاه
بود و راس مستوفیان و قوت ذات مستولی بر سهم السعادت
و سهم الغیب دلیل آن در بیش ملوک و سلاطین باشد و قمر با راس
در وسط السما دلیل زیادتی دولت و مملکت پادشاه بود و خاصه
که قمر مقبول بود فرزندان در ان سال مقتول رایند و آفتاب در وسط
السما دلیل ظفر دلیل ملوک بود بر اعدا خاصه که نظر مشتری باشد
و قمر چون از اجتماع یا استقبال مقدم بیرون آید اگر بسعدی پیوندد
دلیل کند که خیر و سعادت و صحت خلایق باشد و فراخی و ایمنی خاصه
که نظر مودت مقبول بود اگر بنحسی پیوندد حکم بر ضد باشد اما گفته ام
که این عمل در هر اجتماع و استقبال نگاه باید داشت چون قمر از آفتاب
منصرف شود بهر نظر که باشد بعطارد پیوندد دلیل اراجیف بود و
بسیاری اخبار و کسادی بازارها خاصه که عطارد نحس باشد و اگر قمر
از نحس منصرف باشد و بعطارد پیوندد دلیل شدة بود و ظلم و
تفاوت نرخها خاصه که نحس بود اما اگر از سعدی منصرف شود بعطارد

بپیوندد

پیوندد دلیل اخبار خوش بود و تیزی بازارها و فرح عوام و ارزانی
نرخها و بسیاری مردم **باب ۲۳** در آنکه دلایل کلیات دلایل
قران اصلست و دلایل طالع سال فرع و دلایل فصل فرع آن و دلایل
استقبال و اجتماع فرع آن و معظم ترین دلایل در احکام سال عالم
و انتهای طالع قران بر برج قران است و دلایل هر یکی بر و عمل کرده
باشد و در وقت قران خیر بقوت باشد چون نوبت بدان
دلیل رسد آن خیر از قوت بفعل آید و هنگام وجود آن و عدم آن
که انتهای آن چیز رسد و دلایل دیگر همچنین پس واجب آن کند که هر سال نگاه
کند در انتهاات و سال خدات و صاحب دور و احکام کلیات
سال از ان دلایل کنند و مراد از ین قران قران صغری است که حکم
سال از وی کنند و اگر دست بدلایل قرانهاء دیگر زنند این جزوی
باشد و فرع آن شود اما چون مقدم معلوم گشت در اول برج
انتها او بدانند که از برج قران که بر وی اعتماد بیشتر است و
خدا و صاحب دور پس اگر سال خدا کوکب مستعلی باشد مستو
مستولی برج و قران با صاحب دور دلیل قوت حال پادشاه بود

بود و اکابر و خداوندان دولت و مضاعف شدن سعادت
پادشاه و بزرکان خاصه که سعدان ناظر باشند سال خدا و صاحب
دور خاصه که مستعل با مستولی بود و صاحب دور مشتری باشد
یا انتهاء برج قران رسیده بود اما اکر مستعل زحل باشد و در ین
وقت مریخ بد و ناظر بود عداوت فساد ظاهر شود از طبیعت
برج زحل و مریخ و حادثه افتد و شر در خلایق و مکروه پیدا شود
و اکر زحل در وقت قران قوی بود باشد در ین وقت ضعیف بود
و نقصان حال صاحب دولتان باشد و انچه بزحل منسوبست
و اکر در ان وقت ضعیف باشد که در ین قوی بود احوال پادشاه
و خداوندان جاه بالاکیر د و خاصه که انتهاآت باصل باز رسیده
باشد و اکر سعدان ناظر باشند کار قوی تر باشد باب ٢٤
در دلایل جزویات بدانکه چون انتهاء طالع قران با برج قران رسد
صاحب دور ان کوکب باشد که فلک او تحت فلک صاحب طالع یا برج
قران بود و سال سیم ان کوکب که فلک او تحت این دیکر باشد و هم بدین
قیاس پس یکسال هفتم باز صاحب دور کوکب اول شود پس اکر برج



انتهاء
دوم برج قران باشد و مسعود و نیکو حال دلیل فراخی بود
و دران سال و کسب و معاش نیکو بود و تیزی بازارها و روایی
معاملات و معاونت مردم با یکدیکر و بهی و عدل و رافت و مر
فاهیت و اکر این سه دلیل بد حال باشد حکم بر ضد ان باشد اما چون
انتهاء بخانه سیم رسد و سال خدا قوی حال باشد و صاحب دور
سعد یا مسعود دلیل سازکاری بود میان خویشان و بسیاری
نقل و حرکت و طلب علم و کثرت طاعت و نیکی اعتقاد و منفعت از سع
و شری و اکر دلایل بد حال باشد حکم بر عکس این باشد و انتقال
افتدن اختیار و در انتها بد بود اما چون انتهاء بخانه چهارم
رسد و دلایل قوی حال بود دلیل ابادانی جایها و نیکی ضیاع و عقار
و بسیاری کشت و زرع و قوت کار دهقنت و کثرت ارتفاعات
و عواقب محمود در کارها و اسودکی خلایق بود در اوطان و
و غیاهر دوازده برج معلوم شد همینست پس چون منسوبات
بشرح معلوم شده باشد و اوتاد طالعها انتها بهر برج که رسد
احکام مناسب آن برج نهند چنانکه بیان کردیم تا سال سیزدهم

که انتهار برج اصل باز رسد اما نوبت انتهار همه برجها
ونوبت اصحاب ادوار این اصول را بانکه یاد داشت کراین
برج در وقت قران چون بوده است قوی یا ضعیف وصاحب
او صاحب دور چگونه افتاده پس آن چهار شده اول آنکه در وقت
قران برج مسعود بوده باشد و کوکب نیز مسعود بود چون نوبت
باو رسد آن سعادت بوجهی احسن پدید آید و مضاعف شود
و همه سال در منسوبات او نیکی باشد ثانی آنست که اگر نحس بوده
باشد و درین وقت نیز نحس بود فساد او مضاعف شود در
منسوبات او و ثالث آنست که نحس بوده باشد و درین وقت
سعد بود کار منسوبات او درین سال نکو گردد و رابع آنست
که سعد بوده باشد و درین سال نحس بود در منسوبات او فساد
افتد آن مردم و چون سال بگذرد باز نیکو شود و اگر در برج
انتها کوکبی نحس بود فساد منسوبات آن برج باشد در آن سال و اگر
این برج وبال یا هبوط او بود منسوبات کوکب نیز فساد
رسد و آن فساد ها از طبیعت آن برج و آن کوکب بود در مردم و

واجناس

واجناس حر

وهوا و مودت بشخص باشد که از طبقات او بود و اگر کوکبی سعد بود
عزت خداوندان برج بود و اگر کوکب درین برج مقبول بود عزت
طبقات او بود و نیکی احوال خلایق و درستی هوا و شعاعات کواکب
که در وقت قران افتاده باشد در برج و درین وقت نیز اعتبار
عظیم کنند **باب ۲۵** اگر برج انتهار طالع قران یا برج قران هوا فقت
کند یا طالع پادشاه یا انتهاء طالع یا عاشر او یا با انتهاء طالع
جلوس او یا با طالع تحویل او دلیل قوت حال پادشاه بود و افزونی
ممالک و خزاین و اگر دلایل سعد باشند پادشاه را نظر بر عدل با شد
وانصاف و ایمنی بود و فراخی نعمت و اگر نحس بود حکم بر عکس آید
و اگر در جزو قران با طالع قران یا برجی که در وقت قران سعدی
بوده باشد خسوف یا کسوف افتد یا این مواضع طالع کسوفی
شود یا در آن خانها قران نحسین افتد یا از دو نحس یکی بنوبت رسد
درین احوال پادشاه و خداوندان دولت را نکبت و در خلایق
بیماریها و مکروهات واقع شود از طبیعت آن دلایل و فساد
هوا پدید آید و تغییر حالات و اگر در اواخر قران این اتفاق افتد

پادشاه را نکبت شود و فساد اکابر پیدا شود و حال معارف
و توانگران متغیر شود و اضطراب ملک وا نتها چون بدان برج
رسد که آفتاب در وی بوده باشد بوقت قران زیادتی حال
پادشاه بود در ان سال و از ان نزدیکان و اعیان پادشاه
و حکم قمر همین باشد و اگر ان برج موافق وتد از طالع پادشاه افتد
کار قوی تر بود و حکم سهم السعادة همین است در افزونی خزینه
و اگر سهم الغیب بود قوت تدبیرهای پادشاه بود در کارها و سعادت
قوتهای باطنی او و نیکی رایهای پادشاه و اگر سهم العیب بد حال بود
رایهای پادشاه بظلم و فساد مایل باشند باب ۲۶
در احکام کسوف و خسوف بدانکه کسوفات را اثر عظیم است در احوال
عام خاصه که انوار در وسط السما بود و کسوف بذات خود مضرت
رساند بملوک و سلاطین و اکابر و حاکمان و مقربان پادشاهان و توانگران
و جواهر و نقود منسوبات ببرج کسوف و طالع او اما خسوف بذات
خود مضرت رساند بخلقان و نابینایان و حاجیان و خاتونان
و کودکان و زنان حامله و نباتات و ابها و مسافران و رسولان

و بمنسوبات



و بمنسوبات
برج خسوف و طالع خسوف اما نکبت مضرت کسوفات بمقدار
کمیت کسوفات بود و از کل و بعض و فاعل مضرت کوکب مستولی بود
بر طالع کسوف برج هر دو پس او مدبر باشد بر احوال کسوفات
اما وقت بود که از ان کم زیاده بود حکم بر قوی تر نهند و دیگر اثرا
در مزاج شریک او کنند اما کواکب ثابته وقت باشد که کوکبی تدبیر
شایسته بود و فصل ان ظاهرتر باز فعل کواکب علوی از سفلی
قوی تر باشد و کیفیت مضرت بر صفت مدبر موثر باشد
اما از کواکب ثابته ان شایسته بود بشد بر کسوفات که بر درجه طلوع
او کسوف یا خسوف افتد یا درجه ممر او یا ازین دو درجه
یکی طالع کسوف یا خسوف شود اما اگر مدبر کسوفات زحل باشد
مضرت او از ظلم باشد و تنگی و هر اینه فساد اشیا از مردم زحلی
بود و زحلیان مستولی شوند و از ایشان رنج و مشقت رسد
و هوا تیره گردد و بیماریهای بد حادث شود و اما اگر مدبر مشتری
بود و مضرت از مردم نیکوکار رسد از امر معروف و نهی منکر و زنا
و حد و قصاص و طلب حقوق شرعی و ارزانی چیزها خاصه از اطعمه

اما بسعتی و زود حکم ارزان شود و طبقات مشتری مستولی
شوند اما اگر این هر دو کوکب عالی مستولی شوند ظلمی پدید آید
و در صورت عدل خوفی ظاهر شود بر صفت رجا و قحط شود
بر مزاج حصب و قیاس و کوکب دیگر بهمین طریق است اما اگر
هیچ کوکبی مستولی گفته مضرت مزاج آن اقرین بود و از ذات کسوف
یا خسوف چنانکه گفته شد اما امکان دارد که چون کسوف کلی بود
یا اکثر جرم منکسف شود و در برج آتشی از ذوات اذناب چیزی
ظاهر شود و مضرت آن کسوف با فراط گردد و فساد افتد و
قتلها و حربها ظاهر شود و پادشاهان را نکبت رسد و تبدل احوال [illegible]
دولتها بود چنانکه در پیش گفته شد خاصه که شمس بر حال با شد یا این
احوال در آخر قران یا آخر دولت افتد یا وقتی که عالم مستعد شده و
شده باشد و اگر کسوف یا خسوفی بر درجه طالع سهم الاتفاق افتد
زیان رساند بتن و جان اندر شهر و در بند و حبس افتد و بیم نقصان
شر بود و رفتن حشم خاصه که در عقده دنب باشد و اگر در عاشر افتد
بدی احوال و دولت بود و عمل و صنعت و الم پادشاه و اکابر

[illegible]

و اگر در ثانی افتد وبال باشد و معاش با دگران و مضرت
از خوردن چیزها و حکم بیوت دیگر همین است و اگر کسوف یا خسوف
در موضع آفتاب یا ماه افتد یا در موضع سهم السعاده مولود را
خوف بیماری و علتها باشد و ملال و فساد از خارجی و داخلی
چون زیان جاه و مال و جان و تن و اگر در موضع سهم الغیب افتد
فساد قوتهای باطنی باشد و رفتن عقل و نقصان رای تدبیر

## باب ۲۷

بدانکه قابل مضرت برج کسوفات بود طالع
کسوفات و موضع مدبر بر هر دو برج پس اگر مدبر در برج بادی
بادی بود مضرت او در مردم باشد و انواع حیوانات و طیور آفت
رسد و جهور بادها و زیان کار و بودن غمها و ابرهای گوناگون و اگر
برجهای خاکی بود مضرت حیوانات سم شکافته و نباتات و خوردنیها
و زمینها مزروع و عمارتها و خوف زلزله و خسف و سرما باشد و
نقصان میوهها و بدی حالها و مسافران دریا و جواهر آبی باشد
و باران کم باشد و تاریکی سرما و فساد و اگر در برجهای آتشی بود مضرت
در معادن و جواهر و نقود بود و گرما و شکستن سرما و فساد

و اگر [illegible]

[illegible]

در شکوفهها و انواع گلها و میوهها بود و اگر در میزان بود فساد میوهها
تیرماهی بود و تغییر در هوا و اگر در برج منقلب افتد خرابی جایهای فوق
باشد و تغییر چیزها و عادتهای مردم و مضرت از گرما یا از سرما و هوا
ان نقطه و اگر مدبر زحل باشد فساد از انواع بیماریها بود که
بزحل منسوبست و درشتی در هوا پدید آید و ابرها و بیم قحط
بود و یا مضرت در حیوانات بارکش بزرگ ظاهر شود و
شایع بود دهاقین و فقرا و گوشه‌نشینان و خداوندان قدیم بود
و اگر مشتری بود مردم را برانگیزد بطلب مال و معاش و حرمت و جاه
و فراخی پدید آید و نتایج حیوانات بسیار بود و هوا باعتدال باشد
و بادهای خوش وزد و اگر مدبر مریخ بود فسادها پدید آید از خشکی هوا
و افتادن خصومتها و قتل و بیماری بود چون تبهای دایم و درد دا
نها و استطلاق حل و آنچه بمریخ منسوبست و بودن حیلتها و دزدیها و خیانتها و خبث
و خوف بهایم بود در وقت و در بارندگی و نمودن علامتها
و فساد حال اشجار و تغییر حال لشکرها و بیماریها در گوسفند و بز و
اسب و شکستن سرما و بودن اراجیف و هراس و اگر زهره مدبر

بود فعل او



بود فعل او مناسب فعل مشتری باشد و طلب تزویج و طرب
و معاشرت در مردم ظاهر شود و درستی تن و تسلیط شدن
زنان و نارسایی ایشان و ارزانی برده و اطعمه و ملبوس
و اگر عطارد مدبر بود مزاج آن کواکب گیرد بدو پیوسته
باشد یا مزاج موضع خود و فعل آن کوکب از وی ظاهر
شود و آن برج تغییر حال هوا بود و بادها مضطرب و تیزگو
شدن خلایق و زود فهم و ساختن حیلتها و بودن اراجیف
و نوشتن خطها و قبالها اما حکم کلی آنست که چون مدبر سعد بود
و موضع او سعد باشد تاثیر او بخیر مایل و اگر نحس بود موضع
او نحس بود تاثیر او بشر مایل بود اما اگر مدبر بنظر سعد مسعود بود
فساد و مضرت کمتر باشد و اگر بنظر نحس منحوس شود تاثیر او زیان
کند از طبیعت خود

**باب ۲۸** در تاثیر مکان بدانکه خسوف
و کسوف در آن موضعها بیش بود که ببرج خسوف یا کسوف
منسوب بود و طالع هردو مثلثات هر یک پس بنگرند در برج
خسوف و کسوف و طالع هر یک تا از کدام مثلثات است

و آن مثلثات کدام ربع است از ارباع عالم و بدانند که تاثیرات
در آن ربع بیشتر بود و بلاد و بدید کنند یا آن شهر که ببرج
و کسوف و بطالع هر یک منسوب بود اما مدت تاثیر ساعات
مشتری تمام هر یک معلوم شود یعنی از ساعات ابتدا تا ساعات
انتها پس هر ساعتی در کسوف یکسالی حساب کنند و هر دقیقه
را ششماه و در خسوف هر ساعتی را ماهی و هر روز دو دقیقه
مثلا اگر تمامت کسوف یکساعت بود و دو دقیقه تاثیرش
یکسال بود و دوازده روز و در خسوف یکماه بود و دیگر زمان
تاثیرات را وقتی است که اثر آن در آن وقت قوی تر است و معرفت
آن او بعمل آنست که ساعات زمانی که میان کسوف و تمام است بدانند
و بدان طریق که بگیرند درجات مطلعی که میان موضع کسوف و طالع
کسوف و بلد کنند و آن را ساعات معوجه گویند و بگیرند از دوازده ده
که نسبت دارد پس هر نسبت که او را بود بدوازده همان نسبت
بود و وقت معظم تاثیر ساعات تمام کسوف مثلا اگر ساعات
زمانی سه بود او از ۱۲ ربع بود پس معظم تاثیر کسوف بعد از گذشتن

ربعی از مدت

ربعی از مدت باشد تا تمام تاثیر کسوف و در خسوف حکم همین است
و اگر کسوفات بر افق مشرق بود معظم تاثیر در اوایل مدت او
بدید آید و اگر در افق مغرب بود در آخر مدت بدید آید و اگر
در وسط السما بود در اوسط مدت بدید آید و همین نسبت نگاه ه
باید داشت هر جا که در افتد

## باب ۲۹ در اقسام ترتیب

مولود بدانکه مدت چهار سال رب مثلثه اول از طالع دلیل ترتیب
مولود است از وقت ولادت تا مدت یکسال و چهار ماه و رب ثانی
دلیل تربیت اوسط است و آن بعد از یکسال و چهار ماه است تا تمام
دو سال و هشت ماه تا تمام چهار سال پس کدام از این ارباب مثلثات
که قوی حال بود و سالم از مناحس در مولود و نوبت ترتیب او بود
تن درست باشد و تربیت قبول کند و اگر بد حال بود حکم بر ضد افتد
خاصه که آن کوکب صاحب سادس بود یا ثامن و یا اگر راجع باشد
مادر ترک او کند اما اگر این کوکب در عاشر بود و نحس یا منحوس یا با بط
در فلک خود یا کوکب نحس بدین صفت بود مولود از جایگاه بلند در
افتد خاصه که آن کوکب زحل باشد و اگر آن برج آبی بود در آب

افتد یا در حوض یا در چاه و اگر برج بادی بود از روزن یا از درجه
خوف بود و اگر آتشی بود در تنور افتد و اگر خاکی بود از دیوار یا
از بام خوف بود یا از مغاکی و اگر آن کوکب ثامن بود مولود دیگر
و اگر صاحب سادس بود معیوب گردد و عیب در ان عضو
افتد که بدان برج منسوب باید بود باید که این کواکب نسبت دارد
و این نموده ایم اما اگر کوکب مسعود بود یا در نظر سعدی باشد
بصاحب طالع نمودت ناظر بود مولود را آفت رسد و اگر سعدی
در وتدی بود یا در ۷ یا در ۷ مولود بسلامت بماند و زحمت نماید
ولی زحمت نیابد در کیفیت احوال مولود بوقت ولادت قول بطلمیوس
آنست که بنای آفرینش آدمی بر هفت قوتست هر قوت منسوبست
بکوکبی اول قوت طبیعی است و او بقمر منسوبست ثانی قوت حیوانی
و او بشمس منسوبست و ثالث قوت شهوانیست و ان از بزهره منسوبست
و رابع قوت تفکر است و تذکر و ان بعطارد منسوبست و خامس قوت
غضبی است و او بمریخ منسوبست و سادس قوة نفوه شهوانی است و او
بمشتری منسوبست و سابع قوة ماسکه است و او بزحل منسوبست

واین هفت



واین هفت کوکب بر اسمان ها بر مثال هفت چشمه اند بر زمین
باب ۳۰ بدانکه بر مولود هیچ حکم نتوان کردن تا آن
وقت که صفتها را انی تمام نشود چون حرکات و سکنات و
بر آمدن دندان وقت نطق و شناختن خوف و رجا و ان
در مدت چهار سال شمسی باشد و این مدت تربیت خوانند
اما دلیلهای تربیت مولود درین مدت دو نوع است
خاص و عام خاصه درجه طالع است و صاحب مستولی بروی و
مثلثات طالع عام آنست که شمس مرلی باشد بروز و قمر بشب | رباب
از ان جهت که بقای شمس متوقع این دو نیر است و قمر خود مخصوص | ست
باحوال کودکان از ان روی که مزاج قمر دارد خاصه که نوبت
قمر بود اگر روزی بود صاحب نوبت شمس بود از روی فردات
باب ۳۱ بدانکه حواس ظاهر پنج است آدمی را اول حواس
سمع است یعنی شنودن آوازها و الحان بتوسط هواست و حدو
آن از گوش است و تربیت کننده او مشتری است بیشتر کنند زحل
ثانی حواس بصر است یعنی دیدن الوان و اشکال و حدوث ان از

از چشم است و تربیت کننده او شمس است و بشرکت قمر و ثالث
حواس شم است یعنی بوییدن چیزها و دانستن بوی خوش بسبب هوا
و حدوث آن به بینی است و تربیت کننده او زهره است بشرکت
بمریخ و رابع حواس ذوق است یعنی چشیدن شیرین از تلخ و
و حدوث آن از زبان است و اطراف دهان و تربیت کننده
او قمر است و خامس لمس است یعنی دانستن نرم از درشت و
حواس صحیح
گرم از سرد و گران از سبک و آن قوه در همه اعضا پراکنده است
و بیشتر آن در سر انگشتان است و تربیت کننده آن قمر است
بشرکت زحل اما هر کدام ازین کواکب که قوی تر بود و دور از
خانه ششم و هشتم و از نحوس خالی باشد و آن حس که بدو منسوبست
سالم باشد و بکمال و اگر برخلاف این بود ناقص باشد و با عیب
و اگر دلایل در اوتاد باشد و با یکدیگر ناظر باشند اگر در غایت
حواس بغایت صحیح
قوه بوند و بر ترقی باشند و اگر دلیل حسی از نحس منصرف شود
و بسعد متصل گردد یا آن موضع بدو وی بموضع بهتر دارد
یا از حضیض صاعد بود یا راجع باشد و نزدیک باستقامت

یا از شعاع

یا از شعاع آفتاب بیرون آید آن حس که بدو منسوب باشد
قوت او زیاده شود و اگر احوال برخلاف این باشد آن
حس در خلل افتد و اثر آن وقتی ظاهر شود که نوبت تر ببیت
بنوعی از انواع بدان دلیل رسد آن اثر بحسب قوت و
ضعف دلیل باشند که در وقت ولادت افتاده بود
که تا درین وقت که بدو رسد اثر کنند

## باب ۳۲

بدانکه عقل عملی و عقل معاش بقمر تعلق دارد و عقل نظری و
غریزی بآفتاب تعلق دارد و فردات شمس ده سال بود
و اگر ولادت روزی بود و قمر نه سال و اگر ولادت شبی بود
و زحل یازده سال بود و مشتری دوازده سال و مریخ هفت
سال و زهره هشت سال و عطارد سیزده سال و مجموع
هفتاد سال بود و چون دیگر نوبت بشمس رسد آن ده سال
را بشش کوکب قسمت کنند و ابتداء از زحل کنند بعد از آن
مشتری و بعد از آن مریخ و بعد از آن زهره و بعد از آن عطارد رد
و بعد از آن قمر تا این شش کوکب شریک شمس باشند و جمله برین ترتیب

باشد واز وقت ولادت قمر چهار سال مربی بود وعطارد
ده سال وزهره هشت سال وآفتاب نوزده سال ومریخ ۱۱
ومشتری دوازده سال بعد ازان زحل تا عتبه کبری
باب ۳۳ بدانکه مفردات دیگر صاحب دور باشد
یکسال اول صاحب طالع بود وسال دوم صاحب دوم وسال
سیم وسال چهارم صاحب چهارم وسال پنجم صاحب پنجم وسال صاحب سیم صح
۶ صاحب ۶ وسال ۷ صاحب ۷ وسال ۸ صاحب ۸ باز نوبت
بصاحب طالع رسد وتا آخر عمر برین ترتیب بود تمام احکام و
طالعهای موالید ودلایل کلیات وجزویات ومفردات ومرکبات خانه
عام وخاص وسعادت وشقاوت وخارج وداخل دوازده
وحده فصل در دانستن کوکب مستول ومتنیر ومستعلی هر
برجی را مر ۱۲ کانند اورا ۷ ارباب خطوط است وآن خداوند خانه
بود واورا ۷ شهادت است وخداوند شرف ورا ۶ خداوند
حد را ۵ وشلثه اول را ۴ و۲ را ۳ و۳ را ۲ وخداوند وجه
وحد را یکی پس شهادتهای ایشان راجمع کنیم آنچه شهادت زیادت

باشد



باشد ناظر بود اورا مستولی باشد بران برج وهرکرا در خطوط خود
یا بیم شهادة اورا مضاعف کنیم که آن مستول باشد اما متنیر ن
کوکبی بود که در صورت طالع آراسته باشد بقوتهای ذاتی
وآن چنان بود که صاحب طالع در طالع بود یا صاحب شرف طالع
در طالع بود ارباب خطوط دیگر یا صاحب عاشر در عاشر بود
یا صاحب شرف عاشر در وی بود که الحمین در سابع یا خامس یا
تاسع یا ثالث پس مدار احکام کلی طالع بر متنیر باشد بعد ازان بر
مستول بعد ازان بر صاحب طالع اما مستعلی آن کوکب بود که
در وقت قران بزرگ فلک تدویر یا باوج خود نزدیکتر بود
یا عرض او در شمال بیشتر از آن کوکب دیگر بود یا کوکبی در عاشر طالع سع
افتاده باشد او مستعلی بود فصل در بیان اتصالات
کواکب اما بدانکه اتصالات ۳ حالت بود که هرگاه که نور کوکبی بکوکبی رسد
آغاز اتصال بود وچون بعد میان هر دو کوکب بنصف جرمین بکوکبی صح
رسد آغاز قوت اتصال بود وچون مرکز بمرکز رسد غایة قوت
اتصال بود اما اعتبار نصف جرمین را باشد مثالش انست

که جرم مشتری ۹ درجه است و جرم قمر ۱۲ درجه پس ۱۲ با ۹
جمع کردیم شد ۲۱ درجه و نصف هر دو ۱۰ درجه و نیم باشد
پس هرگاه میان ماه و مشتری ۲۱ درجه بعد بود نور هم ۲ بهم
رسد و آن آغاز اتصال بود و چون مرکز بمرکز رسد اتصال تمام
و غایة قوة بود و چون بنصف جرمین رسد غایت قوة
بود و چون ۲۱ درجه بعد شود هم منصرف شده بود اما
اگر نصف جرم کمتر را اعتبار کنند چون چهار درجه و نیم بعد ماند
آغاز قوت بود والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

خواجه نصیر الدین محمد طوسی علیه الرحمة والغفران در زیج ایلخانی آورده است
که بعد معدل هرگاه که درمیان ده درجه و ۱۲ درجه باشد سوا از ۱۰
درجه بیشتر نباشد هلال را توان دید باریک و الا نتوان دید و اگر
درمیان ۱۲ درجه و ۱۴ درجه باشد بتوان دید معتدل و اگر در
میان ۱۴ و ۱۶ باشد هلال روشن باشد و اگر درمیان ۱۶ درجه
و ۱۸ درجه باشد هلال ظاهر باشد و اگر بیشتر باشد سخت ظاهر باشد

والله اعلم بالصواب



فایده

هشت نحسند بر فلک مشهور — که از ایشان است نحس و ویرانی
کیدر و کرموش و ذو ذوابه کلاب — پس غلیظ و عزیم و لحیانی

بحظ [illegible] لعنت [illegible] بحق رب الخالق العباد بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله [illegible]
اما بعد باعث بر [illegible] کلمات [illegible] در حالت [illegible]
[illegible] راقم الحروف [illegible] مغفور [illegible]
[illegible] واشتغال یافته [illegible] وقف [illegible]
[illegible] بعد [illegible]
[illegible] تلف و ضایع شود [illegible]
[illegible] فراموش [illegible]
[illegible] اتبع الهدی [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] حلال [illegible] حرام
[illegible] بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم [illegible]
[illegible] سنه ۱۲۱۴ [illegible]

| موضع الشمس | | | | | | | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| فجر الكاذب | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| فجر الصادق | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| الضحوة الصغرى | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| الضحوة الوسطى | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| الضحوة الكبرى | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| نصف النهار | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ما بين الصلوتين | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| اول العصر | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| اخر العصر | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| غروب الشمس | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| مغيب الشفق | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

| موضع الشمس | | | | | | | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| فجر الكاذب | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| فجر الصادق | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| الضحوة الصغرى | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| الضحوة الوسطى | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| الضحوة الكبرى | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| نصف النهار | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ما بين الصلوتين | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| اول العصر | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| اخر العصر | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| غروب الشمس | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| مغيب الشفق | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

انواع شکر و سپاس و اعداد حمد بی قیاس حضرت جلال آفریدگار را
جلت قدرته که مبدع کون و مکان و موجد عقل و جان و رازق
خلق دو جهانست قادری که صحن افلاک را بانوار ثوابت و سیارات بیاراست که
انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و هو الذی جعل الشمس
ضیاء و القمر نورا و قدره منازل لتعلموا عدد السنین
و الحساب و هو الذی جعل فی السماء بروجا و جعل فیها
سراجا و قمرا منیرا و احوال عالم کون و فساد را بحرکت افلاک
و انجم بازبسته گردانید تا بمعرفت آن معرفت جذب منافع
و دفع مضار و وقوع وقایع دریابند و درود و تحیات معطر
بر روضه مطهر زبدة انبیا و خلاصة الاصفیا محمد المصطفی علیه
افضل الصلوات و السلام باد **اما بعد** حمد باری تعالی و نعت
بر ارباب حکمت و اصحاب بصیرت پوشیده نیست که معرفت
علم نجوم شریفترین علمهاست و دانستن آن از واجبات است مثل
اوقات صلوة و صوم و حج و دلالت قبله و این همه موقوفست

بمعرفت



بمعرفت طلوع و غروب کواکب و دلیل تاجران و مسافران
بر و بحر است و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات
البر و البحر خدمت مولانا اعظم مستخرج الدقایق و
مستجمع الحقایق جامع المعقول و المنقول خواجه نصیر الدین محمد
الطوسی علیه الرحمة و الغفران این مختصر است انشا کرده
موسوم بسی فصل در معرفت تقویم و خدمت مولانا اعظم اعلم علامة
العالم مولانا عبد الصمد رحمة الله علیه عبارت و الفاظ و تعریفات
این کتاب را جدا ولی چند که قابل محل و موضع بود گسترده
کرد تا تفهیم آن بر مبتدی آسان تر باشد و بالله التوفیق



المستقیم

فصل ۱۳ در معرفت ظهور و اختفاء کواکب
فصل ۱۴ در معرفت مطالع بروج فصل ۱۵ در معرفت منازل
مراحل قمر فصل ۱۶ در معرفت شرف و هبوط کواکب فصل ۱۷
در معرفت خانها و وبال ایشان فصل ۱۸ در معرفت
احوالی که در تقویم آرند فصل ۱۹ در معرفت ارباب
مثلثات فصل ۲۰ در معرفت حدود کواکب فصل ۲۱
در معرفت وجوه و دریجان فصل ۲۲ در معرفت اوج
و حضیض کواکب فصل ۲۳ در معرفت حالات بروج
و مراکز فصل ۲۴ در معرفت اوضاع و اجرام کواکب
فصل ۲۵ در معرفت دلایل خانها فصل ۲۶
در معرفت فرح و شرح کواکب فصل ۲۷ در معرفت انظار
کواکب فصل ۲۸ در معرفت مدلولات کواکب
فصل ۲۹ در معرفت اختیارات کارها فصل ۳۰
در معرفت اصولی که در اختیارات بود فصل ۱ در معرفت
اعداد جمل و آن بدین ترتیب است ابجد هوز

حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ ا ۱ ب ۲ ج ۳
د ۴ ه ۵ و ۶ ز ۷ ح ۸ ط ۹ ی ۱۰ ک ۲۰ ل ۳۰ م ۴۰ ن ۵۰ س ۶۰
ع ۷۰ ف ۸۰ ص ۹۰ ق ۱۰۰ ر ۲۰۰ ش ۳۰۰ ت ۴۰۰ ث ۵۰۰
خ ۶۰۰ ذ ۷۰۰ ض ۸۰۰ ظ ۹۰۰ غ ۱۰۰۰ و این جمله ۲۸ حرف
بود ۹ حرف احاد و ۹ حرف عشرات و ۹ حرف میات و ا
۱۰۰۰ باشد و دیگر عددها را ازین ترکیب کنند و بیشتر را فرا
پیش دارند و کمتر را فراپس مثال یا یازده کب بیست و دو
لج سی و سه قد ۱۰۴ غذفط ۱۷۸۹ و چون اعداد
ز هزاران مضاعف گردد آنرا بر حروف غین که رقم هزار است
مقدم دارند مثال بغ دو هزار قغ صد هزار خلهغشسد
ششصد و سی و پنج هزار و سیصد و شصت و چهار بود
و باقی را بدین قیاس کنند و آنجا که هیچ رقم نباشد صفری بنهند
بدین گونه ۰ والله اعلم فصل ۲ در ایام جمعات و ارقام آن
یکشنبه ب دوشنبه ج سه شنبه د چهارشنبه ه پنجشنبه
و آدینه ز شنبه و روز عبارت از طلوع نصف قرص آفتاب

۳ بود و شب عبارت از غروب نصف قرص آفتاب بود **فصل**
در معرفت تاریخ عربی و نام آن ماهها اینست محرم ل صفر کط
ربیع الاول ل ربیع الآخر کط جمادی الاول ل جمادی الآخر
کط رجب ل شعبان کط رمضان ل شوال کط
ذوالقعده ل ذوالحجه کط و اول ماه بدیدن ماه نو
شناسند و نشان روزها رقم عدد روزها بود و اول ماه غره
خوانند و پانزدهم منتصف و سی ام را سلخ گویند و چون
ماه باخر رسد بر حاشیه دست راست تقویم نام آن ماه که نو
خواهد بود بنویسند و در هر سی سال یازده بار یک روز در
آخر ذوالحجه زیاده کنند تا روز تمام شود و آن روز را کبیسه
خوانند و ابتدای این تاریخ از هجرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله
از مکه بمدینه و آن روز پنجشنبه بود **در بیان کبیسه** بدانکه
سال عرب سیصد و پنجاه و چهار روز بود و ۲۲ دقیقه و این
۲۲ دقیقه از هر یک دور قمری بگیرند از دور ۲۲ دقیقه و از
شب ۲۲ دقیقه لاجرم در هر یک دور چهل چهار دقیقه حاصل

شود و چون سال قمر ۱۲ دور میکند از هر دوری ۴۴ دقیقه
۶۴۸ بود از آن به ساعت قسمت کردیم ۸ ساعت و ۴۸ دقیقه
جمع آمد از یکسال و خواستیم که از آن ۳۰ سال جمع کنیم ۱۲
دقیقه آمد خارج بر ۴۸ دقیقه ضم کردیم ۹ ساعت شد ۹
ساعت را به ۲۰۹ که ۳۰ سال باشد قسمت کردیم تمامی آن ۲۰۰۷
ساعت آمد و آن ۱۲ دقیقه که بر روز زیاده کرده بودیم از طرح
ارو کردیم ۳۰ بار ۱۲ دقیقه که عبارت از سیصد و شصت دقیقه
باشد و آن مقدار ۶ ساعت بود ۶ ساعت از ۲۰۰۷ ساعت طرح
کردیم باقی ماند ۶۴ ۲ ساعت که یازده ۱۱ شبانه روز کامل
بود هر شبانه روزی ۲۴ ساعت باشد و این بیست دو دقیقه
۲۴ جزو خمس و سدس باشد و آن را جمع کنند ۸ ساعت و ۴۸
دقیقه بود لاجرم در مدت ۳۰ سال ۱۱ بار یازده ۱۱ روز از ۳۰
جزو شبانه روز زیاده بود چنانکه سال ۱۱ جزو بود و در سال دوم
۲۲ جزو باشد و ضابطه نجومی آنست که هر عددی که از نصف
زیاد شود آنرا بگیرند چون ۲۲ از نصف ۳۰ که ۱۵ است زیاد

یک روز کو کتند لیس ۲ کبیسه بود اما روزش تمام نبود و در سال
سیم ۱۱ دیگر بر ۲۲ افزایند ۳۳ شود ۳۰ را بجهت روز سال ۳ جبر ۲۲
کنند ۳ ماند سال چهارم ۱۱ دیگر با ۳ جمع کنند ۱۴ شود و در سال
پنجم ۱۱ دیگر بر چهارده اضافت کنند ۲۵ گردد چون ۲۵
از نصف ۳۰ که ۱۵ است زیاده است در سال پنجم نیز کبیسه
بود سال ششم ۱۱ دیگر بر ۲۵ اضافت کنند ۳۶ بود ۳۰ بجهت
سال پنجم جبر کنند ۶ بماند برین طریق حساب سال را گوش دارند
و کسورات را نگه میدارند تا در ۳۰ سال ۱۱ روز حاصل شود
کبیسه و صورت کبیسه این است والله اعلم

| | | | | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| سال | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| | | | | | | | | | | | | | | |
| سال | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| | | | | | | | | | | | | | | |



## فصل ۴ در معرفت تاریخ رومی و نام ماههاء ایشان

اینست تشرین الاول لا تشرین الاخر ل کانون الاول لا
کانون الاخر لا شباط کح اذار لا نیسان ل ایار لا
حزیران ل تموز لا اب لا ایلول ل ازین ۱۲
ماه ۴ ماه ۳۰ بود تشرین الاخر و نیسان و حزیران
و ایلول و ۷ ماه دیگر ۳۱ بود و شباط ۳ سال ۲۸
بود و ۴ سال ۲۹ روز بود و آن کبیسه اهل روم بود
و مبدا این تاریخ از عهد سکندر بن فیلقوس رومی بود
و ابتدای آن روز دوشنبه بود و این تاریخ شمسی حقیقی
خوانند و سال آن ۳۶۵ روز و ربع شبانروزی بود
و ربع را در سال ۴ بر شباط افزایند و آن کبیسه اهل روم باشند

## فصل ۵ در معرفت تاریخ فارس و نام ماههای ایشان

اینست فروردین ل اردیبهشت ل خرداد ل تیر ل
مرداد ل شهریور ل مهر ل ابانماه ل اذار ل دی
ل بهمن ل اسفند ل و روزهای هر ماهی ۳۰ بود

و ۵ روز دیگر در آخر آبانماه یا در آخر اسفندارمذماه افزایند
و این خمسه را مسترقه خوانند و این ماهها را قدیم خوانند و
مبدای این تاریخ از اول عهد ملک یزدجرد بن شهریار که
از ملوک عجم بوده است و نشان روزها رقم عدد هر
روزی باشد و مبدای این تاریخ روز سه شنبه بوده است از
هجرت نبوی صلعم ۳۱ سال بود والله اعلم

فصل ۶

در تاریخ ملکی در عهد سلطان ملکشاه تاریخی نهاده اند بنام
ماههای پارسیان و عدد روزها مثل آن ۵ روز در آخر اسفندار
مذماه در آورند و اول روز فروردین ماه روزی بود که
آفتاب در آن شب یا روز بحمل نقل کرده باشد و این
تاریخ را جلالی ملکی خوانند و مبدای این تاریخ روز سه شنبه بود
و در تقویم هیچ جدول با رنگ بر صفحه دست راست بنویسند
از تقویم کواکب برکشند در یک روزهای هفته برقم بنویسند
و در چهار دیگر روزهای چهار ماه برابر هر روزی بنهند
و نام هر ماهی در صفحه دست راست بنویسند و این تاریخ

بعد از تاریخ ملک یزدجرد ۴۴۷ سال شمسی حقیقی است والله اعلم

فصل ۷

در بیان کواکب سیاره و فلک ایشان ۱ فلک
زحل و ۲ فلک مشتری و ۳ فلک مریخ و ۴ فلک شمس و
۵ فلک زهره و ۶ فلک عطارد و ۷ فلک قمر و دور
ترین افلاک از زمین فلک زحل است و نزدیکترین افلاک
بر زمین فلک قمر و نشان کواکب در تقویم حرف آخر اسم بود
بدین گونه ل ی خ س ه د ر و شمس را نیر اعظم خوانند
و قمر را نیر اصغر خوانند و باقی را خمسه متحیره خوانند
از جهت آنکه هر که از اینها استقامتی بودش و وقوفی پس رجعت
و پس استقامتی باشد و نیرین را هرگز استقامت نبود و زحل و
مشتری را علویین خوانند و زهره و عطارد را سفلیین خوانند
و مشتری را سعد اکبر خوانند و زهره را اصغر گویند و زحل را نحس
اکبر خوانند و مریخ را نحس اصغر خوانند و عطارد را
ممتزج گویند با نحس نحس بود و با سعد سعد بود و روشن
ستارگان مختلف بود و باقی کواکب را ثابته خوانند و آن جمله

بر فلک هشتم اند و بالای او ۷ است که او را فلک الا
فلاک و فلک اطلس نیز خوانند واین جدول صورت آن فلک است .



واین فلک الافلاک از مغرب بمشرق حرکت کند و فلک دیگر که در
دربطن اوست جمله از مشرق بمغرب حرکت کنند و سیر کواکب
جمله بر عکس سیر فلک الافلاک بود یعنی از مغرب بمشرق و سیر راس
و ذنب از مشرق بمغرب باشد بدانکه فلک عبارتست از
جسم کروی یعنی گرد او را دو سطح بود برابر یکدیگر و جسم چیزی را

گویند



گویند که او قابل قسمت بود در عرض و طول و عمق و سطح چیزی
را گویند که در عرض و طول قابل قسمت بود و خط چیزی را گویند
که در درازی قابل قسمت بود اما در عرض و عمق قسمت
پذیر نشود و نقطه شیء را گویند که قابل اشارت بود اما
در عرض و طول و عمق قابل قسمت نشود

## فصل ۸

در بروج و اجزاء آن و سیر کواکب در آن بدانکه تمام دور
فلک البروج را به ۱۲ بخش راست کرده و هر یکی را برجی خوانند
و هر برجی را به ۳۰ قسمت کنند و هر قسمتی را درجه خوانند و هر درجه را
بشصت قسم کرده اند و هر قسمی را دقیقه خوانند و هر دقیقه
را به ۶۰ قسمت کرده اند و هر قسمتی را ثانیه خوانند و هر ثانیه
را به ۶۰ ثالثه و هر ثالثه را به ۶۰ رابعه و هر رابعه را به ۶۰ خامسه
و هر خامسه را به ۶۰ سادسه علی هذا الی نهایة و نامهای بروج
دوازده گانه و رقم ایشان اینست حمل ا ثور ب جوزا
ج سرطان د اسد ه سنبله و میزان ز عقرب ح قوس ط
جدی ی دلو یا حوت بدانکه حارا دایره بود و جیم را باشد

[illegible]

وعلامات درج ودقیقه عدد رقم هر یک بود و عدد درجات
از ۲۹ بگذرد که چون ۳۰ شود برجی بود و دقایق از ۵۹
بگذرد که چون ۶۱ شود برجی بود و دقایق از و در حد گردد
و در تقویم بعد از جدولهای تواریخ ۵ جدول متساوی
جهت کواکب ۷ کانه بنهند در نصف نهار هر روزی بر شند
و در هر جدولی برابر هر روز یک برج و دوم و سیم دقیقه بنهند
و ابتدای کواکب با آفتاب کنند پس بماه پس بزحل پس مشتری پس
بمریخ پس بزهره پس عطارد و چون درجه و دقیقه کواکب روز
بروز زیادت باشد کوکب مستقیم بود و چون در تناقص بود
راجع و اگر زیادت ونقصان بنود مقیم باشد و بعد از تقویم
عطارد تقویم راس بیاورند بعد از آن ساعات روز و دقایق
و جدول راست تقویم اینست والله اعلم

| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| و ز | یو ز | ا ـ | ه و | ٥ه وه | ا ـ و ار ـ | و د د ع | ید | [illegible] | الحا مسم | کوز م | سو ده | کد سر | ل ے |
| ا ـ | ع لط | ٩ ز | ب ا | ره ٢د | ـ ا ـ یح | ما لد | ل ک | ل ک | کوا ل | ١٥ ١و | کم | ب ما | [illegible] |
| ر ر | ک ما | ٥ و | ـ م | ٢ط ر | دور دو | کم ر | ب کا | سا رم | ٥ کم | رح لح | کم کل | ع م | [illegible] |

فصل ۹ در بیان مقدار حرکت کواکب ۷ کانه اول آفتاب
دوری در ۱۲ برج بسالی تمام کند و هر ماه برجی وقمر در ۱۲ برج
۲۸ روز و ثلثی تمام کند و هر برجی زیادت از ۲ روز و کمتر
از ۳ روز و زحل دوری در ۱۲ برج به ۳۰ سال تمام کند
و برجی در دو سال و نیم سیر کند و در هر ۱۲ ماه و نیم ۴ ماه
و نیم راجع بود و مشتری دوری در ۱۲ برج به ۱۲ سال تمام کند
و برجی بیکسال و در هر ۱۳ ماه ۴ ماه راجع و مریخ دوری
در ۲ سال تمام کند و چون سبک رود و مستقیم بود برجی بیکماه
و نیم سیر کند و در ۲ سال ۲ ماه و نیم راجع بود و زهره دو
در مدت یکسال تمام کند و در هر یکسال و ۷ ماه یکماه و نیم
راجع بود و چون مستقیم و سبک رو بود برجی در ۲۷ روز سیر
کند و عطارد دوری در مدت یکسال تمام کند و برجی چون
مستقیم و سبک رو باشد به ۱۶ روز سیر کند و در هر ۱۰۶
روز ۲۲ روز راجع باشد اما کواکب ثابته دوری در مدت
۲۵۰۰۰ سال تمام کند و برجی در ۲۰۰۰ سال و درجه ی

در ۲۶ شمسی سیر کنند و در مهر ۱۰ سال ۹ دقیقه حرکت کنند

**فصل ۱۰** در بیان جوزهرین و عرض ماه و دیگر کواکب

آفتاب را مداری بود که بمیان بروج بگذرد و انرا منطقة البروج خوانند و ماه را نیز مداری بود که با مدار آفتاب در دو موضع برابر یکدیگر تقاطع کنند و انرا جوزهرین و عقدتین و راس و ذنب خوانند پس یک نیمه از مدار ماه در جانب شمال بود و یک نیمهٔ دیگر از هر دو جانب مدار در جانب جنوب بود و آن عقده که چون ماه ازو بگذرد شمالی شود راس خوانند و ان عقده که چون ماه ازو بگذرد جنوبی شود ذنب خوانند و غایتش پنج درجه بود و تقویم ماه را طول ماه خوانند بدانکه راس و ذنب را سیر معکوس بود بر مثال کوکب راجع یعنی از مشرق بمغرب و ایشان را دوری در نوزده سال تمام کنند و برجی در ۱۹ ماه و درجهٔ در ۱۹ روز و هم روز دقیقهٔ و در تقویم بعد از تقویم عطارد موضع راس نگارند برج و درجه و دقیقه و ازان ذنب در برج بود

همان درجه و دقیقه و بدین سبب موضع او ننگارند و این صورت ان جدول است والله اعلم




قمر بعد ازانکه از راس بگذرد شمالی بود صاعد زاید و در ربع دیگر که روی بذنب دارد شمالی هابط ناقص بود و در ربع ۳ که از ذنب بگذرد جنوبی هابط زاید بود و در ربع ۴ که روی براس دارد جنوبی صاعد ناقص بود

| | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| جمهر | ١٧ | ١م | ٢٢ | ١٧ | ٢ج | ه |
| | سا | ا | م | ه | ٧ | لا |
| شمال | ١ج | ١. | ٢ح | ١٧ | ٢ج | ه |
| | سا | ا | م | ه | ٧ | لا |

[illegible]

وآفتاب را عرض نبود زیرا که عرض عبارتست از بعد کواکب از
مدار آفتاب وآفتاب از مدار خود دور نشود وعلامات
شمالی وجنوبی وصاعد وهابط از حروف اول گیرند ونشان
زاید وناقص از دو حرف آخر گیرند بدین مثال سعد
جصید نحس جهقص سعد شصید نحس شهقص
فصل ۱۱ در بیان ساعات وارتفاعات بدانکه شبانروز را ۲۴
قسمت کرده اند وهر یک قسم را ساعتی خوانند وهر ساعتی را به ۶۰
قسمت کرده وهر یکی را دقیقه خوانند ودر تقویم بازای هر روزی
ساعات ودقایق آن روز نهند وچون آنرا از ۲۴ نقصان کنند
باقی ساعات ودقایق شب بود وروز از وقت تحویل آفتاب
تا وقت تحویل آفتاب بسرطان افزاید ودر نیمه دیگر کاهد
وشب بر عکس این باشد پس درازترین روزها وکوتاه ترین
شبها وقت تحویل آفتاب بسرطان بود وکوتاه ترین شبها و
وقت تحویل آفتاب بجدی بود ودر وقت تحویل آفتاب بحمل وآفتاب
بمیزان شب وروز یکسان بود واین ساعات مستوی خوانند.

وچون

ه‍

وچون هر شبی وهر روزی جداگانه به ۱۲ قسم کنند آنرا ساعات
زمانی ومعوج خوانند ومقدار هر ساعتی بحسب درازی وکوتاهی
روز وشب می افزاید ومیکاهند بیان ارتفاع آن آفتاب
مقدار بعد او بود از سطح افق که بر زمین بگذرد ومیان
ظاهر ومخفی از آسمان جدا کنند وآن مقدار را از درجات ودقایق
در وقت نصف النهار ساعات ارتفاع هر روزی را در تقویم
بعد از سوم جدول ساعات نهند وهیچ ارتفاع از نود درجه
زیادت نبود وآن سبب هر مکانی بود از امکنه هر هفت اقلیم والله اعلم
فصل ۱۲ در بیان نظر وتناظر بعضی کواکب ببعض بدانکه نظر
آنست که چون دو کوکب در یک برج ویک درجه ویک دقیقه جمع آیند
آنرا قران ومقارنه خوانند پس اگر این حال میان نیرین بود آنرا
اجتماع خوانند واگر در میان آفتاب ویکی از خمسه متحیره بود آنرا
احتراق خوانند واگر در میان یکی ازین ۷ گانه با راس وذنب بود
آنرا مماسه گویند وچون درجه ودقیقه دو کوکب در دو برج
بود که یکی از آن در سوم برج بود دیگری باشد ومیان ایشان ۶۰

درجه بود یعنی سدس فلک تسدیس خوانند و اگر یکی از آن در برج
۴ باشد و میان ایشان ۹۰ درجه بود که ربع فلک است از تربیع
خوانند و اگر یکی از آن دو در برج ۵ باشد چنانکه میان ایشان
۱۰۲ درجه باشد از تثلیث خوانند که ثلث فلک باشد و اگر
یکی در ۷ آن دیگری بود از مقابله خوانند و آن ۱۸۰ درجه باشد
که نصف دور فلک است و مقابله نیرین را استقبال خوانند و اگر
کوکبی از آن در برج ۶ یا ۲ یا ۸ یا ۱۲ باشد میان ایشان هیچ نظر
نبود از اینجا معلوم شد که هر کوکب را دو تسدیس و دو تربیع
و دو تثلیث و یک مقابله و یکی مقارنه باشد از دو جانب و این
جمله نظر باشد و راس و ذنب را با کواکب جز مجاسده نبود
و زهره و عطارد را با آفتاب جز احتراق نبود و زهره و عطارد
را با یکدیگر جز قران نبود و تسدیس جهت آنکه زهره بیشتر از چهل و
هیچ درجه و عطارد بیشتر از بیست و هفت درجه از آفتاب دور
نشود و اتصالات جمله انظار را اشکال و صورت جدول
اینست

جدول




دیگر بدانکه چون دو کوکب بیکدیگر متوجه باشند یکی ازین نظرها
گویند متصل است و چون ازین نظر بگذرد گویند منصرف است و غیر
از نظرها ماه نظری که ازین کواکب را با همدیگر افتد بر جانب دست
راست تقویم برابر هر روزی یا هر شبی که واقع شود بنویسند
و تحویل ستارگان از برجی ببرجی هم بر آن حاشیه نوشته باشد و آن
موضع را اتصالات کلی خوانند و این جمله نظرها را علامت حرف

آخران بود مثال مقارنه ه تسدیس س تربیع ع تثلیث
ث مقابله ل احتراق ق مجاسد مجا تحویل تل نهار ر
لیل ل استقبال ل اجتماع ع شرف ف هبوط ط راس
س ذنب ذ بکبید د طلوع ع تناظر ظر رجعت عه مقیم
مقیم استقامت ت بدانکه تناظر عبارتست از تساوی بعد
دو کوکب از سر انقلابی وان تناظر بر دو وجه بود یکی را
زمانی گویند و دوم را مطلعی وان چنان بود که دو کوکب
در دو موضع باشند که آن مواضع در ساعات روز
مساوی بود و آن دو موضع بود از دو جانب نقطه انقلاب
یعنی از سرطان و سر جدی مثلا یک کوکب در ۸ درجه ثور باشد
و یکی در ۲۲ درجه اسد که بعد هر یک از سرطان ۵۲ درجه بود و از سر
جدی ۴ برج باشد و بیست درجه این تناظر زمانی خوانند اما تناظر
مطلعی آن بود که دو کوکب در دو موضع باشند که آن دو موضع
در مطالع مساوی باشند و آن دو جانب نقطه اعتدال ربیعی
و خریفی باشند که حمل و میزان است چنانکه یک کوکب در ۲۱ درجه



حمل بود و دوم در ده درجه حوت بود که بعد هر دو از سر
حمل ~~درجه حوت~~ ۲۰ درجه باشد و از نقطه میزان ۵
برج و ۱۰ درجه برین مثال که نموده میشود و صورت اینست

نقطه اعتدال ربیعی
نقطه انقلاب شتوی
طالع
نقطه انقلاب صیفی

بیان انتکاث درنگ کردن کواکب را گویند از سرعت حرکت
جهت رجعت یا غیره باشد که کوکب متصل شود بکوکبی بر
سبیل نظر یا تناظر و قبل از اتمام اتصال راجع شود یا در
رجعت مستقیم گردد آنرا انتکاث خوانند و هم گریز بین
را واقع نشود و انتکاس آنست که کوکبی از برجی ببرجی
نقل کرده باشد راجع شود باز بهمان برج رود آنرا انتکاس
خوانند ۱۳

فصل در بیان ظهور و اختفاء کواکب

س

و دیگر حالات بدانکه کواکب علوی پیش از احتراق بچند
روز در مغرب مخفی و بعد از ان احتراق بچند روز در مشرق
ظاهر گردند پیش از طلوع آفتاب و احتراق ایشان در میان
استقامت ایشان باشد و مقابله ایشان با آفتاب در
ایام وسط رجوعشان بود و رجعتشان در میان دو
تثلیث آفتاب بود و زهره و عطارد و هم در وسط
استقامت و هم در وسط رجعت محترق شوند و در اوایل
رجعت ایشان در مغرب مخفی گردند و در اواخرش در مشرق ظاهر
گردند و قبل از احتراق در مشرق محو گردند و بعد از احتراق
در مغرب ظاهر شوند و باشد که ظهور و اخفای هر کوکبی در میان
اتصالات کلی بنویسند و دیدن ماه جنوبا شمالی باریک یا روشن
و در صفحه دیگر حرکت هر ماهی نوشته باشد و راس و ذنب هر
شبانروزی ۳ دقیقه یا ۱۵ ثانیه حرکت کنند و بخو به ۱۶
شبانروز یکدرجه و بیک سال و ۶ ماه و ۲۲ روز یک برج
و ۱۸ سال و ۷ ماه و ۲ روز تمام دور سیر کنند و از میان

راس و ذنب

و از میان راس و ذنب ۱۰۸ درجه باشد دیگر بدانکه هر کوکبی
را ۴ نطاق بود در فلک تدویر بدین صورت و اینست
و نطاق ... را گویند و علامات نطاق اوج اینست
اج ۲ قنبح ۳ فنج ۴ قدبح و علامت نطاق تدویری
اول فار دوم فتر سیوم فجنر چهارم قرر و آفتاب را
نطاق تدویری نبود بدین صورت




فصل ۱۵ در بیان ممازجات قمر و دیگر احوال بدانکه در
اول صفحه دست راست وجه تقویم در اول ایام اسابیع
باشد و در ۲ ایام عرب و در جدول ۳ انتقال ماه از برجی

ببرجی رقم شب یا روز بنویسند و در جدول ۴ رقم بروج بنویسند انگاه ۶ جدول مساوی برکشند جهت کواکب ۶ گانه غیر از ماه ۱ افتاب ۲ زحل ۳ مشتری ۴ مریخ ۵ زهره ۶ عطارد و هر نظری که قمر را با کوکبی باشد برابر آن روز رقم بنویسند ۱ نظر ۲ ساعات و ۳ روز یا شب و برابر آن روز که هیچ نظر نبود خالی السیر خوانند و این نظرها را حاجات قمر خوانند و یک جدول بعد از آن جدول برکشند و نام منازل را انجا بنویسند و باشد که جدولی بعد از آن برکشند و سال ترکان برقم بنویسند و اجتماع را بر تقویم بر صفحه دست راست بنویسند و استقبال را برابر تقویم بر صفحه دست چپ بنویسند مقابل آن اوقات و ساعات و طالع آن تعیین کنند و طالع ان بروج بود که از مشرق طلوع کند و وسط السما را در ان دم عاشر خوانند و جزو استقبال و اجتماع بنویسند و ان موضعی بود که افتاب و ماه در وی مقارن شده باشند یا مقابل شده باشند و صورت

جدول اینست

وصورت جدول اینست

| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ه و | ١ ب | دل | ب | | | وع | | | حرکه | سوم | |
| ب ا | ح ی | برال | ح ح | | سعه اربع ردد | | | ع ربع قمر | رکه ورد | سرطن نطره | ح ه |
| ب ح | ه و | | ا ا | | ع ری لال الس ریت | | | | ع٥ ل | ربا دبران | ب ا |
| ی ه | ب ٢ | اد | — — | | | | | | حل | هعه هنعه | ب ک |
| و ن | ط ب | لل | ح ح | | ول | | | | | ذراع نثره | ب ه |

مثلا اجتماع محرم ٧ الط محرم ح الطالع ه العاشر ب الجزو من ٥ ب یعنی اجتماع محرم شب یکشنبه ۲۹ محرم ۳ ساعت و ۳۸ دقیقه بطالع برج سنبله ۸ درجه و ۱۱ دقیقه عاشر جوزا ۱۱ درجه و ۷ دقیقه الجزو من برج قوس ۵ درجه ۱۹ و ۲ دقیقه و استقبال هم بدین مثال بیان حالا

قمر مع راس مع ذنب ماه بشرف طریقه محترقه
هبوط در میان ممازجات قمر بنویسند پس چون رسید
بدرجه شرف آفتاب را بنیره نویسند و ماه را چون تحت
الشعاع رسد علامت اینست و ماه که بمحاسدة
کید رسد و کید کوکبی بود نحس و سیر او معکوس است
و دوری به ۱۴۴ سال قطع کند و برجی به ۱۲ سال و
هر ماه ۱۲ دقیقه و هر روزی ۲۴ ثانیه و الله اعلم

فصل ۱۵ در بیان منازل قمر بدانکه ۱۲ بروج به ۲۸ نسبت
قسمت کرده اند هر برجی به ۲ منزل و ثلث و نام ایشان
شرطین بطین ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره
طرفه جبهه زبره صرفه عوا سماک غفر زبانا اکلیل
قلب شوله نعایم بلده ذابح بلع سعود اخبیه
مقدم موخر رشا و هر منزلی ۱۲ درجه و ۵۱ دقیقه تقریبا
و قمر باشد هر یک شبانروز منزلی قطع کند و باشد که
پیشتر باشد آفتاب منزلی را به ۱۳ روز قطع کند و باشد که بیشتر
کند

بماند و از



بماند و از هر منزلی که نقل کند از منزل پیش از طلوع در مشرق
ظاهر شود و طلوع آن منزل در میان اتصالات کلی بنویسند

فصل ۱۶ در باقی آنچه در تقویم آرند در اوراق ۱۲ گانه
برابر هر روز اختیارات هر روزی که چه کار شاید کرد و از
چه کار احتراز کنند و ما از طریق اجمال بیان کنیم از اوراق
ماهها طالع سال و صورت آن بیارند و عدد درجات خانها
و مواضع کواکب و راس و ذنب و سهام در وقت تحویل آفتاب
بحمل سازند و سهام دلایل چیزها مخصوص باشد و از همه
قوی تر سهم السعاده و سهم الغیب باشد و پیش از صورت
طالع موانع بیان کنند و احکام سال ترکان بنویسند و آن
صورت را زایچه خوانند و در آخر تقویم خسوف و کسوف
که در آن سال واقع شود و تعیین اوقات بدو خسوف
و اوسط انجلا و طالع
آن بنویسند و صورت
زایچه اینست والله
اعلم

والله اعلم

صورت طالع سال عالم سنه ...

تحویل شمس در ابتدای سال تحول از بار ده هفوت
حساب زیج الخانی در ساعت ... اول
محرم الحرام سنه ۷۸۷ موافق ...
مطابق با سیر ماه ۷۵۳ موافق یاد کرماه
حلالی والله اعلم بالصواب والیه

حوت
سهم السعادة
ثور
سرطان
اسد
دلو
جدی
عقرب
سنبله
میزان
قوس
رمضان

و دیگر جدولها باشد جهت احکام فصول اربعه و طالع آن
و احکام آن بنویسند و انظار کواکب از قرانات و
تسدیسات و تثلیثات و تواریخات و مقابلات



و احتراقات و مجاسدات و اجتماعات و استقبالات
و تواریخات و زوایدعادت هر قومی

فصل ۱۷

در معرفت خانهای کواکب و وبال ایشان برج اسد خانه آفتاب
و برج سرطان خانه ماه است حمل و عقرب خانه مریخ اند و قوس
حوت خانه مشتری و جوزا و سنبله خانه عطارد ثور و میزان خانه
زهره و جدی و دلو خانه زحل است و هر کوکبی را وبال در مقابله
خود باشد و راس و ذنب را ۹ خانه بود و ۹ وبال
ح یخ ۱ وه ب ه د و ز د یه ح یا ط ی ل

فصل ۱۸

در بیان شرف و هبوط کواکب
شرف آفتاب یط درجه حمل است شرف ماه ۳ درجه ثور است
شرف زحل ۲۱ درجه میزان شرف مشتری ۱۵ درجه سرطان شرف
مریخ ۲۸ درجه جدی شرف زهره ۲۷ درجه حوت شرف عطارد
۱۵ درجه سنبله شرف راس در ۳ درجه جوزا شرف ذنب در
۳ درجه قوس و برج همه شرف باشد لیکن از اول درجه
مخصوص قوم شرف روی در تزاید دارد چون بگذرد تا آخر برج

قوة شرف در تناقص بود سه ح بط زا ح ل و الی ح به ح ط
یا کرده ه و هبوط هر کوکبی مقابل شرف او بود یعنی برج
فصل ۱۹
بهمان درجه و هبوط بر عکس شرف باشد
در معرفت مثلثات و ارباب آن بدانکه بروج کانه حمل و
اسد و قوس مثلثهٔ آتشی اند ثور و سنبله و جدی مثلثهٔ خاکی اند
جوزا و میزان و دلو مثلثهٔ بادی اند و سرطان و عقرب و حوت
مثلثهٔ آبی اند و ارباب مثلثهٔ آتشی بروز شمس و بشب مشتری را
بر آفتاب مقدم دارند ارباب مثلثهٔ خاکی روز زهره و بشب قمر بر
زهره مقدم دارند ارباب مثلثهٔ هوایی روز زحل و بشب
عطارد بر زحل مقدم دارند و ارباب مثلثهٔ آبی روز مریخ
فصل ۲۰
و بشب مریخ بر زهره مقدم دارند
در معرفت حدود کواکب بدانکه هر کوکبی را از جمله منجم
در بروج حدی هست و آن چند درجه معین باشد و
مشهورترین حدود مصریان بود و آنرا ما بدین جدول
در آوردیم تا مفهوم هر کسی آید و جدول اینست

صورت



وصورت جدول

| | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| حمل | ی | و | ه | و | د | ح | خ | ه | ل | ه |
| ثور | ه | ح | د | و | ی | ح | ل | ه | خ | ج |
| جوزا | د | و | ی | و | ه | ه | خ | ز | ل | و |
| سرطان | خ | ز | ه | و | د | و | ی | ز | ل | د |
| اسد | ی | و | ه | ه | ل | ز | د | و | خ | و |
| سنبله | د | ز | ه | ی | ی | د | خ | ز | ل | ب |
| میزان | ل | و | د | ح | ی | ز | ه | ز | خ | ب |
| عقرب | خ | ز | ه | د | د | ح | ی | ه | ل | و |
| قوس | ی | یب | ه | ه | د | د | ل | ه | خ | د |
| جدی | د | ز | ی | ز | ه | ح | ل | و | خ | ط |
| دلو | د | ز | ه | و | ی | ز | خ | ه | ل | ه |
| حوت | ه | یب | ی | د | د | ج | خ | ط | ل | ب |

فصل ۲۱ در معرفت وجوه آنست که دورهٔ تمام ۳۶ قسمت
کنند و هر برجی ۳ وجه و هر وجهی ۱۰ درجه و اول برج دهند که صاحب

حمل ست بر طریق افلاک و ۲ بافتاب و ۳ بزهره و ۴ بعطارد
تا آخر حوت بمریخ افتد و باشد که بمثلثات این وجوه قسمت
کنند یعنی اول بمریخ دهند ۲ بافتاب و ۳ بمشتری دهند که خاصه
بروج آتشی که با این ۳ کواکب تعلق دارند تا آخر بدین قیاس و ال بدین
مثال بود که ما درین جدول درآورده ایم

| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ح ی | د ی | ی ی | ه ی | ل ی | س ی | ی ی | ح ی | د ی | ی ی | ه ی | ل ی |
| س ک | ی ک | ح ک | د ک | [illegible] ک | ه ک | ل ک | س ک | ی ک | ح ک | د ک | ی ک |
| ه ل | ل ل | س ل | ی ل | ح ل | د ل | ی ل | ه ل | ل ل | س ل | ی ل | ح ل |

ادریکان

| | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ح ی | ه ی | د ی | [illegible] ی | س ی | د ی | ه ی | ح ی | ی ی | و ی | ل ی | ی ی |
| س ک | د ک | ه ک | ح ک | ی ک | ل ک | ل ک | ی ک | [illegible] ک | ه ک | د ک | ر ک |
| ی ل | ل ل | ل ل | ی ل | ح ل | ه ل | د ل | ر ل | س ل | د ل | ه ل | ح ل |

و همچنین باشد که هر برجی را به ۳ قسم مساوی کنند و ۹
اول را بمریخ دهند که صاحب حمل است و ۲ بزهره که صاحب
ثور است و ۳ بعطارد که صاحب جوزا است بدین منوال که
نموده می شود و ان اینست و الله اعلم

| اقسام نه بهر علی رای الهندین | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] |
| ح ۹ | ه ۹ | د ۹ | ر ۹ | س ۹ | د ۹ | ه ۹ | ح ۹ | ی ۹ | ل ۹ | ل ۹ | ی ۹ |
| ه ۹ | د ۹ | ر ۹ | س ۹ | د ۹ | ه ۹ | ح ۹ | ی ۹ | ل ۹ | ل ۹ | ی ۹ | ح ۹ |
| د ۹ | ر ۹ | س ۹ | د ۹ | ه ۹ | ح ۹ | ی ۹ | ل ۹ | ل ۹ | ی ۹ | ح ۹ | ه ۹ |
| ر ۹ | س ۹ | د ۹ | ه ۹ | ح ۹ | ی ۹ | ل ۹ | ل ۹ | ی ۹ | ح ۹ | ه ۹ | د ۹ |
| س ۹ | د ۹ | ه ۹ | ح ۹ | ی ۹ | ل ۹ | ل ۹ | ی ۹ | ح ۹ | ه ۹ | د ۹ | ر ۹ |
| د ۹ | ه ۹ | ح ۹ | ی ۹ | ل ۹ | ل ۹ | ی ۹ | ح ۹ | ه ۹ | د ۹ | ر ۹ | س ۹ |
| ه ۹ | ح ۹ | ی ۹ | ل ۹ | ل ۹ | ی ۹ | ح ۹ | ه ۹ | د ۹ | ر ۹ | س ۹ | د ۹ |
| ح ۹ | ی ۹ | ل ۹ | ل ۹ | ی ۹ | ح ۹ | ه ۹ | د ۹ | ر ۹ | س ۹ | د ۹ | ه ۹ |
| ی ۹ | ل ۹ | ل ۹ | ی ۹ | ح ۹ | ه ۹ | د ۹ | ر ۹ | س ۹ | د ۹ | ه ۹ | ح ۹ |
| ل ۹ | ل ۹ | ی ۹ | ح ۹ | ه ۹ | د ۹ | ر ۹ | س ۹ | د ۹ | ه ۹ | ح ۹ | ی ۹ |

۱۲
و همچنین باشد که هر برجی را به ۳ قسمت کنند و هر قسمی دو درجه
و نیم بود قسم اول بصاحب برج دهند و ۲ بصاحب برجی
که بعد از و باشد تا تمامت اقسام بآخر رسد و این قسمت را
اثنا عشریه خوانند و آن جدول اثنا عشریه اینست

| | | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| حمل | ح | ه | د | ب | سه | د | ه | ح | ب | ل | ل | ب |
| ثور | ه | د | ب | سه | د | ه | ح | ب | ل | ل | ب | ح |
| جوزا | د | ب | سه | د | ه | ح | ب | ل | ل | ب | ح | ه |
| سرطان | ب | سه | د | ه | ح | ب | ل | ل | ب | ح | ه | د |
| اسد | سه | د | ه | ح | ب | ل | ل | ب | ح | ه | د | ب |
| سنبله | د | ه | ح | ب | ل | ل | ب | ح | ه | د | د | سه |
| میزان | ه | ح | ب | ل | ل | ب | ح | ه | د | ب | سه | د |
| عقرب | ح | ب | ل | ل | ب | ح | ه | د | ب | سه | د | ه |
| قوس | ب | ل | ل | ب | ح | ه | د | ب | سه | د | ه | ح |
| جدی | ل | ل | ب | ح | ه | د | ب | سه | د | ه | ح | ب |
| دلو | ل | ب | ح | ه | د | ب | سه | د | ه | ح | ب | ل |
| حوت | ب | ح | ه | د | ب | سه | د | ه | ح | ب | ل | ل |

فصل ۲۳



فصل ۲۲ در اوج و حضیض ستارگان اوج آفتاب و کواکب
متحیره در هر ۲۰۰۰ سال از برجی ببرجی شود و هر ۶۶ سال
و ۸ ماه شمسی یک درجه پر کنند اما عطارد را دو اوج
بود در دو تثلیث اوج خود شی و درین تاریخ که ۹۵۸ سال
هجریه است در هشت درجه جوزاست و اوج زحل است
درجه قوس است و اوج مشتری در آخر درجه جوزا و اوج عطا رد
در اول درجه عقربست و این اوجها بحسب زیج شاهی است
و در دیگر زیجها مختلف باشد و حضیض در مقابلهٔ اوج باشد
بهمان درجه اما قمر را اوج در وقت اجتماع و استقبال بود
و حضیض او در دو تربیع آفتاب بود اما این سال ۸۸۹ هجریه است
اوج زحل در ۱۳ درجهٔ قوس است و اوج مشتری در ۲ میزان
و اوج مریخ در ۱۹ درجه اسد و اوج آفتاب در ۲۹ در سرطان
و اوج زهره در ۲ درجه جوزا و اوج عطارد در ۳ درجه عقرب
فصل ۲۳ در حالات بروج بدانکه ۱۲ برج را به ۴
قسمت کرده اند و آن چهار فصل بود حمل و ثور و جوزا

بدانکه بروج بهاری اند سرطان و اسد و سنبله بروج تا
بستانی اند میزان و عقرب و قوس بروج پاییزی اند جدی
و دلو و حوت بروج زمستانی اند و از هر فصلی از ین ۴ گانه
۱ منقلب باشد و ۲ ثابت و ۳ دو جسدین بروج بهاری
و تابستانی را شمالی و عالی گویند و بروج خریفی و شتوی را
جنوبی و منخفض حمل نر و بهاری ثور ماده و لیلی و تا آخر
بروج بدین قیاس بود و بروج زمستانی و بهاری معوج الطلوع
باشند تابستانی و پاییزی مستقیم الطلوع باشند و الله اعلم
فصل ۲۴ بدانکه زحل نحس اکبر است و مریخ نحس اصغر است
و مشتری سعد اکبر است و زهره سعد اصغر و عطارد ممتزج بود
با سعد سعد و با نحس نحس و اصحاب از دو تسدیس و دو تثلیث
سعد بود و از مقابله و دو تربیع و قران نحس باشند و ذنب نحس
و راس سعد اکبر است بمزاج زحل و کیوان نحس است زحل و مشتری و
آفتاب نر اند و مریخ بروز نر است و بشب ماده و زهره
و قمر ماده اند و عطارد ممتزج است زحل سرد و خشک است مریخ



و آفتاب گرم و خشک اند و مشتری گرم و تر است و زهره
و قمر سرد و تر اند فصل ۲۵ در بیان خانها ۱۲ گانه بدانکه ۱
بروجی که از مشرق طلوع کنند در هر وقتی که باشد آن را طالع
خوانند و آن خانه تن و جان و عمر و زندگانی خوانند و ابتدا
هر کاری از و بود و ۲ خانه را مال و معیشت و روزی خوانند
۳ خانه را برادران و خواهران و یاران و خویشان و نقل و تحو
یل بود ۴ وتد الارض خوانند و آن خانه پدر و ملک و عواقب
کارها باشد خانه ۵ فرزندان و معشوقه باشد و فرح خانه ۶
بندگان و خدمتکاران و رنجوری و بیماریها پاین خود بود و
خانه ۷ را وتد غارب گویند و نظیر طالع باشد و این خانه
زنان و شریکان و خصمان بود خانه ۸ خوف و ترس و نکبت
و میراث بود خانه ۹ ادب و سفر و علم و دین بود خانه
۱۰ عمل و دولت و سلطان و شغل و عمل بزرگ بود و آن را وسط
السما گویند و علیش خانه ۱۱ خانه دوست و امید و شجاعت
و کام و مراد بود خانه ۱۲ دشمنان و بدبختی و بیماریها

بزرگ بود از این خانها طالع و ۴ و ۷ و ۱۰ را اوتاد خوانند
و ۵ و ۱۱ و ۲ و ۸ هشتم را مایل الوتد خوانند و ۹ و
و ... زایل الوتد گویند و ساقطه اند از طالع و از جمله
خانها قوی تر طالع و عاشر بود پس رابع پس خامس
پس ۱۱ پس ۲ پس ۸ و ضعیف تر از همه خانها ۱۲
و ۹ بود که زایل اند و هم ساقط و این ۱۲ چهار ربع باشد
از طالع تا عاشر مذکر و از عاشر تا سابع مونث
صاعد گویند و از غارب تا رابع مذکر منخفض بود
و از رابع تا طالع مونث باشد بدین مثال

طالع
ربع مونث
ربع مذکر
ماده
عاشر
رابع
سابع

فصل ۲۸

فصل ۲۶ در بیان فرح و ترح کواکب و آنچه بدان ماند
بدانکه فرح زحل در ۱۲ از طالع بود و فرح مشتری در ۱۱ بود
و فرح مریخ در ۶ بود و فرح آفتاب در ۹ بود و فرح
زهره در ۵ بود و فرح عطارد در طالع بود و فرح
قمر در ۳ بود و مقابله فرح را ترح گویند و آفت
نیز خوانند و بود کواکب نهاری را بروز فوق الارض
و بشب تحت الارض و کواکب لیلی را بروز تحت الار ض
و بشب فوق الارض بود و این را حیز خوانند والله اعلم
فصل ۲۷ در بیان نظر کواکب بتثلیث تمام دوستی
و تسدیس نیم دوستی و مقابله تمام دشمنی و تربیع نیم دشمنی
و قران با سعد سعد بود و با نحس نحس و مقارنه
و مجاسده با سعود تمام سعود سعادتی باشد
و با نحوس تمام تر نحوسی و تناظر بجای نظر باشد و حد
نظر را جرم خوانند بدانکه جرم علویین ۹ پیش و ۹
در پس بود و جرم سفلیین هفت درجه پیش و ۷ پس
بود

وجرم مریخ از هر طرف در حد بود و جرم آفتاب از طرفی
پانزده درجه بود و جرم ماه از هر طرفی در حد بود
وجرم راس وذنب مثل جرم قمر بود وچو کوکب
بیکدیکر ناظر خواهند بود چون بحد جرم رسند کویند
متصل اند وچون از جرم بکذرند کویند منفصل اند
واکر بکوکبی ناظر خواهند بود اما هنوز بحد اتصال
نرسیده باشند کویند بعید الاتصال است وان
روز که هیچ نظر نباشد در شب و روز کویند خالی
السیر است واکر در برجی بدر شود ودران برج با هیچ
کوکب نظر ندارد کویند وحشی السیر است

## فصل ٢٨

در مدلولات کواکب ومنسوبات ایشان دلالت زحل
بر دهقانان وپیران وارباب بیوتات قدیمه ومردم
سیاه وکوتوالان وصحرانشینان تعلق دارد دلالت
مشتری بقضات ومشایخ وزهاد وسادات وا
اشراف وعلما واصحاب مناصب ورنک کبود تعلق

دارد



دارد دلالت مریخ بدانکه منسوبست بر اتراک واهل
صلاح وقطاعان وجلادان ودزدان وعیاران تعلق
دارد ورنک سرخ ودلالت آفتاب بملوک وسلاطین
وبزرکان وارباب امر ونهی ورنک زردی تعلق دارد
دلالت زهره بر زنان وخاتونان وخواجه سرایا ن
وامردان وارباب لهو وطرب واز رنک سفید تعلق
دارد ودلالت عطارد دبیران وارباب قلم ومصرفان
ووزراء ومنجمان واطبا وشعرا واهل فصاحت
وبلاغت وجمیع رنکها با وتعلق دارد دلالت قمر
رسولان وسکان وصاحب خبران ومسافرا ن
وکودکان وعوام الناس ورنکهای سبزی تعلق
دارد والله اعلم

## فصل ٢٩

در احوال روزها اول
ختیار هر کاری چون قمر ناظر السعود باشد بیشتر کارها را
شایسته بود واتصال بمشتری از برج منقلب بعادت

وخرید و فروخت را نیک بود و از برج ثابت دخول
بلد و بنیاد کارها نهادن و تعلیم و اگر از برج ثابت
دخول بلد ذوجسدین بود سفر از نیک بود و اتصال
قمر بزهره از برج منقلب جامه نو بریدن و پوشیدن
و از برج ثابت غیر از عقرب زفاف و عیش کردن از ذو
جسدین تزویج و شرکت نیک بود و اگر ناظر بنحوس بود شاید
تخریب بنا و قتل سباع و شبیخون نظر دوستی بزحل از برج
خاکی عمارت و زراعت نیک بود و از برج آبی کندن کاریز
نیک بود و جویها و چشمها و از برج ثابت بنای شهر و حصارها
و اتصال بمریخ از برج منقلب سواری کردن و گوی زدن
و صید کردن و از بروج ثابت تعبیه لشکرها و از ذو جسدین
ترتیب آلات حرب و اتصال با فتاب نظر دوستی از بروج
منقلب دیدن پادشاه و سفر و ملک و سلاطین و از بروج
ثابت دخول بلد و اسرای اعمال و اشغال سلطانی و
تحصیل علوم و نشستن بحکومت و از ذوجسدین

تاج و اساس صح

پیشتر کارها

بیشتر کارها را شاید و از بروج آتشی ساختن آلات
زینت و سراسه و گداختن زر و سیم اما نظر عداوت باوی
چیزی نابود الا در اجتماع مخصوص برای زنهای پنهانی گفتن
و دفینه نهادن و کارهای پوشیده کردن و در استقبال
بضدان مباحثه کردن اتصال بعطارد بسعود بیار نیک بود
تعلیم خط و شعر و نقاشی و کتب و مناظره و نجوم و اگر بد بود
قمر با ذنب و کید بد بود و جوزهر السیر و طریقه محترقه و هبوط
و خالی السیر هیچ کاری را نشاید است انچه در اختیارات
روزها که در تقویم با آن احتیاج افتد

## فصل ۳۰

در معرفت اصولی که بدان احتیاج افتد در اختیارات جزوی
اول بدانکه صلاح حال قمر و صاحب موضع او و کوکبی که
بدان کار ابتدا خواهد کردن که باو منسوبست و طالع
وقت و صاحبش و خانه که این کار بدو منسوبست
و صاحب آن و اوتاد در اختیارات کارها نگاه باید
داشت صلاح خانها آن بود که از نحوس خالی بود و سعود

رابع

یا ان ناظر باشد و صلاح کواکب آن بود که ایشان را قوتی
ذاتی بود و انچنان باشد که خانه یا اوج یا شرف
یا مثلثه یا حدود یا وجه خود بود یا در ان ربع بود که
روی باوج خود دارد یا در شمال صاعد یا مستقیم السیر
یا زاید السیر و یا قوة عرضی بود و ان چنان باشد که
خارج سعود باشد بنظر یا مناظر در فرح بود یا در
اوتاد یا در مائل الوتد یا ناظر بطالع یا در ربع و خانه
که موافق طبع او باشد یا مسعود بود و فساد حال
قمر و دیگر ضد این معانی بود مثال و بال و هبوط
و حضیض و رجوع و احتراق و خسوف و کسوف
و ناقص در سیر و در ربعی که هابط بود و بروج زاید و
ساقط از طالع و امثال ان سعد قوی در حیز باید و
ضعیف از خیر و نحس قوی در شر باز ایستد و ضعیف
در کارهای منقلب را بروج بود و ثابت را بروج ثا[بت]
اختیار کنند و اتصال قمر با زهره یا کوکبی که مناسب ان

اکر بود



کار بود بر مثال نو پوشیدن و بریدن قمر در برجی بود
غیر ثابت و اگر سفر بود یا بود متصل بسعدی و منصرف
از سعدی و ٩ که خانهٔ سفر است و ٧ که مقصود است
و سعد و شری یا در برج منقلب اما تعلیم را برجی که صو[رت]
مردم بود و ان سنبله و قوس بود در سعد منصرف
از سعدی و در شری متصل بسعدی استحمام را
برج ماهی و فصد را بروج آتشی و هوائی و در فصد
از منکب باید که قمر چون بنیاد بنا نهادن باید که
قمر صاعد بود در شمال در برجی ثابت یا در حد برج
و زحل در جهار برج بود و اعمال سلطان را باید که
قمر در شرف بود یا در اسد یا ناظر بدو و تجارت بروج
منقلب مسعود بمشتری یا بعطارد و سعد و شر اد در برج
منقلب اما در سعد منصرف از سعد و از شری متصل بسعد
بدین قیاس اما این مختصر باین قدر اختصار کردیم پس اگر
ازین زیادت خواهند بکتب مطول رجوع کنند تا مقصود
یا بدان ان شاء الله تعالی و ما بالله التوفیق
تمت الرساله بس فضل

بسم الله الرحمن الرحیم
أسألك بتوفيق الاتمام يا ذا الفضل والاكرام
این مختصریست در معرفت اسطرلاب مشتمل بر ۲۰
باب باب اول در القاب الات وخطوط
و دوایر اسطرلاب انچه علاقه در وی است حلقه
بود وانچه حلقه در وی بود انرا عروه خوانند و بلندی
که عروه بر وی و لست و بسته بود انرا کرسی خوانند
وانچه کرسی بر وی باشد و بر صحایف وغیران مشتمل
باشد انرا حجره وام خوانند و صحیفها در حجره بود و بر
روی صحیفها صحیفه باشد مشبک انرا عنکبوت و شبکه
خوانند و دایره که بر روی حجره بود بسیصد و شصت
قسمت کنند و ابتداء از خطی کنند که بر کرسی بکذرد
و بعلاقه پیوندد و بر جانب راست بر توالی هر پنج و
ده را رقم نوشته باشند انرا اجزاء حجره خوانند و بر ظهر

اسطرلاب



و به ظهر اسطرلاب یعنی بر پشت حجره دو خط مستقیم
١ برزوایا قایمه کشیده باشند یکی از جانب علاقه اید وانرا
خط علاقه و خط وسط السماء خوانند و خط دیکر را خط
مشرق و مغرب و دایره که بر کشیده باشند بدین
خطها بچهار قسم متساوی شود و ربعی را از دو ربع
که از دو جانب کرسی بود و بنود قسمت کرده باشند
انرا اجزاء ارتفاع خوانند و باشد که دو ربع را قسمت
کرده باشند و بر ربع از دو ربع که در شیب بود اجزاء
ظل نقش کرده باشند و بر صحایف صفایح و این بسیار
بود از ان جمله ۳ دایره متوازی بود که مرکز هر ۳ مرکز
صحیفه باشد انچه در میان باشد مدار راس الحمل
والمیزان باشد وانچه بیرون بود مدار راس الجدی وانچه
در اندرون بود مدار راس السرطان واین در اصطرلاب
شمالی بود و در اصطرلاب جنوبی مدار راس الجدی
در اندرون بود و مدار راس السرطان و ...

السر

بیرون باشد ودایره دیگر که بر روی دیگر کشیده
باشد ومرکز آن نه مرکز صحیفه باشد بعضی از آن دوایر
تمام وبعضی ناتمام باشد انرا دوایر مقنطرات خوانند
وآنچه در قسم فوق الارض بود از صحیفه وآنچه میان همه
دوایر بود بر مرکز علامة ص کرده باشند انرا سمت
الراس خوانند وآنچه بر کرانه بود که ناتمام بود انرا افق
مشرق ومغرب خوانند ودو خط مستقیم که بر مرکز
متقاطع شوند یکی را بعلامة ص کشیده باشند
را خط وسط السماء ونصف النهار خوانند وخط دیگر
خط مشرق ومغرب وخط استواء از ان خط یک نیمه
بر جانب راست بود خط مغرب خوانند ودیگر نیمه
که بر جانب چپ است بود خط مشرق وهمچنین افق
مشرق وافق مغرب نیز خوانند ودر میان مقنطرات
عددها نوشته می آید تا نبود که بسمت الراس
رسد وتزاید آن اعداد در اسطرلاب مختلف

بود در مسدسی شش شش می افزاید ودر نصف
دو ده وتمام یک یک ودر زیر مقنطرات که قسم تحت الارض
ض بود دو قوسهای خرد دوازده قسمت کرده باشند شش
در جانب راست میان افق مغرب وخط وسط السماء
شش در جانب دیگر میان افق مشرق وخط وسط
السماء انرا خطوط ساعات معوجه وساعات زمانی
خوانند وباشد که قوسهای دیگر کشیده باشد که نقطه
ص باهم رسند انرا دوایر سموت خوانند
وبسیار بود که آن قوسها در قسم تحت الارض نیز بر کشند
وبر عنکبوت دایره تمام بود که بروج دوازده گانه بر
آنجا نوشته باشد انرا منطقة البروج خوانند
وهر برجی مقسوم باجزاء شش وشش در مسدسی
دتی وسه سه در ثلثی وبر این قیاس وبر نیز حدی زیاد
بود که برابر اجزاء مجرد مسطر دوانرا اخر راس الجدی
خوانند ودوایر دیگر باشند که بر هر یک نام کوکبی از

از ثوابت نوشته باشد انرا شظایا کواکب
خوانند و هر یک شظیه کوکبی و صوری کوکبی نیز خوانند
و در اسطرلاب شمالی انچه در اندرون منطقة البروج
افتد عرض شمالی بود و انچه بیرون بود عرض
جنوبی بود و انچه مانند میخی بود که بر مجری و صفحها
و عنکبوت بگذرد انرا قطب خوانند و انچه بر پشت
حجره بود و الات ارتفاع بر وی بسته باشند انرا
عضاده خوانند و انچه دو طرف عضاده بود انرا
دفتان و هر یک را لبنه و دو شظیه که دو طرف
عضاده بود او را دو شظیه ارتفاع خوانند و در
دو لبنه دو ثقبه بود انرا ثقبتها ارتفاع خوانند
و انچه قطب بدان استوار کنند انرا فرس خوانند و حلقه
که در زیر فرس بود تا فرس از سطح عنکبوت مرتفع شده
باشد نیز وفلس خوانند و زیادتی که از سطح حلقه
مرتفع باشد و بدان عنکبوت را میگردانند انرا



مدیر خوانند و بر عضاده بعضی اسطرلاب دوازده
خط در پشتها کشیده باشد انرا خطوط ساعات معوج
خوانند و صفایح بسیار جهة شهرها مختلف باشد و
در بعضی اسطرلابها که ما عمل الغریب کرده باشند انرا
بحسب معانی نقشها موافق باشند والسلام

## باب دوم

در معرفت ارتفاع گرفتن از افتاب و ستارگان مشهور
اگر افتاب باشد علاقه بدست راست باید گرفت و
و اسطرلاب را معلق کرده باید و پشت اسطرلاب را با
خود باید کرد و یک جانب او که اجزا ارتفاع بر او نقش
کرده باشند با افتاب کند و عضاده می گرداند تا نور
افتاب از یک ثقبه بر دیگری افتد پس نگاه کرد تا شظیه
ارتفاع بر چند جزو افتاده است انچه باشد ارتفاع بود
در ان وقت و اگر ارتفاع از ستاره گیرند اسطرلاب بر بالا
باید داشت و به یک چشم از یک ثقبه نگاه می باید کرد
و عضاده میگردانند تا نور بصر بهر دو ثقبه بگذرد و

وکوکب در نظر آید پس نگاه کرد تا شظیه ارتفاع
بر چند جزء افتاده است بجه یافت شود ارتفاع کو
کب بود و اگر قرص آفتاب در میان ابر نتوان دید
و نورش بر زمین ظاهر نبود هم بدین طریق ارتفاع
باید کرد انگاه معلوم باید کرد تا شرقی بود یا غربی
بدان طریق که بعد از یک لحظه ارتفاع باید گرفت اگر
زیادت باشد ارتفاع شرقی بود و اگر کمتر شده باشد
غربی بود و بوقت آنکه آفتاب یا کوکب بنصف
النهار نزدیک بود احتیاط تمام باید کرد که باندک
مده تفاوت محسوس نشود دیگر را ارتفاع زمانی
دراز نماند **باب سوم** در معرفت طالع از
ارتفاع درجهٔ آفتاب را از منطقة البروج طلب باید
کردن و همچنین مقنطره ارتفاع که گرفته باشند از مقنطرا
صفحهٔ اگر ارتفاع شرقی بود از جانب چپ و اگر غربی
بود از جانب راست پس درجهٔ آفتاب را بر آن

ارتفاع

ارتفاع باید نهادن و نگاه کرد تا بر افق شرقی کدام درجه
افتاده است از درجات منطقة البروج آن درجه درجهٔ
طالع وقت آمد و همچنین پشت مری آن کواکب را
که ارتفاع از و گرفته باشند بر مقنطرهٔ ارتفاع او
باید نهاد شرقی یا غربی چنانچه یافته باشند و نگاه ٥
کردن تا از منطقة البروج کدام درجه بر افق شرقی افتاده است
آن درجه طالع بود و درین عمل در اسطرلابها غیر تام
گاه باشد که درجه آفتاب و علامة معین نبود بدان
سبب که میان دو خط افتاده باشد و همچنین گاه بود
که مقنطره که بر صفحه کشیده باشد موافق آن ارتفاع نیفتد
که یافته باشند بلکه آن ارتفاع در میان دو مقنطره
باشند و همچنین گاه بود که درجهٔ طالع در میان دو خط
افتاده باشد از اجزای بروج و درین اوضاع اگر
بنظر و قیاس آن تفاوت را مقداری گیرند شاید و بتقریب
مقصود حاصل شود و اگر خواهند که بنوعی از حساب

معلوم کنند برین وجه عمل باید کرد و این عمل را تعدیل
خوانند اما تعیین موضع افتاب چنان باید کردن که
ان دو خط که افتاب میان هر دو افتاده باشد
معلوم کنند و اول خط از ان هر دو مقنطره از
مقنطرات ارتفاع نهند و مری راس الجدی
نشانی کنند یعنی جزوی که مری مقابل آن جزو باشد
و از اجزاء حجره نشانی کنند پس خط دوم بر همان
مقنطره نهند و مری نشان کنند و میان هر دو نشان
از اجزاء حجره بشمرند انچه یابند انرا اجزاء تعدیل نام
نهند پس نگاه کنند تا مابین خط اول و موضع افتاب
درجه باشد ان درجات در اجزاء تعدیل ضرب کنند
و حاصل را بر تفاوت اجزاء منطقه یعنی شش شش در
سدسی و سه سه در ثلثی قسمت کنند انچه بیرون
آید بعدد ان از نشان اول که مری را کرده باشد
در جهت نشان دوم بشمرند انجا که رسد مری بر انجا

نهند پس

بر انجا نهند پس نگاه کنند تا بر ان مقنطره موضع
کدام جزء افتاده باشد از اجزاء منطقه علامت بروی
کنند و ان موضع افتاب بود مثالش در اسطرلاب
سدسی و صحیفه عرض ابحه فرض کردیم که افتاب در شا
درجه ثور بود و ان میان دو خط باشد یکی خط دوازده
و دیگر خط بحه و از ارتفاع وقت بیست و چهار درجه
شرقی اول خط دوازده بر مقنطره کد شرقی نهادیم و مری
نشان کردیم پس خط بحه بر و نهادیم و مری نشان کردیم
میان هر دو چهار درجه و نیم یافتیم و این اجزاء تعدیل است
پس تفاوت میان خط اول یعنی دوازده ثور و موضع
افتاب یعنی شانزده ثور دیگر فتیم چهار بود در اجزاء
تعدیل ضرب کردیم هیجده حاصل آمد انرا به تفاوت اجزاء
منطقه یعنی شش قسمت کردیم بیرون آمد سه پس از علامت
اول ۳ جزو بشمردیم انجا که رسید مری بود نهادیم و لامحا
میان مری و علامت دوم یک جزو و نیم مانده باشد

سیاه

نزده

لة

نگاه کرده‌ایم تا بر مقنطره کد شرقی کدام جزو افتاده است
از منطقه آن جزو موضع آفتاب بود علامتی بر وی کنیم
تا بوقت حاجت معلوم باشد اما تعدیل مقنطرات
چنان باید کردن که چون ارتفاع موجود میان دو مقنطره
افتاده باشد موضع آفتاب را بر مقنطره اول باید نهاد
که آن کمتر است و مری نشان کرد پس بر مقنطرهٔ دوم
باید نهاد که آن بیشتر است و مری نشان باید کرد و میان
هر دو نشان اجزاء تعدیل نام نهاد پس تفاوت میان
مقنطرهٔ اول و ارتفاع موجود در اجزاء تعدیل ضرب باید
کرد و بر تفاوت میان هر دو مقنطره که در اسطرلاب سدسی
شش و در ثلثی سه قسمت کرد آنچه بیرون آید مری را بعدد
آن اجزاء از علامت اول سوی علامت دوم بباید گردانید
تا درجهٔ آفتاب بر آن ارتفاع بود که یافته باشد مثالش
اسطرلاب سدسی بر صفیحه لو فرض کردیم آفتاب را در دوازده
درجهٔ ثور و ارتفاع آفتاب یافتیم بیست و شش درجه و آن

میان

میان مقنطره الد و مقنطره ل است چون اسطرلاب سدسی
فرض کرده باشیم موضع آفتاب را بر مقنطره الد نهادیم
و مری را نشان کردیم و هم موضع آفتاب را بر مقنطره ل
نهادیم و نشان کردیم یافتیم میان هر دو نشان هفت درجه
و نیم و این اجزاء تعدیل است پس تفاوت میان مقنطره الد
و ارتفاع آفتاب که الو است و آن دو باشد و اجزاء تعدیل یل
ضرب کردیم پانزده حاصل آمد آنرا بر تفاوت میان هر دو
مقنطره و آن شش است قسمت کردیم بیرون آمده دو و نیم آن
علامت اول سوی علامت دوم بشمردیم بموضع رسید که از دو
بعلامت دوم نیم بود مری را بر آن موضع نهادیم آفتاب بر ار
تفاع موجود افتاده باشد و اما تعدیل طالع چنان باید که چون
موضع او منطقة البروج بر افق شرقی افتاده باشد میان
دو خط موضع مری نشان باید کرد پس خط اول از آن دو خط
بر افق شرقی باید نهاد و موضع مری نشان کرد و تفاوت
میان هر دو بگرفت و آنرا تفاوت اجزاء نام نهاد و بعد

وت

از ان خط دوم را بر افق شرقی نهاد و مری نشان کرد و تفا
میان نشان خط اول و خط دوم بگرفت و انرا اجزاء تعدیل
نام نهادند ولامحاله آن از تفاوت اجزاء زیاده بود پس
تفاوت اجزا را در انچه میان دو خط بود یعنی شش یا ۳ یا
انچه بود بحسب آن اسطرلاب ضرب باید کردن و بر اجزاء
تعدیل قسمت کرد و انچه بیرون آمد بر خط اول افزود انچه
حاصل آید درجه طالع بود مثالش آفتاب در دوازده درجه ثور
است و ارتفاع شرقی بحل درجه حر اسطرلاب سدس ذر
صحیفه لو دوازده درجه ثور بر مقنطره کح نهادیم از منطقه
البروج نقطه میان خط شش و خط دوازده از جوزا بر افق
شرقی افتاد مری نشان کردیم و خط شش جوزا بر افق شرقی نهادیم
و نشان کردیم یافتیم تفاوت اجزا سه درجه و نیم بعد از ان خط
دوازدهم جوزا بر افق شرقی نهادیم و نشان کردیم یافتیم تفاوت ده
میان نشانی که جهت شش درجه کرده بودیم و میان نشان دوازده
سبع و نیم و این اجزاء تعدیل است و چون اسطرلاب سدسی

تفاوت

ست

تفاوت میان دو خط شش باشد تفاوت اجزا که سه و نیم ا
در شش ضرب کردیم حاصل آمد بیست و یک بر سبع و نیم قسمت کردیم
بیرون آمد ۳ و کسری زیادت از سه او را یکی گرفتیم چهار شد
بر خط اول و ان شش بود افزودیم ده درجه جوزا شد و این
و این درجه طالع بود و مطلوب این است باب بیست و دوم در معرفت
ارتفاع از طلوع این باب عکس پیشین باشد و در اختیارات
بدین حاجت افتد انجا که طالع معین اختیار کرده باشند و خواهند
که ارتفاع آفتاب یا کوکب معلوم کنند در ان وقت تا وقت نگاه
دارند چون ارتفاع موافق بدان ارتفاع شود دانسته که وقت
طلوع آن درجه است که اختیار کرده اند و طریق این عمل چنانست
که ان درجه که جهة طالع تعیین افتاده باشد بر افق شرقی نهند
و نگاه کنند تا درجه آفتاب بر کدام مقنطره افتاده است
از مقنطرات و شرقیست یا غربی انچه بود ارتفاع آفتاب باشد
چون بر ان ارتفاع رسد وقت مفروض بود و اگر درجه
آفتاب بر مقنطرات نیفتد و تحت الارض بود وقت طالع

هد

شب خواهد بود کوکبی از ثوابت که بر بالای زمین بود
نگاه باید کرد تا بر کدام مقنطره افتاده است و شرقیست
یا غربی و وقت نگاه باید داشت تا چون ارتفاع آن کوکب
بهمان مقدار رسد در مشرق یا مغرب چنانک بود وقت
طلوع آن درجه باشد والله اعلم **باب ۵ در معرفت**
**دایر ساعات مستوی و معوج و اجزا این** چون درجه
آفتاب را بر مقنطرهٔ ارتفاع موجود نهند و مری راس
الجدی نشان کنند و بعد از ان درجه آفتاب را بر افق مشرق
[illegible]
نهند و نشان کنند و از نشان دوم تا نشان اول بشمرند
آنچه حاصل آید دایر گذشته بود از روز و اگر بتوالی افق مغرب نهند همچنین
و نشان کنند و میان نشان اول و این نشان بشمرند آنچه حاصل
آید دایر مانده بود از روز و همچنین با کوکب شطبه کوکب را بر مقنطره
ارتفاع موجود نهند و مری راس الجدی نشان کنند پس جزو
آفتاب برابر افق مغرب نهند و نشان کنند و میان نشان دوم
و نشان اول بشمرند بر توالی دایر گذشته بود از شب و اگر
جزو آفتاب را بر افق مشرق نهند و نشان کنند و از نشان اول

تا این نشان



تا این نشان بشمرند دایر باقی از شب بیرون آید و اگر طالع
ب معلوم بود و از طالع دایر معلوم خواهد کرد بجای آنکه آفتاب
ن یا کواکب بر مقنطره می نهند درجه طالع بر افق شرقی نهند و نشان
کنند و باقی عمل همچنان کنند که گفته آمد دایر ماضی یا باقی معلوم
شود و چون دایر را بر پانزده قسمت کنند آنچه بیرون آید ساعات
مستوی بود و آنچه بماند تا یکی چهار گیرند دقایق ساعات بود و آن
دقایق ماضی یا باقی بود از روز یا از شب و اگر مجموع ساعات
ن روز خواهند جزو آفتاب را با افق شرقی نهند و مری نشان
کنند و بعد از ان بر افق غربی نهند و نشان کنند و میان اول
و دوم بشمرند تا قوس النهار معلوم شود پس قوس النهار چنانکه
دقایق گفتیم بر پانزده قسمت کنیم و آنچه بماند در چهار ضرب کنیم تا ساعات
روز معلوم شود و چون آنرا از بیست و چهار نقصان کنند
باقی ساعات شب بود و اگر خواهند اول جزو آفتاب را بر
افق غربی نهند و نشان کنند پس بر افق شرقی نهند و از ا
نشان کنند و میان هر دو علامت بشمرند قوس اللیل باشد

بر پانزده قسمت کنند شب بود واگر خواهد که بداند که کوکبی از
ثوابت که شب طلوع کند خواهد کرد در کدام ساعات طلوع
کند جزو آفتاب را بر افق غربی نهند و نشان کنند و منطقه
کوکب بر افق شرقی نهند و نشان کنند و میان هر دو نشان
بشمرند و بر پانزده قسمت کنند انچه بیرون آید ساعات بود
از وقت غروب آفتاب تا وقت طلوع ان کوکب واما مر
اجزاء ساعات معوج چنان بود که قوس النهار را بر دوازده
قسمت کنند وانچه بماند در پنج ضرب کنند تا اجزاء ساعات
روز و دقایق ان معلوم شود و چون اثر از مثل نقصان کنند
وانچه بماند اجزاء ساعات شب بود و بوجهی دیگر نظیر درجه
آفتاب را یعنی درجه مقابل او به خط نهند از خطوط ساعات
معوج که در زیر مقنطرات کشیده باشند و مری نشان کنند
و بعد از ان هم نظیر درجه آفتاب بر خط دیگر نهند که در پهلوی
آن خط بود و مری نشان کنند میان هر دو نشان اجزاء
ساعات روز بود واگر درجه آفتاب را بر بن خطها نهند انچه

بیرون

بیرون آید اجزاء ساعات شب بود اگر قوس اللیل بر دوا
ازده قسمت کنند هم اجزاء ساعات شب بیرون اید واگر
ربعی از ساعات مستوی روز یا شب بروی افزایند
انچه حاصل آید اجزاء ساعات معوج بود واگر خمسی از اجزاء
ساعات معوج نقصان کنند انچه بماند ساعات مستوی بود
واما ساعات معوج گذشته از روز بدان طریق معلوم کنند که
چون جزو آفتاب را بر مقنطره ارتفاع نهند نگاه کنند تا ظل سر
بر کدام خط افتاده است از خطوط ساعات معوج از افق
غربی تا بدان خط برسد تا بر چند قسم افتاده از خطوط ساعات
معوج چند آنچه بود ساعات معوج باشد گذشته از روز واگر
در میان دو خط افتد مری نشان کنند پس نظیر درجه آفتاب را
بر ان خط نهند که با جهت افق غربی دارد و باز نشان کنند و بر
اجزاء ساعات روز قسمت کنند تا دقایق بیرون آید انرا
با ساعات تام اضافت کنند تا ساعات و دقایق بود گذشته
از روز واگر شب بود چون کوکب را بر مقنطره ارتفاع نهند

و میان آن بگیرند و از نصف قوس ... کنیم

نکاه کنند تا جزو آفتاب بر خط کدام ساعت افتاده باشد
بر آنچه افتاده باشد چندان ساعت از شب کذشته بود
و اکر میان دو خط افتد همچنان که در روز کفتیم وقایق باشد
دارند و اجزاء ساعات شب نکاه دارند بجای اجزا ساعات
روز و اکر خطوط اجزاء ساعات بر عضاده کشیده باشند
اول درجه آفتاب را به خط نصف النهار نهند و نکاه کنند
تا بر کدام مقنطره است آنچه باشد غایت ارتفاع آفتاب
باشد در آن روز پس شظیه ارتفاع بر پشت اسطرلاب
بر مثل آن ارتفاع نهند و اصطرلاب می کردانند چنانکه پهلو
با آفتاب بود تا سایه لبنه بر عضاده افتد چنانچه از هیچ جا
منحرف نشود و نکاه کنند تا طرف سایه به کدام خط افتاده
است آن خط که باشد به بینند سایه به کدام خط افتاده
باشد عدد بر و نوشته که آن عدد ساعات کذشته از روز
باشد و اکر ساعات مستوی معلوم بود و خواهند که با
ساعات معوج کنند ساعات مستوی را در پانزده ضرب

ضرب کنند و اکر دقایق بود هر چهار دقیقه را یکی کیرند و
همه بر هم کیرند تا دایره معلوم شود پس دایره را بر اجزاء
ساعات روز یا شب قسمت کنند تا ساعات معوج معلوم
شود و اکر ساعات معوج معلوم باشد خواهد که با
مستوی کنند اجزاء اجزاء ساعات معوج ضرب کنند تا
دایره معلوم شود و بر پانزده قسمت کنند تا ساعات
مستوی معلوم شود والله اعلم **باب ۶ در معرفت میل**
**آفتاب و غایت ارتفاع و بعد کواکب از معدل**
**النهار** و ارتفاع عش درجه آفتاب را بر نصف النهار باید
نهادن و نکاه کردن تا از مقنطرات ارتفاع بر کدام مقنطره
بر هر مقنطرات ارتفاع بر کدام مقنطره است بر هر مقنطره
که بود غایت ارتفاع آفتاب بود در آن عرض که صفیحه بر آن
بود و بباید دیدن تا میان موضع آفتاب و مدار راس
الحمل چند درجه افتاده است چندانکه باشد میل آفتاب بود
پس اکر موضع آفتاب برون راس الحمل بود آن میل جنوبی بود

ساعات

ست

واگر درون مدار بود آن میل شمالی بود و مقنطره آن
که مدار راس الحمل برو گذرد متساوی تمام عرض بلد بود و
میان مدار راس الحمل و هر یکی از دو مدار دیگر یعنی مدار راس
السرطان و مدار راس الجدی بعد بقدر میل کلی باشد و چون
شظیه کوکب بر دایره نصف النهار نهند آنچه شظیه
کوکب میان قطب صحیفه و نقطه ص باشد کوکب در جانب
شمالی گذرد و از سمت الراس و اگر بیرون بود در جانب
جنوب گذرد و آنچه میان موضع شظیه کوکب و مدار
راس الحمل بود از مقنطرات بعد کوکب باشد از معدل
النهار و هر شظیه که داخل مدار راس الحمل گذرد بعدش
شمالی بود و هرچه بیرون بود جنوبی بود و آنچه با مدار
راس الحمل گذرد بر دایره معدل النهار و او را بعد نبود
و ارتفاعش بقدر تمام عرض بلد بود

**باب ۷ در معرفت مطالع بروج بخط استوا و بلد و درجات قمر و طلوع و غروب و تعدیل**

اگر خواهیم که مطالع بروج بخط استوا معلوم کنیم

هر برج

هر برج و هر درجه که خواهیم بر خط مشرق نهیم و نگاه کنیم تا مری
بر کدام جزو است از ابتداء اجزاء یعنی از خط علاقه بر تو الی
یعنی بر جانب راست چند جزو رفته است چند آنچه برآید
مطالع آن برج و درجه بود بخط استوا ابتدا از اول حمل
و اگر مطالع بروج به بلد خواهیم برج و درجه بر افق شرقی باید
نهاد و همچنین که گفتیم معلوم کرد مطالع بلدی معلوم شود و اگر
خواهیم که مطالع قوسی معروض بلد یا خط استوا معلوم کنیم
ابتدا از آن قوس بر خط مشرق یا بر افق مشرق نهیم و مری
نشان کنیم و بعد از آن آخر آن قوس هم بر آنجا نهیم و مری نشان
کنیم و میان هر دو نشان بشمریم مطالع آن قوس باشد اگر بر
ده خط مشرق نهاده باشیم مطالع استوا بود و اگر بر افق مشرق نهاده
باشیم مطالع بلدی بود و اگر شظیه کوکبی از ثوابت بر افق
ر شرقی نهیم و نگاه کنیم تا مری بر کدام جزو است و از اجزا
محرم تا بدان جزو بشمریم آنچه بیرون آید مطالع طلوع کوکب
بود و اگر بر خط مشرق نهیم آنچه برآید مطالع ممر کوکب بود

برنصف النهار واگر شظیه کوکب برافق مغرب نهیم انچه
بباید مطالع نظیر درجه غروب کوکب باشد و درجات
طلوع و غروب و ممر از فلک البروج هم بدین عمل معلوم شود
که چون شظیه کوکب برافق مشرقی نهیم الجزو از فلک البروج
که با او برافق مشرقی بود درجه طلوع ان باشد واگر برا
افق غربی نهیم الجزو که با او برافق غربی بود درجه غروب او بود
واگر برخط مشرق یا خط وسط السماء نهیم آن جزو که با
او برانجا باشد درجه ممر او بود و چون درجه از فلک البروج
یا شظیه کوکبی برافق مشرقی نهیم و مری نشان کنیم پس برخط
مشرق نهیم و نشان کنیم انچه میان هر دو نشان بود تعدیل
النهار ان درجه یا ان کوکب باشد در عرض صحیفه والله اعلم

### باب ۸ در معرفت خانها دوازده گانه

چون درجه طالع بر
افق شرقی نهیم انچه برافق غربی بود درجه سابع بود وانچه
برخط نصف النهار بود فوق الارض درجه عاشر بود و
تحت الارض درجه رابع بود واینها اوتاد باشند پس

درجه سابع

درجه سابع برخط دو ساعت زمانی نهیم انچه
برخط نصف النهار باشد فوق الارض درجه
یازدهم بود و تحت الارض درجه پنجم پس درجه
سابع برخط چهار ساعت زمانی نهیم انچه برخط
نصف النهار بود فوق الارض درجه ششم پس
درجه طالع را برخط دو ساعت نهیم انچه برخط
نصف النهار بود فوق الارض درجه نهم بود و
تحت الارض درجه سیم پس درجه طالع را برخط
هشت ساعت نهیم انچه برخط نصف النهار بود
فوق الارض درجه هشتم بود و تحت الارض درجه
دوم و بدین عمل خانهای دوازده گانه معلوم شود

### باب ۹ در معرفت ساعات صبح و شفق

نظر
آفتاب را بر مقنطره هجده درجه غربی نهیم و مری
نشان کنیم پس برافق مغرب نهیم و مری نشان کنیم و میانه
هر دو نشان بشمریم و بر پانزده قسمت کنیم انچه بیرون

آید ساعات بود میان طلوع صبح و طلوع آفتاب و
همچنین نظیر آفتاب بر افق مشرق نهیم و مری نشان
کنیم پس بر مقنطره هیجده درجه شرقی نهیم و نشان کنیم
و میان هر دو نشان بشمریم و بر پانزده قسمت کنیم
آنچه بیرون آید ساعات بود میان غروب آفتاب
و غروب شفق و اگر از کوکبی ارتفاع گرفته باشیم
آن شظیه آن کوکب از ارتفاع را تقابر مقنطره او
نهیم پس نگاه کنیم تا نظیر آفتاب بر کدام مقنطره است از
مقنطرات ارتفاع چنانچه باشد ارتفاع سر مخروط ظل
زمین بود و اگر شرقی بود و کمتر از هیجده درجه هنوز
شفق فرو نشده باشد و اگر بیشتر بود شفق فرو شده
است و اگر غربی بود و بیشتر از هیجده درجه هنوز صبح
بر نیامده باشد و اگر کمتر از هیجده باشد صبح بر آمده
باشد و اگر بر خط وسط السماء بود نیم شب بود والله اعلم

## باب ۱ در معرفت ظل از ارتفاع از ظل که بر
و ارتفاع ع

پشت



پشت اسطرلاب کشیده باشد اگر ابتداء از خط علاقه
کرده باشد تا خط مغرب نقش کرده ظل مستوی
باشد یک شظیه ارتفاع برابر ارتفاع چهل و پنج درجه
باید نهاد و نگاه باید کردن تا دیگر شظیه بوجه علامت
افتاده است اگر بر دوازده افتاده باشد ظل اسا
بع
است و اگر بر هفت افتاده بود ظل اقدام و چون ارتفا
ع
افتد که مطلوب باشد اما اگر بعضی که ظل نقش بر و کرده
اند
بدو نیم کرده باشند و از منتصف او دو عمود اخراج
کرده یکی بر خط علاقه و یکی بر خط مشرق و مغرب و هر
عمودی بدوازده قسم کرده اند و علامات بر و کوشته
یکی را ابتدا از خط علاقه و دیگر را ابتدا از خط مشرق و مغرب
انرا ظل مستوی خوانند و نگاه کنند اگر ارتفاع بیشتر از چهل
و پنج بود ظل که گیرند اصابع باشد مستوی و اگر کمتر
از چهل و پنج بود ظل معکوس آید و صد و چهل و چهار را
بر آن قسمت کنند تا آنچه باید کردن بیرون آید مستوی

بود واگر وقتی ظل معلوم باشد و ارتفاع معلوم نباشد
شظیه عضاده را بر آن ظل نهند تا دیگر شظیه عضاده
بر ارتفاع مطلوب افتد واگر بر ظهر اسطرلاب ظل
مسلم با نگاه باید کرد اگر ظل کمتر از دوازده بود این
عمل شب باید کرد واگر بیشتر بود صد و چهل و چهار بر و
قسمت باید کرد و آنچه بیرون آید در آن عمود که بر خط
مغرب و مشرق افتاده است ظل کرد و شظیه بر و نهاد
تا دیگر شظیه بر ارتفاع مطلوب افتاده باشد والله اعلم

## باب ۱۱ در معرفت طالع سال مستقبل

از طالع سال ماضی چون طالع سال معلوم باشد و خواهد
که طالع آینده پیدا کنند درجه طالع سال بر افق
مشرقی نهند و بنگرند تا مری بر کدام جزو افتاده است
پس بر توالی اجزاء حجره که این خلاف توالی اجزاء بروج
باشد و بهفت جزو بشمارند و مری با بجا آرند و نگاه
کنند تا بر افق مشرقی کدام برج و درجه افتد آنچه باشد
طالع آینده بود پس نگاه کنند تا موضع آفتاب فوق
الارض است یا تحت الارض اگر فوق الارض بود وقت
تحویل بروز بود و اگر تحت الارض بود بشب بود
پس ساعات تحویل چنانکه گفتیم معلوم باید کردن و طالع
تحویل موالید همچنین استخراج باید کرد

## باب ۱۲ در معرفت عرض بلد و تحقیق آن

اگر عرض بلد بتحقیق معلوم نبود
در روزی که خواهد ارتفاع نصف النهار معلوم باید
کردن چنانکه ارتفاع میگیرند هر لحظه تا بغایتی رسد
که دیگر زیادت نشود و بعد از آن روی در نقصان نهند
پس تقویم آفتاب را در آن روز معلوم کنند و میلش بگیرند چنانکه
گفتیم اگر آفتاب میان اول حمل و میزان باشد میل آفتاب را در
غایت ارتفاع نقصان کنند و اگر در نیمه دیگر بود از غایت
ارتفاع نقصان کنند و اگر در نیمه دیگر بود بر غایت ارتفاع
افزایند آنچه حاصل آید از نود نقصان کنند باقی عرض بلد
بود و اگر آفتاب در اول حمل یا میزان بود ارتفاع او از نود

نقصان کنند باقی عرض بلد بود و اگر بشب بود غایت ار
تفاع کوکبی معلوم کنند و بعداش از معدل النهار بگیرند
چنانکه گفتیم پس اگر کوکب بیرون مدار راس الحمل دور کنند
بعداش بر غایت ارتفاع افزایند و اگر در اندرون مدار
دور کند بعداش از غایت ارتفاع بکاهند و حاصل یا باقی
که بود از نود نقصان کنند آنچه ماند عرض بلد بود و اگر کو
کبی را از کوکب ابدی الظهور ارتفاع میگیرند تا بلندترین ارتفا
عات و فروترین ارتفاعات معلوم کنند و کمتر از بیشتر
نقصان کنند آنچه حاصل اید بدو نیم کنند و یک نیم را بر
ارتفاع کمتر افزایند یا از ارتفاع بیشتر بکاهند عرض بلد
حاصل اید

## باب در معرفت طالع وقت

در شهری که از او صفیحه نباشد و خواهیم که طالع و
قت را بدان صفیحه معلوم کنیم پس میل آن طالع معلوم کنیم و
از ان تفاوتی که میان عرض شهر ما و عرض صفیحه باشد
ضرب کنیم و بر میل کلی قسمت کنیم آنچه بیرون اید تعدیل

بعدو

بود پس درجه طالع را در آن صفیحه بر افق مشرقی
نهیم و نگاه کنیم تا مری بر کجا افتاده است نشان کنیم
اگر عرض صفیحه بیشتر از عرض شهر ما بود و میل طالع
شمالی بود عنکبوت بر توالی بروج بگردانیم تا مری
از موضع خویش بقدر تعدیل زایل شود و اگر میل طالع
جنوبی بود بر خلاف توالی بروج تا مری بقدر طالع
از موضع اول زایل شود و اگر عرض صفیحه کمتر از عرض
شهر ما بود و میل طالع شمالی بود عنکبوت بر خلاف
توالی بگردانیم و اگر میل طالع جنوبی بود بر توالی بگرد
انیم بقدر تعدیل زایل شود پس نگاه کنیم آنچه بر افق
شرقی افتاده باشد طالع بود در ان شهر که مطلوب

## باب در معرفت ارتفاع قطب فلک

البروج نود درجه از طالع وقت نقصان کنیم آنچه
نگاه کنیم تا در ان وقت که درجه طالع بر افق شرقی
نهاده باشیم بر کدام مقنطره افتد و ارتفاعش چند بود

قی

چنانچه بود از نود نقصان کنیم انچه بماند ارتفاعش
فلک البروج بود دران وقت

## باب ۱۵ در معرفت سمت از ارتفاع و ارتفاع از سمت

اسطرلابی که دوایر سموت بر وی کشیده باشند انرا اسطرلاب مسمت
خوانند و چنانکه گفتیم در بعض بر قسم فوق الارض کشیده
باشند و در بعض بر قسم تحت الارض اگر بر قسم فوق الارض
کشیده باشند چون درجه افتاب را بر مقنطره ارتفاع
نهیم به بینیم تا بر کدام دایره افتاده باشد از دوایر سموت
سمتش چندانکه بود و ابتداء سمت از دایره اول سموت
کنند و آن دایره بود که بنقطه تقاطع افق مشرق و مدار
راس الحمل گذشته بود پس اگر مطالع افتاب در داخل
مدار راس الحمل بود اول و آخر روز که هنوز افتاب بدایره
اول سمت نرسیده باشد یا از وی گذشته سمت شمالی
بود و بعد از آن که از آن دایره بگذرد در اول پیش از آن
بدان دایره رسد در آخر روز سمت جنوبی بود و گاه بود که
ابتداء سمت

ابتداء سمت از خط وسط السماء کنند پس هر سمت که از
نود کمتر بود جنوبی بود و هرچه بیشتر شمالی و اگر سمت
بر قسم تحت الارض کشیده بود چون درجه افتاب براست
ارتفاع نهند نظیرش نگاه کنند که بر کدام دایره افتاده
اخر بود سمت بود اما اگر سمت و جهتش معلوم بود و بر
قسم فوق الارض نقش کرده باشند درجه افتاب بر آن سمت
باید نهاد در آن ربع که سمت بود از چهار ربع یعنی شمالی
شرقی و شمالی غربی و جنوبی شرقی و جنوبی غربی
بر آن مقنطره که ابتداء ارتفاع آفتاب باشد و اگر سمت
تحت الارض بر کشیده باشند نظیر آفتاب را در نظیر
ربع سمت بر آن سمت باید نهاد و نگاه باید کرد تا درجه
آفتاب بر کدام مقنطره است از آن مقنطره ارتفاع معلوم
شود و نظیر ربع شمالی شرقی و جنوبی غربی بود و برا
اسطرلاب مسمت سمت مشرق و نظیر جنوبی شرقی شمالی غربی ل
معلوم توان کرد و ان چنان بود که درجه افتاب را بر افق

مشرقی نهند و نگاه کنند تا میان مواضع او مدار راس الحمل
از دو این سمت چند جزو افتاده است انچه بود سمت
مشرق باد ١٦ در معرفت تقویم افتاب اگر در شهری
باشیم که عرضش معلوم باشد و خواهیم که از اسطرلاب
تقویم افتاب معلوم کنیم اول معلوم باید کرد تا ارتفاع آ
فتاب روز بروز در تزاید است یا در تناقص اگر در تزاید
بود معلوم شود که افتاب درین نصف راست فلک البروج
کز میان اول جدی و آخر جوزا باشد و اگر در تناقص بود معلوم
شود که در نصف دیگر است پس نگاه باید کرد و در روزی
از روزها تا غایت ارتفاع و ان روز چند است بر ان خط نق
که ارتفاع می کرد تا بغایتی رسد که بعد از آن روی در نقصان
و نگاه باید کرد اگر غایت ارتفاع از تمام عرض بلد زیاده
باشد آفتاب در ربع شمالی بود از ان دو ربع که در نصف
معلوم شده است مثلا چون ارتفاع روز بروز در تزاید باشد
و مع ذلک غایت ارتفاع از تمام عرض بلد بیشتر بود آفتاب

در ربع ربیعی

الحمل

در ربع ربیعی بود و اگر کمتر بود در ربع شتوی و اگر چنین
در نصف دیگر که ارتفاع افتاب روز بروز در تناقص
بود غایت ارتفاع اگر بیشتر از تمام عرض بلد عرض آفتاب
یعنی
در ربع صیفی بود و اگر کمتر از تمام عرض بلد بود در ربع خریفی
بود بعد از ان چون ربع فلک که افتاب در وی بود معلوم شود
تفاوت میان تمام عرض بلد و غایت ارتفاع معلوم باید
کرد و آن میل افتاب بود پس اگر افتاب در ربع ربیعی یا
صیفی بود میل شمالی بود از خط نصف النهار بقدر
آن اجزا بباید شمرد از مدار راس الحمل در جهت مدار راس
السرطان و اگر افتاب در دو ربع دیگر بود میل جنوبی
بود در جهت دیگر یعنی از جانب مدار راس الجدی بباید شمرد
انجا که رسد علامتی بران موضع باید کرد پس ان ربع را
که افتاب در وی بود از منطقة البروج بر خط نصف
النهار بباید گذرانید و تاملی کرد تا کدام جزو علامت
افتد هر جزوی که بر وی افتد درجه تقویم آفتاب بود

در حمل

## باب ۱۷ در معرفت ارتفاع اشخاص مرتفع از زمین

و پنهان روده چون خواهد که بالای شخص مرتفع از
روی زمین باشد مانند مناره یا دیواری کوهی که چه
مقدار است اگر بمسقط الحجر آن شخص توان رسید چون
دیواری که اگر سنگ از سر دیوار در افکنند بروی او فرود
آید و بر زمین افتد و ممکن باشد بدان موضع که سنگ
بروی افتد رسیدن شظیه ارتفاع بر چهل و پنج درجه باید
و هم چنانکه ارتفاع گواکب گیرند ارتفاع سر آن شخص می باید گرفت
و فرا پیش و باز پس می باید شد تا ارتفاع سر آن شخص چهل
و پنج درجه شود آنگاه از آن موضع مسقط الحجر باشد
بباید پیمود و بالای خویش را بر آنجا باید افزود آن مقدار
که بر آید بالای آن شخص مساوی آن مقدار بود و اگر پنج
هم شخص در وقت ارتفاع اصابع چهل و پنج درجه به پیمایند
مثلا آن شخص باشد و اگر آن شخص مثلا مانند کوهی باشد که
بمسقط الحجر آن نتوانند رسید از دور باستیم بر

زمین هموار

زمین هموار و ارتفاع گیریم سر آن شخص را نگاه کنیم تا
شظیه دیگر بر کدام خط افتاده است از خطوط ظل
در موضع قدم خود نشانی کنیم و یک اصبع یا یک قدم از
زیادت یا نقصان کنیم و فرا پیش می آییم و باز پس می
شویم تا ارتفاع سر شخص بدین زیادت و نقصان حاصل
آید پس نگاه کنیم تا ازین موقف دوم چه مقدار است
تا موقف اول چندانچه باشد آن را در دوازده اصبع
یا در هفت قدم بقیاس آن بود ضرب کنیم چندانچه حاصل
آید بالای آن شخص بود و اگر در موقف اول ارتفاع
چهل و پنج گرفته باشیم بهتر بود و بصواب نزدیکتر
مثالش در مقابل کوهی بایستادیم بموضعی که ارتفاع چهل
و پنج بود بر ظهر اسطرلاب ظل اقدام داریم یک قدم زیادت
کردیم و چندان کوه دور تر شدیم که ارتفاع سر آن راست
شد باین ظل پس میان این موقف و موقف اول
بپیمودیم پنجاه و پنج گز آمد در هفت که عدد اقدام بقیاس

بود ضرب کردیم سیصد و هشتاد و پنج شد این مقدار
بالای کوه بود و اگر خواهی که بدانیم که از موقف اول
تا قاعده کوه چه مقدار است آنچه میان دو موقف
یافتیم در ظل ارتفاع اول ضرب کنیم و درین صورت
که ارتفاع چهل و پنج باشد از موقف اول تا قاعده کوه
همچندان بود که بالای کوه بی تفاوت و اگر خواهیم که
پهنای رودی که بران گذر نتوان کرد معلوم کنیم اسطرلاب
بگیریم و عضادهٔ ارتفاع میگردانیم تا چون بهر دو سوراخ
نظر کنیم دیگر سوی رود به بینیم پس همچنانکه باشیم برگردیم و
در صحرا چشم بران سوراخها نهیم تا نظر بر کدام موضع
می افتد آنجا که افتد از موضع قدم تا آنجا به پیمائیم چندانکه
باشد مقدار پهنای رود بود والله اعلم

باب ۱۷ در معرفت عمل کردن بر صفحه آفاقی مراد از صفیحه آفاقی
آن باشد تا استخراج طالع و معرفه دیگر احوال
اوقات شب و روز در بیشتر عروض معلوم کنند

چه از وضع

چه از وضع صفایح بسیار اسطرلاب گران شود و در
صفیحه آفاقی آن هر ۳ مدار ثبت کنند و نصف شرقی
از افق هر عرضی و خط مشرق و مغرب و خط وسط
السماء پس هر افقی که خواهد فرض باید کرد دو خط که به
نسبت با آن افق السماء و وسط باشد پس آنچه مطلوب
بود برین که یاد کرده اند استخراج باید کرد تعدیل النهار درجه
آفتاب با عضادهٔ کوکب به افق شرقی باید نهادن و مری
کردن پس بر خط مشرق نهادن چندانچه مری از موضع
بگذرد تعدیل النهار بود ساعات روز و شب و اجزاء
ساعات درجهٔ آفتاب بر افق شرقی باید نهاد و مری نشان
کرد پس بر خط وسط السماء نهادن و نشان کردن آنچه
میان هر دو نشان بود نصف قوس النهار بود و اگر خوا
تعدیل النهار را بر بود افزایند اگر میل آفتاب شمالی بود
یا بکاهند اگر جنوبی بود تا نصف قوس النهار حاصل شود
پس نصف قوس النهار بر پانزده قسمت کنند و تا ساعات

نیم روز معلوم شود وانرا مضاعف باید کرد تا ساعات روز معلوم شود
بود وساعات روز از بیست و چهار نقصان باید کرد
تا ساعات شب معلوم شود وهمچنین نصف قوس النهار بر شش قسمت
باید کرد تا اجزای ساعات روز باشد واجزای ساعات
روز از سی نقصان باید کرد تا اجزای ساعات شب اگر
معلوم ساعات مستوی باشد چنانکه گفتیم در پانزده ضرب
باید کرد و هر چهار دقیقه را یک درجه باید شمرد و بر حاصل
ضرب اضافت کرد تا دایر فلک حاصل آید واگر معلوم سا
عات معوج باشد و بروز بود در اجزای ساعات روز
ضرب باید کرد واگر شب بود در اجزای ساعات شب
تا دایر فلک حاصل آید پس اگر ساعات گذشته از روز بود
درجه آفتاب را بر افق شرقی باید نهاد و مری را بر آن گرد
وبقدر دایر بر والا درجات مجری بگردانند چون مری
انجا رسد نگاه باید کرد تا کدام درجه بر افق شرقی فتاده
است آن درجه طالع بود واگر شب بود اول نظیر درجه

تا اجزاء مستوی

ارتفاع باید نه

آفتاب را بر افق شرقی باید نهاد و مری بقدر دایر بگردا نند
طالع معلوم شود و معرفت ساعات از ارتفاع چون
آفتاب یا از ستاره ارتفاع گرفته باشد بر صفیحه
آفاقی اندازه دایر و ساعات نتوان کرد پس از جهت
این عمل با طریقهای دیگر رجوع باید کرد و از آن طریقها یکی آنست
که اگر اسطرلاب مجیب بود یعنی بظهر اسطرلاب جیب
درجات نقش کرده باشند و آن چنان بود که یک نیمه ز
عضاده را که در مقابله ربع ارتفاع بود چون شظیه بر خط
علاقه نهند بشصت جزو قسمت کنند و ابتدای از مرکز
کنند و خطهای مستقیم از آن اجزای ارتفاع که خط علاقه کشند
چنانکه موازی خط مشرق و مغرب بود پس هر قوس که از
ربع ارتفاع فرض کنند حسب این قوس اجزای بود که از
عضاده در مقابل آن قوس افتد و چون چنین بود شظیه را
بر غایت ارتفاع آفتاب یا کواکب باید نهاد و نگاه باید کرد
تا ارتفاع وقت چند درجه است و خطی که از آن درجه

وخطی که از ان درجه میرود براستقامت کدام جزو
افتد از عضاده پس علامتی بران جزو باید کرد و شظیه
را بر خط علاقه باید نهاد و نگاه کرد از ان علامت که نزد
بر کدام درجه افتد از قوس ارتفاع چند انچه باشد از ا پس
پانزده قسمت باید کرد وانچه بیرون آید ساعات زمانی
بود میان طلوع افتاب یا کوکب و وقت معروض اگر ارتفاع
شرقی بوده باشد یا میان غروب آفتاب یا کوکب بوقت
معروض اگر ارتفاع غربی بوده باشد پس چون اجزای ساعت
نهار افتاب یا کوکب کنند و دران ساعت ضرب کنند داین
ماضی یا باقی باشد اگر خواهند بدانند این طالع معلوم کنند
حسابکه گفتیم واگر خواهند بر پانزده قسمت کنند تا ساعت مستوی
معلوم شود واما اگر اسطرلاب مجیب نبود شکلی ربعی بر باید کشید بر
برین صورت

و باشد که این شکل بر اسطرلاب کشند پس نگاه کنند تا
غایت ارتفاع چنداست و خطی که دران مقدار بعمر کرد ربع
شود طلب باید کرد و خطی که از ارتفاع وقت بر استقامت
با جزاء شصت گانه شود طلب کرد و موضع تقاطع هر
دو خط بدست آورد و نگاه کنند تا داین که بدان موضع
تقاطع بگذرد بر کدام جزو افتد از اجزاء شصت گانه و
خط مستقیم که از ان جزو بیرون آید بر کدام جزو افتد از اجزا
بود ان جزو را نگاه باید داشت وان عدد را بر پانزده
قسمت باید کرد حاصل ساعت زمانی بود ماضی یا باقی مثالش

یافتیم ارتفاع شرقی سی و یک درجه و غایت ارتفاع پنجاه درجه
پس تقاطع خطی که از پنجاه مرکز شود و خطی که از سی و یک
باجزاء شصت کانه شود بدست آوردیم و آن موضع
آنست که علامت سیاه بر وی کردیم و نگاه کرده ایم
که دایره که بر وی بگذرد بر کدام جزو افتد از اجزاء شصت
کانه بر چهل و ی افتد پس طلب کردیم تا خط مستقیم که از چهل
بیرون شود بر کدام جزو افتد از ربع بچهل و یک و نیم افتد
چهل و یک نیم را بر پانزده قسمت کردیم دو بیرون آمد و ماند
یازده و نیم در چهار ضرب کردیم چهل و شش باشد گفتیم در این وقت
دو ساعت و چهل و شش دقیقه از ساعات زمانی گذشته است
از روز انرا در اجزاء ساعات ضرب کنند و چنانکه گفتیم عمل کنند

**ووجهی** دیگر برهانی و معرفت دایر از ارتفاع اول
از صفحه آفاقی تعدیل النهار معلوم کنیم پس چنانکه گفتیم
غایت ارتفاع را در پیش ربع طلب کنیم و ارتفاع وقت طلب
کنیم و تقاطع خطی که از غایت ارتفاع مرکز شود و خطی که ان

غایت ارتفاع

غایت ارتفاع مرکز شود و خطی که از ارتفاع وقت
باجزاء شصت کانه بدست آوریم و دایره که بر آن تقا طع
بگذرد نگاه کنیم تا بر کدام جزو افتد آن از اجزاء شصت کانه
علامتی بر وی کنیم پس چند انچه باشد تمامش تا شصت بگیر یم
انچه بر اید انرا در تعدیل النهار ضرب کنیم و بر شصت قسمت
کنیم انچه بیرون آید انرا تعدیل خوانیم و نگاه کنیم اگر میل آفتاب
یا بعد کوکب از معدل النهار شمالی بود انرا از اجزاء شصت کانه
که علامت بر وی کرده ایم نقصان کنیم و اگر جنوبی بود
بر آن افزاییم انچه حاصل آید نگاه کنیم تا خط مستقیم از آن مبلغ
بیرون شود و بربع رسد بر کدام جزو افتد پس تمام آن
جزو تا بنود بگیریم و انرا فضل دایر خوانیم اگر ارتفاع شرقی بود
و میل آفتاب یا بعد از معدل النهار شمالی بود فضل دایر از کوکب
مجموع بود و تعدیل النهار نقصان کنیم تا دایر بماند
و اگر میل یا بعد جنوبی بود مجموع فضل دایره و تعدیل
النهار از نود نقصان کنیم تا دایر بماند و اگر ارتفاع

عرضی بود و میل با بعد شمالی بود فضل دایر و تعدیل النهار
تا مجموع دایره بود هر سه جمع کنیم تا مجموع دایر بود و اگر میلی
یا بعد جنوبی تعدیل النهار را از مجموع فضل دایر بود
نقصان کنیم انچه حاصل اید اندر همه احوال دایر ماضی بود
درجه افتاب یا مری کواکب بر افق شرقی نهیم و مری را است
ابجد نشان کنیم و از موضع نشان بقدر دایر بر توالی اجزاء
محرم بگردانیم و انچه بر افق افتد طالع بود و اگر دایر دانزده.
قسمت کنیم ساعات مستوی بود گذشته از وقت طلوع ا
فتاب تا طلوع کواکب تا بوقت معروض مثالش در صورت
که گفتیم که از تقاطع یک گذشت بر جهل افتاد جهل را نگاه
داشتیم درین دور میل آفتاب جنوبی است و تعدیل النهار
شش درجه تمام جهل تا شصت بیست تافتیم در شش ضرب
کردیم صد بیست و شش بر شصت قسمت کردیم و بیرون
آمد و چون میل جنوبی بود بر جهل که نگاه داشته ایم
افزودیم جهل و دو شد خط مستقیم که ازو بیرون آمد

بجهل و پنج



بجهل و پنج میرسد از اجزاء نود تا تمامش تا نود هم جهل و پنج
بود و این فضل دایر است و تعدیل النهار که پنجاه و یک ا ست
و از نود بکاستیم سی و نه درجه بماند و این دایر باشد
و ساعت مستوی دو ساعت سی و شش دقیقه بود که ثلث
از روز تسویة البروج و چون خواهد که بر صحیفه افا قی
تسویت البیوت کنیم درجه طالع بر افق آن شهر که خواهیم
نهیم عاشر بر وسط السماء افتد و تا چهار گوشه معلوم کنیم
پس چنانکه گفتیم نصف قوس النهار طلوع معلوم کنیم و تثلیثش
بگیریم و طالع بر افق نهیم به بینیم تا مری کجاست پس مقدار ثلث
قوس النهار بر توالی اجزاء محرم بگردانیم انچه بر وسط السماء بر
افتد یازدهم و بار دیگر بگردانیم همان قدر انچه بر وسط
السماء افتد دوازدهم بود پس طالع بر افق نهیم و ثلث قوس
النهار از شصت بکاهیم انچه بماند بقدر ان مری را بر خلاف
توالی اجزاء محرم بگردانیم آنچه بر وسط السما افتد نهم بود
بعد از ان یکبار دیگر بگردانیم همان قدر انچه بر وسط

السماء افتد هشتم بود و جون این خانها معلوم شود نظیر
هر خانه خانه دیگر بود پس هر دوازده معلوم شود و اما
مطالع بروج بخط استوا و ببلد معروفست و طالع سال
ابتدا از طالع سال گذشته و درجه طلوع و درجه قمر کواکب
ثابته هم بدان قیاس که گفته آمده است از صفحه آفاقی
معلوم توان کرد و این قدر کفایت بود و الله اعلم
**باب یح در معرفت راستی و امتحان او** و جون
علاقه بدست گیرد شاقولی در ریسمان باریک بندد و از
زیر عروه فرو گذارد باید که از ریسمان بر خط علاقه منطبق
باشد و الا راست نبود و بعد از ان ارباع هر دایره باید
که جون به پرگار امتحان کنند متساوی باشد و باید که جون
از ارتفاع گیرند همان ارتفاع اول باز آید تا عضاده درست
بود و جون یک شظیه بر خط علاقه با خط مشرق و مغرب
نهند دیگر شظیه باید که بر همان خط نشیند بی هیچ تفاوت
و اما در مقنطرا باید که مدار راس الحمل بر مقنطره افتد

که مساوی

مساوی تمام عرض صفیحه باشد و مدار راس السرطان و مدار
راس الجدی هر یکی بقدر میل کلی از و دور باشند و باید که
که تقاطع دایره افق و خط مشرق و مغرب و مدار راس
الحمل هر سه بر یک نقطه باشد و اگر پرگار بگیرند و یک سر او
بر تقاطع مدار راس الجدی با خط وسط السماء نهند و
دیگر سر بر تقاطع مقنطره از مقنطرات با خط مشرق و مغرب
یا مداری از مدارات درجات شرقی باید که بهمان فتح پرگار
بر نظیر ان تقاطع افتد بر جانب غربی و از اجزاء منطقه
البروج باید که جون درجه بر افق شرقی نهند نظیرش بر افق
غربی نشیند و همچنین اگر بر خط مشرق و مغرب یا بر خط
وسط السماء افتد و به پرگار امتحان کنند تا مقدار برج
جدی و قوس و مقدار دلو و عقرب همچنین هر دو برج
که بعد شان از نقطه انقلاب متساوی باشد یک مقدار
هست یا نه اگر باشد درست باشد و اگر نباشد و جون
بکوکبی ارتفاع گیرند و همان لحظه بکوکب دیگر ارتفاع گیرند

پس یکی از دو کوکب بر مثل آن ارتفاع نهند در مقنطرات اگر
دیگر کوکب بر ارتفاع خود افتد صحیح بود و الا اکثر باشد
و سر سرطان و جدی و حمل باید که با مدارات خود مرکوز بوند
بی هیچ تفاوت و باید که خطوط ساعات معوج چون به پر
کار امتحان کنند بعد میان هر دو خط که فرض کنند در هر جدا وی
مانند بعد ده خط دیگر بود بر همان مدار اینست امتحانات
مشهور و زیادت ازین مودی باطناب باشد والله اعلم

باب ۲۰ در معرفت ستارگان چند از ثوابت

که بر اسطرلابها ثبت اکنند از جهت ارتفاع گرفتن
بشب ناچار و بود مخرج از معرفت کوکبی چند از ثوابت
و ما درین موضع آنچه مشهورتر است صفت کنیم تا چون خوا هد
هد ایشان بشناسند و از ثوابت ثابته مشهورتر بنزدیک
بیشتر مردم ثریا باشد که ایرا پروین خوانند و چون نگاه
کنند در آن وقت که ثریا طلوع کند کوکبی روشن بزرگ از جا
نب شمال با او طلوع کند چنانکه مقدار میان هر دو دو نیزه

بالا باشد

بالا باشد یا زیاده آن کوکب را عیوق خوانند و چون بر
زمین مقدار رنگ تیره بالا طلوع کند کوکبی روشن برآید در
پس او بجنوب مایل با چهار کوکب دیگر از و تاریکتر بر صورت
کتابت حروف دال باشد و این کوکب روشن بر یک طرف دال
بود آن کوکب را عین الثور خوانند و آن منزل دبران است
۷ دبر و بعد از آن صورت جوزا بود باید که عوام آنرا ترازو
خوانند و همچنان جبار گویند بر صورت مردی بود با کمر و شمشیر
و دو دست او که بالای سر کوکب کمی باشد دو ستاره روشن
بود اما دست راست روشن تر بود ید الجوزا الیمنی
و از و ارتفاع گیرند و از دو پای که در زیر کمر شمشیر بود پای چپ
روشن گیرند و از دو پای که در زیر کمر شمشیر تر و بزرگتر بود
و از و ارتفاع گیرند و در میان دو دست از بالا سه کوکب
ش خرد بهم پیوسته باشد مانند سه نقطه که بر شین زنند آنرا
اثافی خوانند و هقعه از منازل قمر آن بود و بر عقب
ن جوزا دو ستاره بزرگ روشن می آید بر دو سوی مجره که میا

که میان ایشان دو سه نیزه بالا باشد یکی بجنوب مایل و دیگر
بشمالی و جنوبی روشن تر بود و شمالی سرخ تر و خرد تر بود
و با هم یکی کوکبی بر می آید به بعد دو سه گز این دو ستاره
دو شعری اند بر دیگر که جنوبی بود شعری شامی و یمانی
را نیز عبور گویند را غمیصا و ان عنانی که با هم یکی بر می
آید مرزم خوانند و این کواکب در تابستان ظاهر شوند
در آخر شب و در زمستان در اول شب ظاهر شوند و در
مقابل شعری شامی از جانب شمالی دو ستاره باشند روشن
نزدیک یکدیگر که آن دو ستاره را **ذراع** گویند و هر یک را راس
التوام خوانند انکه اول بر آید بمغرب نزدیک تر بود راس
التوام المقدم خوانند و دیگر راس التوام المؤخر و بر عقب
ایشان بمقدار دو سه نیزه چهار کوکب می آید بر خط منقوس
برین صورت ∴ و این چهار جنوبی کوکب سوم که مقابل
او باشد روشن تر بود و جنوبی از همه بزرگتر او را **قلب
الاسد** خوانند و در جنوب او تنها یک ستاره باشد





در حوالی هیچ ستاره نبود او را فرد خوانند و به عقب قلب
الاسد دیگر می آید روشن و ستاره دیگر نزدیک با او در روشنی
این دو ستاره را **زبره** خوانند و بعقد ایشان نیز ستاره
روشن و در بزرگی و فردی میانه بر عقب ایشان می آید و بر
جانب شمال او بقدر سه چهار نیزه ستاره سخت بزرگ و روشن
و ستاره تاریک تر بر بعد دو گز با او این دو ستاره روشن
سماکان اند یکی که تنهاست او را **سماک** المسامح و ان ستاره
که با اوست او را رمح رامح خوانند و در آخر بهار اول شب
سماک رامح بر میان اسمان بود مقابل سیر و اندل در جنوب
و مغرب او و در شمال و مشرق او بقدر دو نیزه ان هفت
ستاره باشند که بر شکل دایره بود نا تمام که عوام انرا
کاسه شکسته و کاسه درویشان خوانند و منجمان او را
فکه گویند و یکی از ان کواکب که روشن تر بود انرا نیر **فکه**
خوانند و چون فکه بمیان اسمان رسد در جانب جنوب ستا
مغرب نزدیک رسند بنصف النهار از ان کوکب که روشن تر



ستاره بود که با دو ستاره دیگر تاریکتر که از دو جانب
او باشند بر خط مقوس انزاق مغرب خوانند و ستا
ره ایست روشن بر میان آسمان گذرد که با دو ستاره خرد و با
مثلث خرد متساوی الاضلاع باشد و عوام از او دیگ پایه
خوانند و در آخر تابستان باول شب راست بر سمت راس
بود از ان نسر واقع در مقابل او از سوی مشرق و جنوب
نزدیک بکنارهٔ مجره ستاره روشن بود میان دو ستاره دیگر
تاریکتر بر مثال خط مستقیم باشد و عوام از او شاهین
ترازو خوانند آن ستاره روشن نسر طایر است
و صورت نسران را قاعده سازند کوکبی تاریکتر از ایشان
از سوی مغرب با ایشان هم بر مثال مثلث باشد آن کوکب
را راس الحوا خوانند و کوکبی دیگر از جانب مشرق و شمال با
ایشان هم بر مثال مثلث باشد مختلف الاضلاع و آن ستاره
را میان مجره بود که او را ردف و ذنب الدجاجه
خوانند و بعد از مجره چند ستاره در روشنی بیکدیگر نزدیک

